

اندیشه امنیتی شهید مدرس

مؤلف: سید اصغر میرجعفری

مدرس «پایداری»، «آبادانی»، «بهبودی» و «پیشرفت» جامعه را آرمان امنیت می‌داند. پایداری در اندیشه مدرس با رویکرد سلبی مستلزم «نبود ناامنی گسترده» و با رویکرد ایجابی دربرگیرنده «یکپارچگی با حفظ هویت» است. چنین حالتی اولین سطح از آرمان امنیت و بستر نیل به آبادی، بهسازی و پیشرفت است که مراتب والاتر آرمان امنیت هستند.

اندیشه امنیتی شهید مدرس



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اندیشه امنیت شهید مدرس

مؤلف: سیداصغر میرجعفری

سرشناسه: میرجعفری، سیداصغر ۱۳۴۰
عنوان و نام پدیدآور: اندیشه امنیتی شهید مدرس / مؤلف سیداصغر میرجعفری؛ ناظر تخصصی و ویراستار
علمی: جواد منزوی بزرگی؛ صفحه آرا و ویراستار ادبی: حسن جفائی
مشخصات نشر: تهران: انتشارات دیده بان، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری: ۱۴۲ ص
وضعیت فهرست نویسی: فیا
موضوع: مدرس، سیدحسن، ۱۲۴۹ - ۱۳۱۶ - دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی
موضوع: امنیت ملی - ایران - National Security - Iran
شناسه افزوده: دانشگاه صنعتی مالک اشتر. پژوهشکده امنیت دفاعی. انتشارات دیده بان
رده بندی کنگره: DSR ۱۴۸۶ رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۲ شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۲۷۹۷۰



انتشارات دیده بان

- ❖ عنوان کتاب: اندیشه امنیتی شهید مدرس
- ❖ مؤلف: سیداصغر میرجعفری
- ❖ ناظر تخصصی و ویراستار علمی: جواد منزوی بزرگی
- ❖ صفحه آرا و ویراستار ادبی: حسن جفائی
- ❖ طرح روی جلد: مجید نیکپور
- ❖ چاپ و صحافی: چاپخانه باقری
- ❖ شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
- ❖ نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۴۰۰
- ❖ قیمت: ۹۰۰,۰۰۰ ریال

این کتاب با همکاری و مشارکت پژوهشکده امنیت دفاعی دانشگاه صنعتی مالک اشتر چاپ و منتشر گردیده است.

شابک: ۱ - ۳ - ۹۶۹۸۶ - ۶۲۲ - ۹۷۸ ISBN:

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

آدرس: تهران، انتشارات دیده بان، تلفن: ۲۲۹۷۰۱۶۴

تقدیم به:

مردان مرد، عزم‌های راسخ، اندیشه‌های ژرف، همت‌های والا، تن‌های
خسته و قدرهای ناشناخته،
پاکان خدمتگذار، نخبگان غریب و مظلومان شهید،
کشتگان خباثت، خیانت و سکوت.
آنها که تاریخ ولادت‌شان را نمی‌دانیم و عروج‌شان را بزرگ می‌داریم.

فهرست مطالب

پیشگفتار	۱
مقدمه	۳
بخش اول: کشتی طوفان زده (تحولات بزرگ اجتماعی، سیاسی و امنیتی در ایران)...	۱۱
استبداد صغیر	۱۲
جنگ جهانی اول	۱۶
جابجایی در خاندان پادشاهی	۱۹
بخش دوم: مرد روزهای دشوار	۲۵
زندگینامه خودنوشته	۲۵
عالم دینی	۲۷
انقلابی	۲۹
زاهد	۳۰
سیاستگر	۳۲
نابغه	۳۴
بخش سوم: مفهوم امنیت در اندیشه امنیتی مدرس	۳۹
مفهوم امنیت در ادبیات رایج پژوهش‌های امنیتی	۳۹
دوگانه‌ها در مفهوم امنیت	۳۹
ارکان امنیت	۴۱
ویژگی‌های امنیت	۴۱
رهیافت‌ها در پژوهش‌های امنیتی	۴۳
مفهوم امنیت در اندیشه مدرس	۴۴
چالش‌های همیشگی	۴۴
امنیت، همتای (عدل) بقاء	۴۶
امنیت، از جنس زیرساخت	۴۷
«خود» و «دیگری»	۴۸
خود و دیگر دینی	۴۸
خود و دیگر میهنی	۴۹
ابعاد امنیت	۵۲
بعد فرهنگی	۵۳
بعد اقتصادی	۵۴

◆ اندیشه امنیت شهید مدرس

۵۸.....	بعد زیست محیطی.....
۶۱.....	بخش چهارم: مراجع امنیت در اندیشه امنیت مدرس
۶۱.....	مفهوم مرجع امنیت.....
۶۲.....	اسلام.....
۶۴.....	جامعیت.....
۶۶.....	وطن.....
۷۱.....	استقلال.....
۷۲.....	مردم سالاری.....
۷۳.....	مردم را کارساز هر دگرگونی دانستن.....
۷۵.....	انتخابات آزاد.....
۷۹.....	مرکز قدرت بودن مجلس.....
۸۱.....	خدمتگزار بودن کارگزاران.....
۸۵.....	بخش پنجم: تهدیدها و آسیب پذیری ها در اندیشه امنیت مدرس
۸۵.....	مفهوم تهدید و آسیب پذیری.....
۸۷.....	سلطه جویی بیگانگان.....
۸۸.....	نفوذ فکری.....
۹۱.....	جنگ.....
۹۳.....	ستم.....
۹۵.....	نادانی.....
۹۷.....	سستی.....
	بخش ششم: پدیدآوری، پاسداشت، ارتقای امنیت و بازسازی آسیب در اندیشه
۱۰۱.....	امنیت مدرس
۱۰۱.....	امنیت سازی.....
۱۰۲.....	شیوه ها و ابزارهای پدیدآوری امنیت.....
۱۰۳.....	آگاهی بخشی.....
۱۰۵.....	دادگستری.....
۱۱۰.....	تدبیر.....
۱۱۰.....	آمادگی دفاعی.....
۱۱۵.....	بخشش، چشم پوشی و نادیده انگاری.....

◆ فهرست مطالب

۱۱۹.....	بخش هفتم: قدرت در اندیشهٔ امنیتی مدرس
۱۱۹	مفهوم قدرت
۱۲۱	قدرت اساس سیاست
۱۲۲	ارادهٔ فردی و اجتماعی
۱۲۳	سرچشمه های (منابع) قدرت
۱۲۳	طبیعت ملت
۱۲۴	یکپارچگی و پیروی از رهبران
۱۲۵	ارتش
۱۲۷.....	بخش هشتم: آرمان (غایت) امنیت در اندیشهٔ امنیتی مدرس
۱۲۷	آرمان (غایت) امنیت
۱۲۸	پایداری (بقاء)
۱۳۰	آبادانی
۱۳۱	بهسازی و پیشرفت
۱۳۵.....	بخش نهم: برآیند و نتیجه گیری

فهرست تصاویر

- بخش اول:** ۱۱
- ۱۴..... مجلس شورای ملی پس از به توپ بستن
- ۱۵..... گروهی از مشروطه خواهان پس از پیروزی در تهران
- ۱۵..... شهید شیخ فضل الله نوری بر چوبه دار
- ۱۷..... کودک گرسنه ایرانی و رفتار سرباز اشغالگر
- ۱۹..... مدرس در جمع اعضای دولت ملی در هجرت
- ۲۰..... احمدمیرزا پادشاه گماشته شده از سوی مجلس شورای ملی
- ۲۱..... بازگشت استبداد با روی کارآمدن رضاخان
- بخش دوم:** ۲۵
- ۲۶..... مدرس در بیمارستان پس از هدف تیراندازی قرارگرفتن از سوی مزدوران رضاخان
- ۲۷..... مدرس در جمع علما در مدرسه صدر اصفهان
- ۲۹..... مدرس در جمع مجاهدین بختیاری
- ۳۰..... اتاق و لباس ساده مدرس

فهرست پیوست‌ها

- ۱۴۱ متن قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس

پیشگفتار

"بترسید از آن عذاب یابی که بر اقوام و ملل پیش از شما، در نتیجه اعمال زشت و کارهای ناپایست، فرود آمد. حالات آنان را در نیکی ها و بدی ها متذکر شوید و بترسید از اینکه همانند آنان باشید و هنگامی که در حالات نیک و بد آنان اندیشید؛ اموری را عمده دار شوید که عزت را ملترم وضع زندگی آنان ساخت و دشمنان شان را دور ساخت و عافیت و آسایش را بر آنان گسترش داد و نعمت را برای آنان مطیع ساخت و کرامت انسانی، طنب خود را برای همه آنان وصل نمود و آن:

اجتناب از جدایی و پراکندگی بود و التزام به انس و الفت و یکدیگر را به آن توصیه نمودن و از هر کاری که پشت آنان را شکست و قدرشان را به ناتوانی مبدل ساخت؛ سپر بنیزید و از کینه ها و عداوت یابی که در دل ایشان جای گرفته بود و خصومت یابی که در سینه ها موج می زد و از پشت به هم میگردن نفوس و دست از کمک و تعاون با یکدیگر کشیدن سپر بنیزید. در حالات مردمان با ایمان بیندیشید که پیش از شما از این دنیا گذشته اند که چگونه زندگی را در حال تصفیه و استلا سپری کردند. مگر آنان سنگین بارترین مردم و جهادگرترین بندگان در هنگام بلا و مشقت پذیرترین اهل دنیا در سنگناهای

حالات زندگی بودند؟ فراعنه و طواغیت، آنان را به بردگی خود گرفتند و عذاب بدی به آنان دادند و تلخی را بر جرحه جرحه به آنان نوشتند.

روزگار آنان به این منوال در ذلت و هلاکت بار و در فشار سخت مغلوبیت، سپری می‌شد. نه چاره‌ای برای حفظ و نگهداری خویشان از آن همه گرفتاری داشتند و نه راهی برای دفاع از خویشان. تا آن‌گاه که خداوند سبحان بر دباری جدی آنان را در اذیت با و آزارهایی که در راه محبت او می‌دیدند و نیز اینکه ناکواری‌ها را از بیم و حراس از مقام ربوبی کحل می‌کردند؛ دیدوبه آنان از تنگناهای بلا، فزونی عطا نمود و به جای ذلت و خواری؛ عزت و در عوض ترس؛ امن و امان عنایت فرمود.

در نتیجه پادشاهان، فرمانروایان، پشویان و پشاورانی گشتند و کرامت خداوندی به درجه‌ای نصیب آنان گشت که حتی آن را در آرزوهای خود هم نمی‌دیدند. پس بگریه به وضع آنان تا آن‌گاه که مردم‌شان اجتماع داشتند و تاملات‌شان با هم بود؛ دارای دل‌های معتدل بودند و دست‌های تکیه به هم داده و شمشیرهای بی‌باری هم کشیده شده و مینایی‌های تیزبین و تقسیم‌های متحد. آیا آنان با چنین عواملی، سرورانی در پهنه زمین و سلاطینی بر گردن‌های عالمیان بودند؟ حال بگریه به سرنوشت آنان در آخر کارشان؛ در آن هنگام که جدایی میان آنان افتاد و انس و الفت به پرانگیزی تبدیل گشت و اختلاف کلمه و اختلاف دل با و در جمع آنان گشت و در نتیجه به تیره‌های مختلف تقسیم شدند و در حال تنفره‌گری با یکدیگر پرانگنده شدند. خداوند لباس کراتش را از پیکرشان بیرون آورد و طراوت و فراوانی نعمتش را از آنان سلب نمود. حال داستان‌های اخبار آنان در میان شما برای عبرت‌گیری انسان‌های پندآموزمانده است.

(خطبة قاصعة امیر مومنان علی علیه السلام، ترجمه علامه محمد تقی جعفری)

مقدمه

مقدمه ناشر

بررسی اندیشه امنیتی برگزیدگان ایرانی، برای دستیابی به نظریه بومی امنیت؛ انگیزه کانونی کتاب «اندیشه امنیتی امیرکبیر» و این کتاب است. از این رو در آغاز، بخش‌هایی از پیشگفتار آن کتاب که این انگیزه را بازگو می‌کند، با اندک ویرایشی می‌آوریم.

خاستگاه همه مکتب‌های امنیتی شناخته‌شده در دنیای امروز کشورهای غربی هستند. از زمانی که رئالیست‌ها در بستر پژوهش‌های راهبردی، امنیت را در چارچوب دانش نظامی بررسی و آن را با تهدید خارجی تعریف کردند و آنارشی بین‌المللی را گریزناپذیر و چاره را در خودبسندگی نظامی دانستند و پس از آن لیبرال‌ها در چارچوب پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بر امنیت افزودند و صلح جهانی را میان لیبرال‌دمکراسی‌ها شدنی و پیش‌نیاز امنیت را افزون بر زدودن تهدید، آسایش و خشنودسازی قلمداد کردند و سپس مکتب کپنهاک، با رویکرد مستقل‌تری پژوهش‌های امنیتی را دنبال کرد و تهدید را امری بین‌ذهنی برشمرد و با پافشاری بر بعد اجتماعی و سطح منطقه‌ای امنیت، رویکرد امنیتی‌سازی را مطرح کرد؛ به راستی آنها همگی داستان دگرگونی پیوسته چالش امنیت در غرب را بازگو می‌نمودند. داستانی که بر تاریخ نیمکره شمالی، از جنگ‌های سی ساله، تا پیمان وستفالی و آن‌گاه جنگ‌های جهانی اول و دوم و سپس دوران جنگ سرد و تا به امروز، همساز و با روند چالش‌های امنیتی در دیگر کشورها بسی بیگانه بود.

تلاش آنها برای پوشاندن این پیراهن بر تن کشورهای جنوب، آن قدر ناجور بود؛ که خودشان پی برده و با برشمردن ناهمسانی‌های کشورهای جهان سوم با غرب، مکتب امنیتی جهان سوم

را در انداختند. در واقع، مکتب امنیتی جهان سوم، پاسخی به نیاز بومی‌گرایی در پژوهش‌های امنیتی است؛ ولی نکته ناساز آن این است که باز هم از سوی غربی‌ها پیشنهاد شده است، بنابراین غیربومی است و دارویی یکسان برای بیماری کشورهای ناهمگون است که تنها همسانی‌شان توسعه‌نیافتگی است.

بومی‌گرایی رهیافتی است که در دهه‌های اخیر در علوم انسانی مورد توجه قرار گرفته است. باور به زمینه‌وند بودن علوم انسانی سبب تقویت نگرش بومی‌گرایی شده است. بوم‌گرایان بر این نظر تأکید دارند که جغرافیا و بسترهای اجتماعی و فرهنگی، کارکردی آشکار و تردیدناپذیر، در پدیدآوردن دستگاه‌های شناختی و دانش بشری داشته‌اند. آنها بر نیازمندی‌های محلی در سیاست‌گذاری علمی و سرمایه‌گذاری برای آن پافشاری می‌کنند.

افزون بر مفهوم «بومی‌سازی علم» یا «علم بومی» کم‌کم مفاهیم مشابه دیگری مانند علم عمومی، علم قومی، علم اروپایی و اروپایی‌شدن علوم در ادبیات علمی شکل گرفته است. حتی در هند از واژه علم پسااستعماری و در چین از جنبش چینی‌کردن علوم سخن گفته شده است. هرگاه به بوم‌گرا بودن علوم انسانی و پژوهش‌های امنیتی به‌عنوان یکی از رشته‌های علوم انسانی، باور داشته باشیم؛ نمی‌توانیم چالش‌های امنیتی امروزمان را جدا از جایگاه جغرافیایی و پیشینه تاریخی خود بنگریم.

از این‌رو می‌توان امید داشت؛ که پژوهش در فراز و فرودهای تاریخی و نمودهای جغرافیایی چالش امنیت، در سطح میهنی و پیرامونی، به تولد مکتب امنیتی ویژه‌تر و همانا کارآمدتر کمک کند. مکتبی که به دور از انگیزه‌های سوء سیاسی نیمکره شمالی و تجویزهای ناشی از توهم «شرق یعنی غرب توسعه‌نیافته» باشد. چالشی که اندیشمندان غربی تلاش کردند با مکتب امنیتی جهان سوم، بدان پاسخ دهند، ولی موفق نشدند؛ چالش اصلی در پاسخ به این سؤال نهفته بود، که با فرض پذیرفتن تعریف آنها از جهان سوم، آیا جهان سوم، جامعه همگنی است؟ هنگامی که درباره پژوهش‌های بومی امنیت در یک بافت معین، مانند ایران سخن می‌گوییم؛ پهنه آن را دو بُعد «تاریخ» و «جغرافیا» روشن می‌کند. بعد تاریخی، از آن‌رو مهم است که بسیاری از جستارهای امنیتی امروز، ریشه در تاریخ ما دارند. چالش‌هایی که از جایگاه، فرهنگ و تجربه مشترک ما اثر پذیرفته‌اند. ادعایی که روایی آن را شباهت باورنکردنی این چالش‌ها با چالش‌های امنیتی سده‌های گذشته، دست‌کم از دوران صفویه به بعد، به‌ویژه دوره‌های قاجار و پهلوی، به روشنی تأیید می‌کند.

برای نمونه: حاکمیت ایران بر خرمشهر و اروندرود، که امیر کبیر در ارزنه‌الروم و در میدان دیپلماسی، برای آن مبارزه کرد و نزدیک بود، جان خود را در این راه فدا کند. بی‌کم‌وکاست همان موضوعی است که صدام حسین، برای آغاز جنگ هشت ساله علیه ایران، دستاویز قرار داد. چالش امنیت خلیج فارس و تلاش انگلیسی‌ها برای تسلط نظامی بر آن؛ حقوق ایران در دریای خزر؛ چشمداشت روس‌ها به آب‌های گرم در جنوب ایران؛ بهره‌کشی ابزاری غربی‌ها از شیوخ عرب کرانه جنوبی خلیج فارس؛ ترس قدرت‌های بزرگ، از قدرت‌گرفتن ایران در غرب آسیا؛ نفوذ دولت‌های سلطه‌گر در حاکمیت کشور؛ پشتیبانی بیگانگان از سیاستگران ناتوان و سرسپرده، از حاج میرزا آقاسی گرفته تا هویدا؛ از میدان خارج کردن برگزیدگان پاک و خدمتگزار، با روش‌های سخت و نرم؛ فساد اداری گسترده در دستگاه حکومت؛ بی‌هنجاری اجتماعی به‌مثابه بستر شکست‌ها و ناکامی‌های ملی؛ شکل‌نگرفتن «دولت‌نماینده» در باور مردم و کارگزاران و... فهرستی از این چالش‌های امنیتی هستند که ما سده‌هاست با آن دست به گریبانیم و بدون شناخت ریشه‌ای، رهایی از آنها ناشدنی است.

افزون بر اهمیت عمومی پژوهش‌های تاریخی، در شناخت پدیده‌هایی که ریشه در گذشته یک ملت دارد؛ پژوهش‌های تاریخی در رشته امنیت، از آن‌رو برای ما مهم است که با وجود تجربه تاریخی اشغال‌های چندین‌باره، مانند یورش مغول، شکست‌های بزرگ، همچون جنگ با روس‌ها، که منجر به عهدنامه‌های خفت‌بار شد؛ سالیان بی‌ثباتی، مانند دوران پس از صفویه تا قاجار، تبهکاری‌های ددمنشانه، مانند آنچه آغامحمدخان در کرمان و دیگر شهرها بدان دست زد؛ نخبه‌کشی‌های دهشتناک، مانند: کشتن قائم مقام، امیرکبیر و مدرس و تجربه‌های ناگوار بسیاری از این دست، که موجب شده است ملت ما، در طول تاریخ، همواره نگرانی «امنیت» داشته باشد.

پژوهش تاریخی - امنیتی در کشور ما بسیار کم انجام شده است. بررسی اندیشه امنیتی برگزیدگان سیاسی کم‌شماری که «دل‌نگرانی میهنی» داشته و «دارای اندیشه» نیز بوده‌اند و نگاه‌شان به چالش‌های امنیتی نیز کم و بیش همسان بوده، می‌تواند به پدیدآوردن نظریه و الگوهای امنیتی بومی کمک کند. نظریه و الگوهایی که امید بیشتری برای پاسخ به پرسمان‌های دیرپای امنیتی ما خواهند داشت.

مقدمه مؤلف

۱. در پژوهش‌های امنیتی دو شاخه «شناختی» و «کاربردی» بازشناسی می‌شود. شاخه شناختی به چیستی و چرایی امنیت و شاخه کاربردی به چگونگی پدیدآوردن، پاسداشت و ارتقای امنیت و بازسازی آسیب‌های امنیتی می‌پردازد. با اینکه مردم بیشتر به شاخه کاربردی امنیت توجه دارند؛ دانشمندان به شناخت امنیت که زیربنای پژوهش‌های کاربردی است؛ بیشتر روی می‌آورند.

پیچیدگی مفهوم امنیت، اهمیت پژوهش‌های شناختی را دوچندان می‌کند. به‌ویژه آنکه شناخت امنیت و برداشت همسان از مفهوم آن، خود بخشی از چالش امنیت است. از این‌رو، در مدیریت امنیت هم بعد شناختی از مهم‌ترین ابعاد این مدیریت است و به پدیدآوری و گسترش ادبیات امنیتی، برای دستیابی به برداشت همسان از مفهوم امنیت می‌پردازد. کاری که از نیازمندی‌ها دستیابی به امنیت پایدار بشمار می‌آید.

۲. نیاز به پژوهش‌های بومی، در شاخه کاربردی پژوهش‌های امنیتی آشکار است؛ چون چالش‌های امنیتی جوامع، که بستر این پژوهش‌ها هستند؛ از پایه با یکدیگر متفاوتند. ولی باید گفت که پژوهش‌های بومی در شاخه شناختی پژوهش‌های امنیتی از اهمیت بیشتری برخوردارند؛ چون این پژوهش‌ها بستگی فراوانی با نظام ارزشی هر جامعه دارند. از آن‌رو که در بسیاری از تعریف‌های مفهوم امنیت، ارزش‌ها در کانون گزاره تعریف قرار دارند. والتر لیپمن می‌گوید: یک ملت در شرایطی در امنیت است که برایش خطر از میان رفتن «ارزش‌های اساسی» وجود نداشته باشد.

دانشگاه عالی دفاع ملی کانادا، امنیت را شامل رهایی از نابودی «ارزش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» می‌داند. آرنولد ولفرز بر آن است که امنیت، در مفهوم عینی، نبود تهدید برای «ارزش‌ها» و در مفهوم ذهنی، نبودن ترس از مورد حمله قرارگرفتن ارزش‌هاست (میرعرب، ۱۳۷۹). دلاور می‌گوید: امنیت این است که یک ملت بتواند از «ارزش‌های حیاتی» خود در صلح و جنگ؛ دفاع و حراست نماید. (دلاور، ۱۳۷۸: ۴۵) از این‌رو، چون ارزش‌های جوامع ناهمسانند؛ چیستی و چرایی امنیت نیز در هر جامعه ویژه خودش است و برای برداشت درست از معنای آن، باید پژوهش در بستر اجتماعی که گستره اصلی پدیدآورنده امنیت یا ناامنی است، انجام شود. گرچه نمی‌توان همسانی‌ها را، به فراخور دور یا نزدیک‌بودن دستگاه‌های ارزشی

جوامع، نادیده گرفت، این حقیقت اهمیت پژوهش‌های بومی امنیتی در شاخه شناختی را به امنیت‌پژوهان گوشزد می‌کند.

۳. مدرس یکی از برگزیدگان دینی و سیاسی سده کنونی ایران است. بر این باوریم که بررسی اندیشه امنیتی مدرس، راه را برای دستیابی به نظریه امنیتی بومی هموار می‌کند. چند ویژگی او را برای چنین پژوهشی برجسته می‌سازد.

▪ نخست، باور دوست و دشمن بر پاک‌نهاد بودن مدرس است. او نمونه پارسایی، میهن‌دوستی و مردمی‌بودن، در تاریخ معاصر ایران است.

▪ دوم جایگاه دینی مدرس است. او مجتهدی است که علمای تراز اول، وی را برای نظارت شرعی بر مصوبات مجلس شورای ملی برگزیدند. این ویژگی موجب می‌شود ما دیدگاه‌های امنیتی او را برخاسته از آموزه‌های اسلامی بدانیم.

▪ سوم نبوغ مدرس است. او یک عالم دینی است؛ ولی در رشته‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی راهبردی، دیدگاه‌های ارزشمندی داشته است. به‌عنوان نمونه، او قریب به یک قرن پیش از این گفته است: «اعماق فضا و اقیانوس‌ها محل توجه و هدف اصلی آینده خواهد شد؛ بشر آینده همه هم و غم خود را متوجه این دو فضای خالی خواهد کرد؛ ما باید خود را برای چنین روزگاری آماده کنیم». (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۵).

▪ سرانجام، ویژگی دیگر مدرس، دوران پرفراز و فرود زندگی سیاسی اوست که برابر با کوران رویدادهای مهم سیاسی و امنیتی، مانند: استبداد صغیر، بازگشت مشروطیت، کودتای رضاخان، هنگامه جمهوریّت، دست‌بدست‌شدن پادشاهی، رخداد جنگ جهانی اول و اشغال ایران است.

۴. درباره روش‌شناسی کتاب، سخن این است که پژوهش‌های امنیتی بیشتر در چارچوب یک نظریه امنیتی شناخته‌شده، به انجام می‌رسند. هر نظریه امنیتی هم‌الگوی ویژه‌ای را برای پژوهش پیشنهاد می‌نماید. هنگامی که پژوهشی در چارچوب یک نظریه صورت می‌پذیرد، آموزه‌های آن نظریه به‌عنوان پیش‌فرض، اساس گردآوری و بررسی داده‌ها قرار می‌گیرد. برای نمونه، هنگامی که چارچوب نظریه‌های امنیتی رئالیستی پایه یک پژوهش است، مرجع بودن دولت و محور بودن قدرت نظامی در پدیدآوردن امنیت، بنیان پژوهش را شکل می‌دهد. از این‌رو اگر پژوهش پیرامون اندیشه و کارکرد یک فرد یا دولت، در چارچوب یک نظریه امنیتی انجام شود؛ نتیجه‌اش تراز یا انحراف آن، از نظریه پایه خواهد بود.

هنگامی که پژوهشی اکتشافی پیرامون یک اندیشه امنیتی صورت می‌پذیرد؛ چالش این است که پذیرش چارچوب‌های ویژه نظریه‌ها محدودکننده و به خودی خود نافی هدف اکتشاف خواهد بود. از سویی نبود چارچوب نظری را می‌توان مایه سست شدن پژوهش و ناسازگار بودن دستاوردهای آن با ادبیات رایج پژوهش‌های امنیتی قلمداد کرد.

برای برون‌رفت از این چالش، پژوهش حاضر که یک پژوهش اکتشافی پیرامون اندیشه امنیتی مدرس است؛ در چارچوب یک نظریه امنیتی معین صورت نگرفته است. بلکه بر پایه واژه‌شناسی (ترمینولوژی) مورد پذیرش همه مکاتب امنیتی، که به مثابه ادبیات فرا نظریه‌ای پژوهش‌های امنیتی شناخته می‌شود؛ انجام گردیده است. در این واژه‌شناسی، واژگان «مفهوم»، «ابعاد»، «سطوح»، «مرجع»، «تهدید»، «آسیب‌پذیری»، «قدرت»، «امنیت‌سازی» و «غایت» امنیت کلیدی‌ترین واژه‌ها هستند. اگر معنا و مصداق این واژه‌ها، در اندیشه امنیتی پژوهش شده آشکار شود؛ می‌توان گفت آن اندیشه بر اساس ادبیات رایج پژوهش‌های امنیتی شناخته شده است. از این‌رو تلاش شده است اندیشه امنیتی مدرس با کنکاش در گفتار و نوشتار او در چارچوب ادبیات رایج پژوهش‌های امنیتی بدست آید و بدون هرگونه داوری گزارش شود.

۵. سازماندهی کتاب این‌گونه است:

- در بخش اول با این باور که امنیت دانشی بوم‌گراست و نمی‌توان آن را جدا از جایگاه زمانی و مکانی مطالعه کرد؛ وضعیت امنیتی ایران در دوره زندگی سیاسی مدرس که به گفته خودش می‌توان آن را دوران انقلاب نامید؛ تشریح شده است. سه رویداد بسیار بزرگ تاریخی که هر یک پیامدهای شگرفی بر امنیت ملی ایران داشته در این دوران روی داده است و مدرس در کانون هر سه دوره قرار داشته است. «استبداد صغیر» و در پی آن برپاخاستن مردم و بازگشت مشروطیت، «جنگ جهانی اول» و تاخت‌وتاز قدرت‌های بزرگ در ایران و سرانجام رخدادهایی پی‌درپی که سرانجام آن «جابجایی پادشاهی از قاجار به پهلوی» است، گردید. این بخش کمک می‌کند تا سپهری که اندیشه امنیتی مدرس در آن شکل گرفته را بهتر بشناسیم.
- بخش دوم گذری بر خاستگاه، زندگانی و منش مدرس دارد. در این بخش پس از زندگینامه خودنوشته او، به پنج ویژگی برجسته‌تر مدرس که «عالم دینی»، «انقلابی»، «زاهد»، «سیاستگر» و «نابغه» بودن اوست؛ پرداخته می‌شود.
- در بخش سوم پس از چکیده‌ای پیرامون مفهوم امنیت در ادبیات کنونی پژوهش‌های امنیتی، که دربردارنده دوگانه‌ها در مفهوم امنیت، ارکان امنیت، ویژگی‌های امنیت و

رهیافت‌های توحیدی و مادی امنیت است؛ به بررسی مفهوم امنیت در اندیشه امنیت‌ی مدرس می‌پردازیم. چالش امنیت، امنیت همتای (عدل) پایداری، زیرساخت‌بودن امنیت، خود و دیگر دینی و میهنی و سرانجام ابعاد فرهنگی، اقتصادی و زیست‌محیطی امنیت در اندیشه مدرس، در این بخش آمده است.

▪ در آغاز بخش چهارم مرجع امنیت که کلیدی‌ترین واژه در ادبیات امنیتی و ستون میانی همه نظریه‌های امنیتی بشمار می‌آید؛ تعریف شده است. سپس اسلام، جامعیت، میهن، استقلال و سرانجام مردم‌سالاری به‌عنوان مراجع امنیت در اندیشه امنیت‌ی مدرس معرفی گردیده‌اند. جامعیت، نوآوری مدرس و دربرگیرنده یکپارچگی با حفظ ویژگی‌های دینی و میهنی است. بازتعریف مفهوم میهن در اندیشه مدرس و تعیین حدود ارضی و اهلی برای آن، نیز در این بخش شکافته می‌شود. آن‌گاه به مردم‌سالاری در اندیشه امنیت‌ی مدرس که دربرگیرنده «مردم را کارساز هر دگرگونی دانستن»، «انتخابات آزاد»، «مرکز قدرت‌بودن مجلس»، و سرانجام «خدمتگزار بودن کارگزاران» است؛ پرداخته می‌شود.

▪ بخش پنجم به تهدید و آسیب‌پذیری، دو واژه کلیدی پژوهش‌های امنیتی پرداخته است. در این بخش، سلطه‌جویی بیگانگان، نفوذ فکری و جنگ به‌عنوان تهدید در اندیشه امنیت‌ی مدرس بازشناسی شده‌اند. نادانی و سستی هم از نگاه مدرس به‌عنوان آسیب‌پذیری معرفی گردیده‌اند. ستم نیز در اندیشه مدرس سکه‌ای است که یک روی آن استعمار خارجی است و تهدید قلمداد می‌شود و روی دیگر آن استبداد داخلی و ستم‌پذیری است که بنا به تعریف آسیب‌پذیری بشمار می‌آید.

▪ بخش ششم به شاخه کاربردی پژوهش‌های امنیتی، که امنیت‌سازی است؛ پرداخته و چگونگی «پدیدآوردن»، «پاسدداشت» و «ارتقاء» امنیت و «بازسازی» آسیب‌های امنیتی را از نگاه مدرس بازگو کرده است. در این بخش می‌بینیم که در اندیشه امنیت‌ی مدرس که خاستگاه اسلامی دارد؛ به بهره‌گیری از شیوه و ابزارهای نرم، نیمه سخت و سخت مانند: آگاهی‌بخشی، دادگستری، تدبیر، آمادگی دفاعی، و آمیزه‌ای از بخشش، چشم‌پوشی و نادیده‌انگاری در سیاست سفارش شده است.

▪ بخش هفتم کتاب به چالش قدرت و امنیت و نگاه مدرس به موضوع قدرت پرداخته است. در این بخش می‌خوانیم که مدرس قدرت را اساس سیاست می‌داند و دو منشاء اراده فردی و

اراده اجتماعی را برای آن می‌شناسد. در اندیشه مدرس طبیعت ملت، یکپارچگی، پیروی از رهبران و ارتش سرچشمه‌های قدرت بشمار می‌آیند.

▪ سرانجام، آرمان (غایت) امنیت در اندیشه مدرس موضوع بخش هشتم این کتاب است. مدرس «پایداری»، «آبادانی»، «بهسازی» و «پیشرفت» جامعه را آرمان امنیت می‌داند؛ که می‌توان آن را بازگفتی از آرمان امنیت در رهیافت توحیدی دانست. او به‌دلیل پیشی‌داشتن منطقی و همچنین نیاز روز، پایداری کشور و ملت را در پایه نخست می‌داند و پس از آن، آبادانی، بهسازی و پیشرفت را مورد توجه قرار می‌دهد.

منابع مقدمه

- ۱- دلاور، علی (۱۳۷۸) مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی. چاپ سوم.
- ۲- مدرس، علی (۱۳۶۹)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۷۲۸>
- ۳- میرعرب، مهرداد (۱۳۷۹) نیم‌نگاهی به مفهوم امنیت. فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲.

بخش اول کشتی طوفان زده

تحولات بزرگ اجتماعی، سیاسی و امنیتی در ایران

مدرس: «از کنار خلیج (فارس) می‌گذشتم. از جایی که سپاه و کشتی‌های خشایارشا روزی به طرف یونان رفته بود و سپاه اسکندر روزی دیگر به سوی ایران آمده بود و در زمان‌های نزدیک، پرتغالی‌ها و انگلیس‌ها چه روزگاری برای ساحل‌نشینان آن رقم زدند. فکر کردم بالاخره این آمد و رفت‌ها، ملت ایران را تا کجا خواهد برد؟» (مدرسی: ۱۳۶۸: ۸۷).

دوره زندگی سیاسی مدرس را به گفته خودش می‌توان دوران انقلاب نامید. سه رویداد بسیار بزرگ تاریخی که هر یک پیامدهای شگرفی بر امنیت ملی ایران داشت؛ در این دوران روی داد و مدرس در کانون هر سه دوره قرار داشت. این رویدادها و سرخط‌های مهم هر یک عبارتند از:

- استبداد صغیر، دربرگیرنده: سرکشی محمدعلی شاه در برابر مشروطه، به توپ بستن مجلس شورای ملی، برپاخاستن مردم تبریز، اصفهان، گیلان و... فرار محمدعلی‌شاه، سرکوب مشروعه‌خواهان، بازگشت مشروطه و برپایی مجلس دوم.
- جنگ جهانی اول، دربرگیرنده: تعطیل شدن مجلس شورای ملی، تشکیل دولت در هجرت، تقسیم ایران به بخش‌های زیر نفوذ روسیه و انگلیس، رخ دادن انقلاب سوسیالیستی در روسیه، تسلط انگلستان بر همه ایران و قرارداد استعماری ۱۹۱۹.
- جابجایی خاندان پادشاهی، دربرگیرنده: کودتای ۱۲۹۹، رئیس‌الوزرای رضاخان، هنگامه جمهوری، برکناری احمدشاه و تاجگذاری رضاخان.

استبداد صغیر

نیاز به دگرگونی در ایران، نخستین بار در دوران فتحعلی‌شاه قاجار و در پی شکست‌های پی‌درپی در جنگ با روس‌ها، از دست رفتن سرزمین‌های آباد و گسترده و سپس گردن‌نهادن به پیمان‌های خفت‌بار گلستان و ترکمانچای، احساس شد.

عباس میرزای ولیعهد و قائم مقام فراهانی تلاش کردند؛ از جایگاه حاکمیت و بیشتر در چارچوب نظامی به این نیاز پاسخ دهند و گام‌هایی نیز در این راه برداشتند؛ ولی با مرگ نابهنگام عباس میرزا، پس از فتحعلی‌شاه مفلوک‌ترین شاه قاجار، یعنی محمدشاه به پادشاهی رسید. او حکومتش را با کشتن قائم مقام، که کشورداری اندیشمند و توانا بود، آغاز کرد و اداره کشور را یکسره به صدراعظم بی‌خردی به نام حاج میرزا آقاسی سپرد که هنری جز رمالی و ابزاری غیر خرافه نداشت. این بود که همه تلاش‌های بهبودگرایانه متوقف شد و چرخ کارخانه‌های تازه راه‌اندازی شده هم از حرکت باز ایستاد.

پس از سیزده سال سیاه که محمدشاه درگذشت و حاجی از کشور گریخت؛ پادشاهی بر ویرانه آشوب‌زده ایران، به ناصرالدین میرزای هفده ساله و صدارت آن به امیرکبیر رسید. شاه جوان شایستگی درخوری برای اداره کشور نداشت؛ ولی امیر در باور دوستان و دشمنانش برگزیده‌ای سرآمد بود. ویژگی‌های فردی، مانند: پاکدامنی، خردورزی، هوشمندی، بزرگ‌منشی و دریادلی او را بر دیگر برگزیدگان سیاسی دورانش برتری می‌بخشید.

امیر با خدمت دیوانی در دستگاه قائم مقام که از میرزایی آغاز و به مستوفی‌گری و سرانجام وزیر نظامی رسید؛ شناخت خوبی از شرایط کشور، نظام حاکم، تهدیدات دشمنان و آسیب‌پذیری‌های جامعه ایرانی پیدا کرده بود. سفرهای خارجی نیز نقش بسیاری بر اندیشه حکمرانی و رویکردهای نوگرایانه امیر داشت. دو سفر به روسیه، در کنار خسرو میرزا و سپس ناصرالدین میرزا، که همراه با بازدیدهای گسترده از پیشرفت‌های روسیه در آن دوران بود؛ از یک سو او را بیش از پیش دردمند ایران و ایرانی کرد و از سوی دیگر، با رازهای پیشرفت غرب آشنا ساخت.

از این رو هنگامی که امیر، سکان کشتی کشور را در دست گرفت؛ می‌دانست چه باید بکند. برای بار دوم، امیر کبیر بهسازی را به مراتب ژرف‌تر و گسترده‌تر از قائم مقام، این بار هم از جایگاه حاکمیت آغاز نمود. اما مثلث استعمار خارجی، استبداد داخلی و نادانی مردم، به او بیش

از سه سال و اندی امان نداد؛ او نیز به سرنوشت قائم مقام دچار شد و برای بار دوم بهسازی در ایران از راه باز ایستاد و ناصرالدین شاه نزدیک به نیم سده زورگویانه بر ایران حکم راند. با برتخت نشستن مظفرالدین شاه که پادشاهی بیمار و خوشگذران بود؛ فرصتی دست داد تا موج بهسازی این بار از بدنه جامعه آغاز شود. «عده‌ای از کسبه و تجار و طلاب به عنوان اعتراض بر مظالم عین‌الدوله و عمال او، در مسجد شاه تهران اجتماع نمودند و چون آنها را امام جمعه تهران به خواهش عین‌الدوله متفرق نمود؛ به حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا متحصن شدند. (۱۶ شوال ۱۳۲۳) و عزل عین‌الدوله را تقاضا نمودند...

شاه هر چند عین‌الدوله را معزول نکرد؛ اما به موجب دستخطی مجلس عدالت را به آنان وعده داد. لیکن چون بعد از پایان این تحصن، شاه در اجرای قول و وعده خویش تعلل کرد و به سبب سکت و شدت کسالت او، عین‌الدوله همچنان به استبداد و تعدی خویش ادامه داد؛ دیگر بار عدالت‌طلبان به اعتراض برخاستند...

عده‌ای از علما و طلاب و تجار و کسبه، از مظالم عین‌الدوله دیگر بار در مسجد جامع تهران متحصن شدند و چون آنجا به سختی افتادند؛ بعضی از آنها متفرق شدند و از آن میان علما به قم مهاجرت کردند و در بین راه عریضه‌ای به شاه نوشته و تهدید کردند که اگر قول‌ها و وعده‌های شاه به اجرا نرسد آنها ایران را ترک خواهند گفت. مقارن همین ایام، عده‌ای از کسبه و تجار، از اصناف تهران، در باغ سفارت انگلیس متحصن شده تقاضای عزل عین‌الدوله و اعلان عدالت و مراجعت مهاجرین قم را کردند...

عاقبت شاه، عین‌الدوله را معزول نمود و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را به صدارت گماشت و مجتهدین را از قم برای مراجعت به تهران دعوت نمود و بعد از چند روز مذاکرات، فرمانی دایر به تأسیس مجلس شورای ملی جهت مشاوره و مذاقه در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه صادر نمود (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴)... مجلس اول با حضور شاه و نمایندگان تهران و عده معدودی از ولایات در قصر گلستان تشکیل شد. (۱۷ شعبان ۱۳۲۴) و قانون اساسی را تدوین کرد و به امضاء رسانید» (۱۴ ذیقعه ۱۳۲۴) (قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۳۵۰).

«پس از مظفرالدین شاه، فرزند ارشد و ولیعهد او محمدعلی شاه که در تهران حضور داشت به پادشاهی رسید (۱۳۲۴-۱۳۲۷ ه.ق)... وی در چهاردهم ذی‌حجه ۱۳۲۴ جشن تاجگذاری خود را برگزار کرد و در این جشن بزرگان داخلی و نمایندگان خارجی دعوت شدند. ولی از نمایندگان مجلس دعوتی به عمل نیامد. آزادیخواهان رنجیده و گفتند: اگر او سلطان ملت است باید از

طرف ملت تاج بر سر گذارد و این عمل را تحقیری به مشروطیت تلقی کردند. محمدعلی شاه نتوانست با آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان سازش کند» (قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۳۱۴).

محمدعلی شاه «میرزا اصغرخان اتابک (امین السلطان) را برای انهدام اساس مجلس و اعاده بساط استبداد به صدارت برگزید. اما او بدون آنکه توفیقی در این کار بیابد به قتل رسید و کابینه مشیرالسلطنه هم که بعد از او تشکیل شد به زودی ساقط گشت و ابوالقاسم خان قراگوزلو ملقب به ناصرالملک به صدارت انتخاب شد و او چون به‌عنوان وزیر مالیه در حذف مستمری‌ها و تعدیل مخارج با مجلس همداستان گشت و در واقع اختیارات شاه را محدود نمود؛ مورد عداوت شاه واقع گشت و چندی بعد محمدعلی شاه علی‌رغم میل مجلس، ناصرالملک را با وزرای او توقیف کرده چندی بعد او را به اروپا تبعید نمود و در صدد برآمد که به کمک اوباشان و قزاقان مجلس را منحل کند (ذیقعه ۱۳۲۵)...

عاقبت بعد از بیست روز کشمکش بین دربار و مجلس، در روز ۲۳ جمادی الاولی قزاق‌ها مجلس را محاصره کرده و به توپ بستند. جمعی از آزادیخواهان... به امر محمدعلی شاه مقتول شدند و عده‌ای دیگر در سفارت انگلیس یا سفارت فرانسه یا سفارت‌های دیگر متحصن و جمعی دیگر متواری شدند و بدین‌گونه شاه مجلس را منحل کرده مشروطیت را تعطیل نمود و دوره‌ای که به استبداد صغیر معروف است قریب یکسال ادامه داد.



مجلس شورای ملی پس از به توپ بسته شدن

اما محمدعلی شاه به زودی با انقلاب آذربایجان و مقاومت مردم تبریز مواجه شد و چندی بعد با قیام بختیاری‌ها و فتح اصفهان (ذی‌الحجه ۱۳۲۶) و قیام مجاهدین گیلان (محرم ۱۳۲۶) رو به رو شد...

عاقبت اردوی مجاهدین گیلان از راه قزوین و اردوی مجاهدین بختیاری از طریق اصفهان به قصد تجدید اساس مشروطیت به سوی تهران حرکت نمودند و در ۲۶ جمادی الآخر ۱۳۲۷ وارد تهران شدند و محمدعلی شاه تحت حمایت دولت‌های روس و انگلیس در سفارت روس در زرگنده تحصن



کرد. وی به حکم مجلس عالی از سلطنت خلع شد و پسر ۱۲ ساله‌اش بنام احمدشاه به سلطنت نشست... و بساط استبداد صغیر برچیده شد و دیگر باره مشروطیت اعاده یافت» (قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۳۲۵).

در این میان شیخ فضل‌الله نوری که مجتهد تراز اول تهران بود و بر مشروعه بودن مشروطه تأکید داشت؛ آماج حمله گروهی از مشروطه‌خواهان قرار گرفت که بیشتر تحت تأثیر القانات بیگانگان بودند.

گروهی از مشروطه‌خواهان پس از پیروزی در تهران «شیخ فعالیت‌هایی را علیه سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بیگانگان که آن را نوعی تسلط کفار بر کشور اسلامی تلقی می‌کرد؛ آغاز کرده بود. از جمله در جریان جنبش تنباکو با میرزای شیرازی و در تهران در آغاز نهضت مشروطیت در ایجاد فکر عدالت‌خانه و جنبش روحانیت و سپس تدوین قانون اساسی نقش عمده‌ای داشت. البته بی‌تردید شیخ که در این راه رواج شریعت را می‌طلبید با امید و آرزوی بسیاری پیش آمد و چنین می‌خواست که احکام شرع را به رویه قانون درآورد و روی هم رفته برای به شکل درآوردن یک حکومت شرعی می‌کوشید و همین باور در اندیشه مذهبی‌ماندن جنبش، شیخ را واداشت در اولین تغییر جهت و نمود تعارض میان عدالت‌خواهی و مشروطیت که توسط روشنفکران تازه‌وارد از فرنگ عنوان شد؛ ناخرسندی خود را ابراز کند و اعلام دارد: این مشروطیت هنگامی رسمیت خواهد یافت که مشروعه تابع احکام اسلام باشد. و نیز از سخنان اوست که می‌گفت آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد؟ و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید؟...



شهید شیخ فضل‌الله نوری بر چوبه دار

بعد از فتح تهران مخالفین شیخ فرصت را مغتنم شمرده نزد مجاهدین و پیرم خان ارمنی که دو روز بود به ریاست شهربانی منصوب شده بود رفته و اظهار داشتند که هر گاه شیخ نوری زنده بماند امکان دارد در سراسر کشور مردم را وادار به مخالفت با فاتحان کند و بدین ترتیب روز ۱۱ رجب ۱۳۲۷ عده‌ای قریب هفتاد هشتاد نفر از مجاهدین مسلح ارمنی به خانه مجتهد بزرگ یورش بردند و شیخ را گرفته و

محاكمه را شروع و شيخ را محكوم به اعدام نمودند و عصر روز سيزدهم رجب شيخ را از زندان نظميه براي آخرين بازجويي به دادگاه برده و همان روز در ميدان توپخانه بدست يوسف خان ارمني اعدام گرديد» (قدياني، ۱۳۸۴: ۱۷۰۹).

پس از چيرگي مشروطه خواهان بر تهران، دوره دوم مجلس شوراي ملي برپا شد. مدرس كه تا اين زمان در اصفهان در كنار آزادي خواهان بود؛ به نمايندگي از طرف مراجع تقليد به عنوان مجتهد تراز اول براي نظارت شرعي بر مصوبات مجلس شوراي ملي برگزيده شد و به تهران آمد.

جنگ جهاني اول

صفايي در كتاب زمينه هاي اجتماعي كودتاي ۱۲۹۹، داستان جنگ جهاني اول در ايران را اين گونه بازگو مي كند: جنگ جهاني اول در سال ۱۹۱۴ ميلادي و ۱۲۹۳ شمسي آغاز شد. با پيشرفت هاي اوليه آلمان، قدرتي از خشونت روس و انگليس در ايران، كه طبق قرارداد ۱۹۰۷ م کشور را به سه منطقه تحت نفوذ روسيه در شمال، انگليس در جنوب و بي طرف در مركز تقسيم کرده، ولي عملاً كليہ مقدرات ايران را بدست گرفته بودند؛ كاسته شد.

با ورود عثماني به جنگ، در كنار آلمان و عليه روسيه و انگليس، خطر به ايران نزديك شد و احمدشاه به صورت رسمي بي طرفي ايران در جنگ و روابط حسنه با طرفين را اعلام كرد. اين در حالي بود كه قواي روس و انگليس در شمال و جنوب ايران حضور داشتند و عملاً عليه آلمان و عثماني اقداماتي را انجام مي دادند.

درخواست مستوفي الممالك رئيس الوزراء از دولت روسيه براي ترك قواي روس از آذربايجان كه مورد اعتراض عثماني بود؛ هم با بي اعتنايي مواجه شد. در اين هنگام ايران به جز هشت هزار قزاق كه آنها هم زير نظر افسران روس بودند و هفت هزار ژاندارم كه پاسدار امنيت داخلي بودند؛ سپاه آماده ديگري نداشت كه بتواند از مرزهاي خود دفاع كند.

ايرانيان در بيشتر نقاط مرزي با آلمان و عثماني همكاري مي كردند و به پيروي از احساسات ملي به كوشش هاي خصمانه در برابر روس و انگليس دست مي زدند. در برخي از نقاط هم گروهی از روس و انگليس جانبداري نمودند و در حقيقت خود ايرانيان هم بي طرفي دولت را كه يك عنوان پوچ بود؛ نپذيرفتند.

مستوفي براي آنكه دولت در چنين هنگامي يك تكيه گاه ملي داشته باشد به گشايش مجلس سوم كوشيد. با پيروزي انگليس در بين النهرين و روس ها در قفقاز و آذربايجان و شكست عثماني در اين دو جبهه، قدرت روس و انگليس در ايران بيشتر شد و مستوفي الممالك كه

متهم به طرفداری از آلمان‌ها بود، استعفا داد و مشیرالدوله جایگزین او شد. روس و انگلیس هم در اقدامی یک‌جانبه و بدون اطلاع ایران، قرارداد ۱۹۰۷م را ملغی و طبق قرارداد موسوم به ۱۹۱۵م منطقه بی‌طرف را به حوزه تسلط انگلیس افزوده و در واقع کل ایران را بین خود تقسیم نمودند و بدین ترتیب افکار عمومی در سراسر کشور بر ضد روس و انگلیس برانگیخته شد. دیپلمات‌های آلمان در ایران به‌طور جدی وارد کار شدند تا از احساسات مردم بهره‌گیرند، شاید بتوانند در این کشور جبهه تازه‌ای بکشایند و امنیت انگلیس را در دروازه‌های هندوستان مختل کنند و راه پیشرفت متفقین به بین‌النهرین را ببندند و به مراکز نفتی جنوب دست یابند. از سوی دیگر سازمان مخفی آلمان‌ها موفق شدند با کمک گروه‌های ایرانی عملیات پراکنده‌ای را در جای‌جای ایران علیه روس‌ها و انگلیس‌ها ترتیب دهد؛ که موجب وحشت آنها گردید. مستوفی دوباره مأمور به تشکیل کابینه گردید و نفوذ سیاسی آلمان افزون‌تر شد و تا جایی پیش رفت که یک قرارداد نظامی مخفیانه بین ایران و آلمان منعقد شد که اجرای آن منوط به وصول کمک‌های نظامی آلمان گردید که هرگز واصل نشد.

تغییر پایتخت، به‌خاطر در دسترس بودن از سوی قشون روس، یکی از موضوعاتی است که در این زمان مطرح بود. آلمان‌ها کرمانشاه را پیشنهاد می‌دادند ولی شاه اصفهان را ترجیح می‌داد. در این چارچوب اواخر آبان (محرّم ۱۳۳۴) بیش از سی نفر از نمایندگان مجلس و قریب سیصد نفر از شخصیت‌های سرشناس مخالف روس و انگلیس و دیپلمات‌های آلمانی و تمام افسران و افراد ژاندارم از تهران به قم رهسپار شدند.

با پراکنده شدن اکثریت نمایندگان، مجلس سوم عملاً تعطیل شد. بسیاری دیگر از مردم نیز در شهر ری منتظر بودند تا به دنبال موکب شاه روانه شوند. تهران در اضطراب بسر می‌برد؛ چون شایع شده بود پس از خروج شاه قشون روس که تا کرج آمده بودند وارد تهران خواهد شد و



جنايات تبریز تکرار خواهد گردید. اما در این هنگام وزرای مختار روس، انگلیس و فرانسه دست به کار شدند و با کمک شخصیت‌های سیاسی طرفدارشان از یک‌سو به شاه اطمینان دادند که قشون روس وارد تهران نمی‌شود و از سوی دیگر تهدید کردند که اگر تهران را ترک کند پادشاهی خود را از دست خواهد داد. شاه از عزیمت منصرف شد و در واقع سیاست ملی مستوفی

کودک گرسنه ایرانی و رفتار سرباز اشغالگر

شکست خورد.

در قم با حمایت آلمان‌ها کمیته دفاع ملی تشکیل شد و به درخواست‌های دولت و رئیس مجلس برای بازگشت به تهران پاسخ منفی داده شد. این در حالی بود که تلگراف‌های پشتیبانی از کمیته دفاع ملی از سراسر کشور پیوسته به قم می‌رسید. کمیته برای دفاع از قم با به‌کارگیری ژنرال‌ها و نیروهای مردمی، خطوط دفاعی تشکیل داد. اما با پیشروی سپاه روس این خطوط در هم شکست و تلفات زیادی به نیروهای کمیته دفاع ملی وارد شد.

پس از این شکست، برخی جنگجویان کمیته دفاع ملی پراکنده شدند و گروه‌های دیگر همراه نیروهای ژاندارم و بیشتر کوچندگان که در قم جای داشتند به شهرهای کاشان، اصفهان، اراک، همدان و کرمانشاه روی آوردند و رفته‌رفته کرمانشاه محل تمرکز ملیون و نیروهای اصلی طرفدار آلمان گردید. در این میان تلاش می‌شد با تشکیل دولت، انسجام بیشتری به مهاجرین داده شود؛ این بود که از نظام‌السلطنه والی بروجرد که به‌عنوان شخصیتی ملی و ضدانگلیسی شناخته می‌شد؛ برای تشکیل دولت دعوت به‌عمل آمد و او پذیرفت.

نظام‌السلطنه در آذر ۱۲۹۴ش با یک عده هزار نفری، مرکب از سواران شخصی و تفنگداران دولتی و چریک‌های لر، از بروجرد به قصد صحنه رهسپار شد و گروهی از محترمین لرستان نیز همراه وی شدند. خبر حرکت او در ایران و به‌ویژه تهران بازتاب گسترده‌ای داشت. او اوایل دی ماه وارد صحنه شد و پس از ورود او جمعی دیگر از ملیون از کاشان، اصفهان، اراک و ملایر رهسپار کرمانشاه شدند و کرمانشاه محل تمرکز نیروهای ملی گردید و این دولت توسط دولت‌های آلمان و عثمانی به رسمیت شناخته شد.

در این هنگام تلاش روس‌ها برای واداشتن احمدشاه به گسیل سپاه به کرمانشاه برای سرکوب دولت مهاجرین به نتیجه نرسید. نظام‌السلطنه برنامه خود را خلاص کردن شاه از محاصره دول روس و انگلیس، توسعه روابط با آلمان و متحدینش و انتظامات داخلی کشور اعلام داشت. با آشکار شدن نیت دولت ملی برای تصرف تهران، متفقین نگران شدند و پانزده هزار نفر از سپاهیان روس به سوی کرمانشاه حرکت کردند؛ که موجب هزیمت مهاجرین به قصرشیرین و سپس خانقین و اختلاف میان آنان و توطئه ترور برخی از آنان گردید. اما دیری نپایید که با شکست سخت ارتش انگلیس از سپاه عثمانی در کوت‌العمار روس‌ها از کرمانشاه عقب‌نشینی کردند و با پیشروی نیروهای عثمانی تا آوج، دولت ملی مجدداً در بیشتر شهرهای غرب کشور استیلا یافت و چون احتمال یورش سپاه عثمانی به تهران می‌رفت. این‌بار نوبت اتباع دول

متفقین بود که تهران را به سمت رشت ترک گویند و به احمدشاه تکلیف کنند که اگر سفارتین روس و انگلیس تهران را ترک کنند او نیز نباید در تهران بماند. اما این وضعیت نیز دیری نپایید و با پیشروی ارتش انگلیس در جبههٔ عراق، سپاه عثمانی به سرعت خاک ایران را ترک کرد و به دنبال او دولت مهاجرین نیز ابتدا به بغداد و سپس به اسلامبول عزیمت نمود و تا تغییر ناگهانی اوضاع که در پی انقلاب کمونیستی در روسیه به وجود آمد، در آنجا ماندند. در تمام این مدت تهران و دیگر ولایات ایران نیز در بی‌ثباتی مفرط بسر می‌برد و در غیاب مجلس و بی‌تجربگی شاه، دولت دائماً دست بدست می‌شد و مردم در اثر قحطی و ناامنی در نهایت عسر و حرج بودند.

با انقلاب کمونیستی در روسیه (۱۹۱۷ میلادی و ۱۲۹۶ شمسی) اوضاع به کلی تغییر کرد. لنین فرمان صلح عمومی صادر کرد و ارتش روسیه با آما و اگرهایی نهایتاً ایران را ترک کرد. در این



مدرس در جمع اعضای دولت ملی در هجرت

هنگام که انگلیس یکه‌تاز جولانگاه کشور ما بود به خودی خود رئیس‌الوزاری متمایل به انگلیس باید بر سر کار می‌آمد و آن وثوق‌الوله بود که از سوی احمدشاه برگزیده شد.

شاخص‌ترین کاری که دولت او با نهایت پنهانکاری انجام داد؛ عقد قرارداد دوجانبه با انگلیس، موسوم به قرارداد ۱۹۱۹م است که به ازای پذیرفتن

استقلال ایران، سلطهٔ انگلیس در بسیاری از امور کشور را تثبیت می‌نمود. پس از امضای قرارداد، احمدشاه به انگلستان نیز سفر کرد. این قرارداد موجی از مخالفت با سلطهٔ انگلیس را در بین جریان‌های ملی و مذهبی کشور موجب گردید و نهایتاً به مورد اجرا گذاشته نشد (صفایی، ۱۳۵۳: ۲۰۸ - ۱۳۳).

جابجایی در دودمان پادشاهی

دوران نزدیک به ۱۳۰۰ سالهٔ حکومت قاجار بر ایران در واپسین سال‌های سدهٔ سیزدهم هجری خورشیدی به پایان رسید؛ در یک نگاه می‌توان به چهار دوره تقسیم نمود:

▪ دوره اول با ادعای پادشاهی آغامحمدخان آغاز می‌شود و تا میانه دوران فتحعلی‌شاه ادامه می‌یابد. سرخط اصلی این دوران اندیشه حکمرانی قاجار است که خود را از بازماندگان چنگیز و تیمور و ایرانیان را ملت شکست‌خورده دانسته و با چکمه و سرنیزه بر میراث پدران مغول خود، و همانند آنان حکومت می‌کردند.

در این دوره، قاجار با همین اندیشه توانستند بر از هم گسیختگی برآمده از ناشایستگی‌های پایانی دودمان صفویه و کشمکش‌های قدرت در دوران افشاریه و زندیه چیره شوند و حکومت مرکزی مسلط بر سراسر ایران را شکل داده و حتی در برابر دست‌اندازی‌های همسایه زورمند شمالی بایستند.

▪ دوره دوم، از میانه دوران پادشاهی فتحعلی‌شاه آغاز و تا پایان پادشاهی محمدشاه ادامه می‌یابد. شکست‌های سخت در جنگ‌ها، پیمان‌های خفت‌بار، از دست‌رفتن سرزمین‌های وسیع، دخالت بی‌شرمانه قدرت‌های بزرگ در امور داخلی کشور و بدبختی روزافزون مردم، ویژگی‌های مهم این دوره است.

▪ دوره سوم، با دوران پادشاهی نیم سده‌ای ناصرالدین‌شاه برابر است. ناصرالدین ۱۷ ساله رانده شده از سوی پدر، در بدترین شرایط سیاسی، امنیتی و اقتصادی و با اما و اگرهای بسیار بر تخت نشست. اما نقش بی‌همتای امیر کبیر توانست در طول سه سال، ورق را به کلی برگرداند و حکومت مرکزی توانایی را به نمایش بگذارد. اقتداری که با کشتن جانگداز امیرکبیر، به ازای پذیرش پادشاهی قاجار از سوی قدرت‌های بزرگ، در خدمت سودجویی آن قدرت‌ها قرار گرفت. در یک نگاه، دوران او را می‌توان اوج همبستگی بدشگون استبداد داخلی و استعمار خارجی برای واپس نگه‌داشتن ملت ایران از پیشرفت‌های شگرف جهان در روزگار انقلاب صنعتی و پس از آن دانست.



احمد میرزا

پادشاه گماشته شده از سوی مجلس شورا

▪ و سرانجام دوره چهارم، با برتخت نشستن مظفرالدین‌شاه آغاز و تا فروپاشی این دودمان ادامه می‌یابد. در این دوران تراز سیاسی به سود گروه‌های آزادی‌خواه به هم می‌خورد. شاه و پشتیبانان خارجی‌اش در برابر خواسته‌های ملت ناگزیر به واپس‌نشینی گام به گام می‌شوند. فرمان مشروطیت صادر می‌شود؛ انگلیسی‌ها از موج سواری جریان مشروطه‌خواهی طرفی نمی‌بندند و روس‌ها در بازگرداندن استبداد، با پشتیبانی از

مشروطیت ناکام می ماند و سرانجام مجلس، محمدعلی شاه را برکنار و احمدشاه دوازده ساله را به عنوان شاه مشروطه بر تخت می نشاند.

در این زمان با آنکه مشکلات از هر سو کشور را دربر گرفته است؛ قدرت به نمایندگان برگزیده ملت واگذار می گردد و این چیزی بود که قدرت های بزرگ بر نمی تابیدند؛ از این رو کودتای انگلیسی علیه حکومت ملی شکل می گیرد.

روز سوم اسفند سال ۱۲۹۹ کودتایی که از مدت ها قبل طراحی و بسترسازی شده بود؛ روی می دهد. سرکرده این کودتا، که آغازی برای پایان دودمان قاجار و نظام برخاسته از انقلاب مشروطه و شکل گیری دوباره استبداد داخلی در پناه استعمار خارجی است؛ رضاخان میرپنج نام دارد. قدیانی در فرهنگ توصیفی تاریخ ایران درباره رضاخان می نویسد: او در سال ۱۲۵۶ ش متولد شد و در ۲۲ سالگی به قزاقان پیوست. پس از واقعه به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمدعلی شاه قاجار و مقاومت تبریز در برابر قوای دولتی، فرمانده یکی از دسته های قزاق بود که تحت فرماندهی عین الدوله برای سرکوب قیام تبریز به آن شهر رفت.

در سال ۱۲۹۴ ش رئیس آتریاد قزاق در همدان شد. در سال ۱۲۹۹ با وساطت مستشاران نظامی بریتانیا مانند آبرونساید و با همدستی ضیاءالدین طباطبایی مأمور به کودتا شد. در کابینه سیدضیاءالدین سمت وزیر جنگ را داشت و در کابینه های قوام السلطنه، مشیرالدوله و مستوفی الممالک نیز همچنان وزیر جنگ باقی ماند.

رضاخان در سمت وزارت جنگ نهضت جنگل و ایلات و عشایر کردستان، لرستان و دیگر مناطق کشور را سرکوب کرد. در تاریخ ۱۳۰۲ ش رئیس الوزرا شد و این سمت را تا تاریخ ۱۳۰۴ ش حفظ کرد. در این زمان طرفداران رضاخان برای خارج ساختن قدرت از دست قاجار، غوغای جمهوری خواهی به راه انداختند؛ اگر چه قاجار در این زمان قدرتی نداشت. قدرت در



بازگشت استبداد با روی کار آمدن رضاخان، به گفته مدرس: استبداد صغیری که کبیر شد.

دست مجلس بود و احمدشاه نیز دست نشانده مجلس بود. در واقع انگیزه طرح جمهوری، جمع کردن بساط مشروطه بود که با مخالفت آزادیخواهان و روشنفکران مواجه شد و به جایی نرسید.

در فروردین سال ۱۳۰۳ ش و در پی تلگراف احمدشاه به مجلس مبنی بر عدم اعتماد وی به دولت، رضاخان به حالت قهر تهران را ترک کرد و به رودهن

رفت؛ ولی با تحریکات و تهدیدات نظامیان به نفع رضاخان در شهرها، مجلس مجدداً برای ریاست‌الوزرای وی ابراز تمایل کرد و سردار سپه در ۲۲ فروردین ماه وارد تهران شد. در سال ۱۳۰۳ش پیش‌نیازهای به پادشاهی رسیدن سردار سپه، با ترور، تهدید و تطمیع فراهم شد. در ۱۲ تیرماه، میرزاده عشقی شاعر ملی و آزاده ترور شد. در ۲۷ تیرماه به‌دنبال قتل مازور ایمری، کنسول آمریکا در ایران، حکومت نظامی (بدون کسب موافقت مجلس) اعلام و از سوی سردار سپه قلع و قمع مخالفین به بهانه دستگیری عاملان قتل ایمری آغاز شد. او در مهرماه ۱۳۰۴ش به‌دنبال واقعه بلوای نان، عده زیادی از مخالفین خود را دستگیر و زندانی کرد. در این سال تلگراف‌های زیادی با اشاره و تحریک وی از شهرستان‌های مختلف در مخالفت با قاجاریه و تفویض سلطنت به سردار سپه به مجلس مخابره شد.

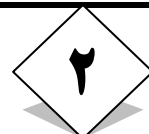
سرانجام در ۱۵ آذر ۱۳۰۴ مجلس مؤسسان برای تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی و تغییر برخی مواد قانون اساسی تشکیل شد و در تاریخ ۴ اردیبهشت، سردار سپه تاجگذاری کرد و رسماً به سلطنت رسید (قدیانی، ۱۳۸۴: ۱۳۴۰). و بدین‌ترتیب احمدشاه که به‌وسیله مجلس شورای ملی گماشته شده بود و به خودی‌خود فرمانبردار اصول مشروطه بود؛ با پادشاهی که مأمور کودتا از سوی انگلیس و متکی به قوای نظامی بود و تعهدی در برابر مجلس احساس نمی‌کرد؛ جایگزین گردید.

برآیند سخن اینک: دوران مدرس با یکی از برجسته‌ترین رویدادهای تاریخی امنیتی در سطح بین‌الملل و پیامدهای منطقه‌ای آن، یعنی جنگ جهانی، که پیش از آن سابقه نداشت؛ همزمان بود. رویدادی که آرایش قدرت را در جهان دگرگون کرد و بازیگر ناتوانی چون دولت ایران را که از بد روزگار در یکی از راهبردی‌ترین مناطق جهان قرار گرفته بود؛ بر خلاف میلش درگیر بازی سیاستی کرد که نه آن را درمی‌یافت و نه قدرتی برای دنبال‌گیری منافع خود در این بازی داشت.

در سطح ملی نیز در این دوران رویدادهای متعددی تجربه شد؛ که وقوع هر یک برای بی‌ثباتی امنیتی دست‌کم یک دهه بس بود. اقدام محمدعلی‌شاه علیه نظام مشروطه، برپایی مردم و اعاده مشروطیت، رویارویی مشروطه و مشروعه، کودتای انگلیسی رضاخان، تلاش برای تغییر رژیم مشروطه به جمهوری، تغییر پادشاهی و بازگشت استبداد، فقط عناوین مهم‌ترین آنها هستند. از این‌رو مدرس، خود از این دوران با نام دوران انقلاب یاد می‌کند.

منابع بخش اول

- ۱- قدیانی، عباس (۱۳۸۴) فرهنگ توصیفی تاریخ ایران - از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی، تهران: انتشارات فرهنگ مکتوب.
- ۲- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۳) زمینه‌های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹. تهران.
- ۳- مدرسی، علی (۱۳۶۸)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۶۴۲>



بخش دوم مرد روزهای دشوار

در این بخش تلاش می‌کنیم پرده‌ای از منش مدرس ترسیم نماییم؛ که اگر نه جزئیات، دست‌کم ابعاد اصلی این شخصیت تاریخی سده کنونی را به ما بنمایاند. این تصویر ما را در فهم بهتر اندیشه امنیت‌مدار که در بخش‌های بعد بدان خواهیم پرداخت یاری می‌کند. ابعاد شخصیت مدرس، به گواهی اسناد معتبر تاریخی عبارتند از: «عالم دینی»، «انقلابی»، «زاهد»، «سیاستگر» و «تابع» بودن.

یادآور می‌شویم که شناخت مدرس کار دشواری نیست؛ زیرا یکی از ویژگی‌های اخلاقی او صراحت لهجه است. این ویژگی از او شخصیتی شفاف ساخته است که تکلیف دوست و دشمنش را روشن می‌کند. بنابراین در بخش حاضر قبل از هر چیز زندگینامه خودنوشته مدرس را می‌آوریم که به خوبی و در سخنی کوتاه، ابعاد پیش‌گفته را آشکار می‌سازد.

زندگینامه خودنوشته

ولادت من در حدود یک‌هزار و دویست و هشتاد و هفت هجری (قمری) است و تقریباً شصت سال زندگانی را طی نموده‌ام، مولد من در قریه سرابه کچو از تابع اردستان، پدرم اسماعیل، جدّم میر عبدالباقی از طایفه میر عابدین بودند که فعلاً هم اکثر آنها در آن قریه ساکن می‌باشند؛ از سادات طباطبائی و اصلاً زواره‌ای.

شغل پدر و جدّم من منبری و تبلیغ احکام الهی، جدّ ابی من میرعبدالباقی از زهاد محسوب بودند و مهاجرت به قمشه واقع در جنوب اصفهان در خط و طریق فارسی نمودند. مرا هم در سن شش سالگی تقریباً به جهت تربیت هجرت داده، به قمشه نزد خود بردند. سن صباوت را

خدمت آن بزرگوار بسر برده، ۱۴ سال تقریباً از عمرم گذشت که جدم مرحوم شد. حسب الوصیه آن مرحوم تقریباً در سن ۱۶ سالگی به جهت تحصیل به اصفهان آمدم. سیزده سال در اصفهان مشغول تحصیل بودم. در سن ۲۱ سالگی پدر مرحوم شد. مدت توقف در اصفهان قریب ۱۳ سال شد.

قریب سی نفر استاد را در این مدت در علوم عربیه و فقه و اصول و معقول درک کردم که از برجسته آنها در علوم عربیه مرحوم آقا میرزا عبدالعلی هرندی نحوی بوده که تقریباً ۸۰ سال عمر داشته، صاحب تصانیف زیاد است؛ ولی از بی‌اقبال دنیا مهجور ماندند و در علم معقول، مرحومین جهانگیرخان قشقایی و آخوند ملامحمد کاشانی که هر دو عمر خود را در مدرسه صدر اصفهان به آخر رسانیده، به وضع زهد دنیا را وداع فرمودند. بعد از واقعه دخانیه (تحریم تنباکو) به عتبات عالیات مشرف شدم.

بعد از تشرف به حضور آیت‌الله حاجی میرزا حسن شیرازی رحمت‌الله علیه، به جهت تحصیل، توقف در نجف اشرف را اختیار کردم. تشرف من در عتبات تقریباً هفت سال شد. بعد مراجعت به اصفهان نمودم. در مدرسه جده کوچک، مدرسه‌ای است به این اسم در اصفهان، مشغول تدریس فقه و اصول شدم؛ به ترتیبی که فعلاً هم در مدرسه سپهسالار مشغولم و از خداوند توفیق می‌خواهم که به همین قسم بقیه عمر را مشغول باشم.

بعد از مراجعت از عتبات، در اصفهان فقط از امورات اجتماعی مباحثه و تدریس را اختیار کرده بودم؛ تا زمان انقلاب استبداد به مشروطه، مجبوراً اوضاع دیگری پیش آمد که می‌توان گفت (اتسع الخرق علی الرافع) برحسب امر حجج اسلام عتبات عالیات و دعوت دوره دوم مجلس شورای ملی به‌عنوان طراز اول نظارت مجلس شورای ملی به تهران آمدم و دوره‌های مجلس را تا حال ادارک کرده‌ام. دیدنی‌ها را دیده‌اید و شنیده‌ها را شنیده‌اید.



مدرس در بیمارستان، پس از هدف تیراندازی قرار گرفتن از سوی مزدوران رضاخان

در مدت چند سال انقلاب از جمله وقایعی که بر من روی داده دو سال مهاجرت است با مجاهدین ایرانی در جنگ عمومی که به مسافرت عراق عرب و سوریه و اسلامبول منتهی شد که تفصیل آن را مجالی باید و نیز دو دفعه مورد حمله شدم؛ یکی در اصفهان که در مدرسه جده بزرگ و در وسط روز چهار تیر تفنگ به

من انداختند، ولی موفق نشدند و آنها را تعقیب نکردم؛ و مرتبه دوم سال گذشته بود که جنب مدرسه سپهسالار، اول آفتاب که به جهت تدریس به مدرسه می‌رفتم؛ در همین ایام تقریباً ده نفر مرا احاطه نمودند؛ فی‌الحقیقه تیرباران کردند. از تیرهای زیاد که انداختند چهار عدد کاری شد. سه عدد بدست چپ، مقارن پهلو، جنب همدیگر زیر مرفق و بالای مرفق و زیر شانه. حقیقتاً تیراندازان قابلی بودند. در هدف کردن قلب خطا نکردند، ولی مشیت‌الله سبب را بی‌اثر نمود. یک عدد هم به مرفق دست راست خورد. ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم. فی شهر ربیع الثانی

۱۳۴۶ (مهر ۱۳۰۶) مدرس (مدرس، ۱۳۰۶).



مدرس در جمع علما در مدرسه صدر اصفهان

عالم دینی

مدرس پیش از هر چیز یک عالم دینی و پرورش‌یافته حوزه‌های علمیه اصفهان و نجف است. او بسیار جوان بود که در حوزه اصفهان و با شرکت در درس سیدمحمد باقر درجه‌ای و شیخ مرتضی ریزی به درجه اجتهاد رسید و سپس راهی نجف و با شیخ

حسنعلی نخودکی اصفهانی هم‌حجره شد. در درس سیدمحمد فشارکی و شریعت اصفهانی شرکت نمود و درس‌های خود را با سیدابوالحسن اصفهانی و سیدعلی کازرونی مباحثه می‌کرد. پس از هفت سال اقامت در نجف و تأیید مقام اجتهاد او از سوی علمای نجف در سال ۱۳۲۴ ق به اصفهان بازگشت. مدرس پس از بازگشت به اصفهان، صبح‌ها در مدرسه جده کوچک، فقه و اصول و عصرها در مدرسه جده بزرگ، منطق و شرح منظومه و در روزهای پنجشنبه نهج‌البلاغه را تدریس می‌کرد. میرزا ابوالحسن شعرانی، مهدی الهی‌قمشه‌ای، بدیع‌الزمان فروزانفر، سیدمرتضی پسندیده (خمینی) و جلال‌الدین همائی شناخته‌شده‌ترین شاگردان وی هستند. از مدرس ۱۶ اثر در فقه و کلام و اخلاق به یادگار مانده است (ویکی شیعه).

مدرس با آنکه پرورش‌یافته حوزه‌های علوم دینی اصفهان و نجف بود؛ انتقادهای جدی به مشی این حوزه‌ها و برخی علمای بزرگ دوران خود داشت. این انتقادهای بیشتر متوجه بیگانگی آنان با «شرایط روز» و «مصالح مردم» بود. او در این باره چنین می‌نویسد: «در اصفهان بعضی از اساتید سابقم هنوز حیات داشتند؛ تحسینم می‌کردند؛ ولی در عمل یاری‌ام نمی‌نمودند. حق

هم داشتند؛ چون روزگاری دراز را به گوشه‌گیری و درس و عبادت گذرانده و لذت آرامش را چشیده بودند. آنان موجوداتی بودند مقدس و قابل احترام؛ همانند قدیسین درون کلیسا و صوفیان غارنشین. ولی برای خلق خدا بی‌فایده. مخزن علم، که هر روز از دریچه‌ای مقداری از آن هدیه اصحاب بود.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۳).

او در این میان همفکران اندکی نیز داشت؛ از این‌رو در جای دیگر می‌نویسد: «در این میان روحانی و عالم ربانی که خدایش محفوظ دارد، مرد این راه بود. با او مشورت‌ها داشتم. وقتی با خلوص نیت و پاکدلی کامل می‌گفت: سید به اصفهان جان دادی، شرمند می‌شدم. می‌گفت: مشکل و دشمن اسلام و ایران نه سلاطین‌اند و نه حکامی مثل ظل‌السلطان. مشکل مهم جامعه ما سلطان‌ها و ظل‌السلطان‌هایی می‌باشند که با عبا و عمامه و در خدمت دربارند. مولا علیه السلام قربانی جهل همین‌ها شد و فرزندش به فتوای هم اینان شهید گردید. مطمئن باش سید! فردا تو را هم مانند آنان قربانی می‌کنند و کوچک‌ترین صدایی از اینان فضای تخته‌گاه‌شان را متأثر نمی‌کند. در زمان تحصیل، حکیم بزرگ که به حق تالی بوعلی بود؛ جهانگیرخان قشقای هم با اندک تغییری چنین مطالبی را گفته بود که سیدحسن سرسلامت بگور نمی‌بری؛ ولی شفای تاریخ را موجب می‌گردد. جسم و جانم از این اظهارنظرها گرم و جوشان بود.» (مدرسی: ۱۳۶۹: ۱۰۴).

اما مدرس کسی نبود که فقط دیگران را نقد کند. او تلاش می‌کرد تا جایی که می‌تواند راه بهسازی را طی کند و در این راه از دشمنی‌ها نمی‌هراسید. وی مقاومت در برابر نوگرایی‌اش را این‌گونه بیان می‌کند: «به اساتید حوزه‌های نجف خیلی اصرار و استدلال کردم که تاریخ را یکی از درس‌های حوزه‌های علمی در بخش دروس خارج قرار دهند ولی قبول نکردند. اشتباه کردند. این علما و اکابر اسلام که ستون دیانت‌اند می‌دانستند قرآن و نهج‌البلاغه نکات بسیاری در مسائل تاریخی دارد و ستون تاریخ است ولی قبول نداشتند که می‌شود بر همان پایه اصولی را تحریر و یا تقریر کرد.» (مدرسی، ۱۳۹۶: ۸۶).

آن‌گاه دربارهٔ پیاده‌سازی این باورش در حوزهٔ اصفهان می‌نویسد: «تدریس نهج‌البلاغه و تاریخ را در حوزه درس خود گنجانیدم و حتی اینجا هم برای خود معاند و مخالف درست کردم. آنان می‌گفتند: بدعت است. ولی معتقد بودم اگر هم، این کار بدعت باشد جهتی است به سوی تکامل اجتماعی. برتری ابداع بر تقلید برایم روشن بود. استنباط حرکت تاریخ از متن نهج‌البلاغه، تاریخ را از مسیر تباهی و ویرانگری جدا و به راه ساختن و پرداختن می‌کشانید.

ثمره عقل و درک صحیح در این آزمایشگاه به خوبی آشکار می‌شد و تاریخ موقعیت و جایگاه حقیقی خود را بدست می‌آورد.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۵).

بنابراین، مدرس بی‌تردید یک عالم دینی برجسته است. تایید درجهٔ اجتهاد او در حوزه‌های اصفهان و نجف، پیشنهاد عزیمت او به هند برای مرجعیت شیعیان آن سرزمین، و برگزیدن او به‌عنوان مجتهد تراز اول برای نظارت شرعی بر مصوبات مجلس شورای ملی، گویای این حقیقت است. حقیقتی آشکار، که حتی مخالفین بسیار او که آماج انتقادات و صراحت لهجهٔ او بودند؛ نیز نمی‌توانستند سند آن را انکار نمایند.

انقلابی

مدرس را می‌توان یک انقلابی قلمداد نمود که همواره در پی دگرگونی‌های زیربنایی، گسترده و سریع در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی است. او در این راه ایثارگرانه تلاش می‌کند و نه تنها چشم‌داشتی ندارد؛ بلکه جان و منافع خود را در این راه به خطر می‌اندازد. این منش از دوران جوانی تا پایان عمر همراه اوست و سرانجامش شهادت مدرس است.



مدرس در جمع مجاهدین بختیاری

مدرس در جنبش مشروطیت، به حمایت از آن جنبش برخاست و در کنار حاج‌آقا نورالله اصفهانی، برای تدارک و تقویت مشروطه‌خواهان کوشید. در دوران استبداد صغیر، نیز به‌همراه حاج‌آقا نورالله، انجمنی با عنوان انجمن ملی اصفهان برای مبارزه با استبداد برپا کرد. او از مجاهدین بختیاری مشروطه‌خواه حمایت می‌کرد. این مبارزات

منجر به شکست استبداد و بازگشت مشروطیت و تشکیل دوره دوم مجلس شورای ملی شد. نقش مدرس در خارج کردن اصفهان از سلطهٔ محمدعلی شاه و تهییج مجاهدین بختیاری برای حرکت به‌سوی تهران که سرانجام آن فتح تهران و بیرون راندن محمدعلی شاه و قشونش از پایتخت بود را نمی‌توان دست‌کم گرفت.

مدرس، هنگامی که هنوز هیچ سمت سیاسی نداشت و تنها یک مدرس حوزهٔ علمیه در اصفهان بود؛ در مجلسی با حضور شاهزاده ظل‌السلطان حاکم اصفهان می‌گوید: «همه می‌گویند شاهزاده ظل‌السلطان به همه ستم می‌کند؛ بسیار خوب! همه باید به او ستم کنند؛ چه مانعی

دارد. ستم یک تن به آحاد مردم، جرم و مجازات دارد؛ مجازاتش هم این است که آحاد مردم به این فرد که می‌خواهد حاکم و فرمانروا باشد؛ بگویند ما نمی‌خواهیم تو فرمانروای ما باشی.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۳).

آن‌گاه خودش پیامدهای این سخنانش را این‌گونه شرح می‌دهد که: «بعد از حرف‌هایی که زده شد جز دو نفر از علما، بقیه یا سکوت کردند و یا اعراض. بسیاری خود را باخته بودند و ترس از ظل‌السلطان رگ و ریشه بدنشان را می‌برید. اینها اسبها و درشکه‌هایشان از اموال شاهزاده بود و این حرف‌ها پیاده‌شان می‌کرد. جلسه به هم خورد؛ حضرت والا هم عبوس برخاستند و رفتند. تا آمدم به مدرسه جده برسم؛ اصفهان پرصدا شد. پیشنهاد اسب، درشکه و ده و خانه و پول بود که قاصدهای حضرت والا برایم می‌آورند. دیدم تمکن و ثروت پیدا کردن چقدر راحت است. به همه گفتم: به شاهزاده بگویند من طبق وصیت جدم اول خدا را شناختم و بعد قرآن را خواندم. اگر همه دنیا را به من ببخشند همین حرف‌ها را که می‌دانم حق است باز هم می‌زنم. به همکار معمم و با قدرت شما هم گفته‌ام.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۳).



زاهد

مدرس در زندگی شخصی‌اش به معنای واقعی کلمه زاهد بود. او حتی در اوج فعالیت سیاسی‌اش که نماینده مردم تهران و نایب‌رئیس مجلس شورای ملی بود؛ بر سبک زندگی طلبگی‌اش استوار ماند. خانه‌ای محقر، پیراهنی از کرباس

وطنی و سفره‌ای از نان و ماست، بهره‌مندی او از این دنیا بود. اتاق و لباس ساده مدرس مدرس از حقوقی که مجلس برای نمایندگان برقرار کرده بود، تنها به اندازه نیاز اندک خویش بهره می‌جست و بیشتر آن را می‌بخشید. در صورتجلسه دوازدهم دور سوم مجلس شورای ملی آمده است: «مبلغ نهصد و پنجاه و پنج تومان و نه هزار و ده شاهی بابت بقیه حقوق آقای آقاسیدحسن مدرس، در صندوق اداره مباشرت مجلس مانده بود؛ که تصرف نمی‌فرمودند و در تاریخ بیست و دوم ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ حواله فرمودند توسط آقایان میرزا محمدصادق طباطبائی و حاج امین‌الضرب به‌عنوان قرض، تسلیم شرکت خیریه پرورش شود و شد.» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۳، جلسه ۱۲).

مدرس در دوران تحصیل، برای گذران زندگی‌اش کارگری می‌کرد و در این باره می‌نویسد: «در نجف روزهای جمعه کار می‌کردم و درآمد آن روز را نان می‌خریدم و تکه‌های نان خشک را روی صفحه کتابم می‌گذاشتم و ضمن مطالعه می‌خوردم. (این‌گونه) تهیه غذا آسان بود و گستردن و جمع کردن سفره و مخلفات آن را نداشت. خود را از همه بستگی‌ها آزاد کردم.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۷).

او نه تنها برای گذران زندگی، بلکه به ازای هزینه پژوهش‌های خود نیز کارگری می‌کرد و در جایی می‌نویسد: «یکی بود که روزهای جمعه برایش هشت ساعت کار می‌کردم و دو ساعت برایم (سفرنامه ژان شاردن را) می‌خواند و به عربی می‌گفت.» (مدرسی، ۱۳۶۸: ۸۴).

وی درباره یکی از شاگردانش نیز می‌نویسد: «بنای خوبی بود و در وقت طاق‌زدن هم عمامه‌اش را از سر بر نمی‌داشت. می‌گفت: آقا شما گفتید این لباس، لباس کار و زحمت کشیدن است و اضافه اینکه اگر پاره آجری بر سرم خورد عمامه نمی‌گذارد سرم را بشکند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۱).

مدرس این زهد را نه یک سلیقه شخصی، بلکه الزام لباس روحانیت شیعه می‌دانست. او می‌نویسد: «اهل علم و مخصوصاً لباس‌پوشان دین، باید یا شیوه زندگی مولا علیه‌السلام را انتخاب کنند تا مردم ارزش‌های والای اسلام و ایمان را بفهمند و ببینند و یا اینکه لباس خود را برکنند. تا زمانی که به من می‌گویند آخوند و من هم اعتراف دارم که آخوندم، باید اسمم با مسمی باشد. یا باید به ما بگویند شیخ که با کثیرالمال، کثیرالاولاد، کثیرالادعا، کثیرالبیان و به‌طور نادر کثیرالعلم درست درآید؛ حالا کثیرالاشتها و کثیرالطمع را دیگر مردم بی‌انصافی می‌کنند؛ بهتر است نادیده بگیرند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۷).

مدرس هنگام بازگشت به اصفهان و همچنین عزیمت به تهران، با آنکه دیگر روحانی برجسته‌ای بشمار می‌آمد؛ از ساخت مدرسه و مسجد تازه‌ای به نام خودش جلوگیری می‌کند و در مدرسه‌های برپا، جدۀ اصفهان و سپهسالار تهران، به درس و بحث می‌پردازد. خودش در این باره می‌نویسد: «دلیلی نداشت با این همه مدرسه و مسجد خالی پیشنهاد عده‌ای را بپذیرم که برایم مدرسه و مسجد مجلل بسازند. مگر مدرسه جده چه عیبی دارد؟ سکوی آن هم منبر است؛ هم تخت برای نشستن و خوابیدن، جای خوبی هم برای کار تدریس است. درس و بحث که جای خاص نمی‌خواهد.» (مدرسی، ۱۳۶۸: ۸۹).

ملک‌الشعراى بهار مى‌گوید: «روزی که وکلای مجلس برای شرکت در مجلس دوم از اصفهان به طرف تهران حرکت می‌کردند؛ دیده شد که سیدی ضعیف، اسباب‌های ساده و مختصر خود را در گاری تک اسبه نهاده و خود هم بر آن مرکب ساده سوار شده و برای شرکت در مجلس، به طرف تهران حرکت می‌کرد. این مرد عجیب، سیدحسن مدرس بود (بهار، ۱۳۸۶: ۱۳۴ - ۱۳۳).

زندگی زاهدانه مدرس بدین معنا نبود که او رفاه مردم را نیز کم اهمیت بداند. مدرس آبادی و گسترش رفاه در جامعه را شرط وطن‌خواهی می‌داند و می‌گوید: «من اگر وطن‌دوست باشم، آن ارض را باید دوست بدارم و حفظ کنم. اهل آن ارضی را هم که همه هموطن‌های من هستند باید دوست بدارم و حفظ کنم. ترقی بدهم وطن را یعنی آن زمین را معمور کنم؛ اگر خراب است تعمیرش کنم. برای اهل آن ارض هم کمال آسایش و رفاهیت و اسباب غنا و علم‌شان را فراهم کنم.» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۵، جلسه ۱۱۰).

سیاستگر

مدرس یک سیاستگر بود. او در پنج دوره پیاپی مجلس شورای ملی، در شمار پرکارترین بازیگران عرصه سیاست ایران به حساب می‌آید. هنگامی که دولت روسیه با همراهی بریتانیا به دولت ایران اولتیماتوم داد تا مورگان شوستر، خزانه‌دار کل کشور را برکنار سازد و در پی آن قشون روس وارد بندر انزلی شد و تا قزوین پیشروی کرد؛ مدرس سخنرانی آتشینی در مجلس کرد؛ که در رأی مجلس بر ضد اولتیماتوم کارگر افتاد.

با آغاز جنگ جهانی اول، ایران اعلام بی‌طرفی کرد؛ ولی نیروهای روسیه و انگلیس وارد خاک کشور شدند. قرار شد گروهی از نمایندگان برای مخالفت با دولت‌های متجاوز به قم مهاجرت کنند و یک دولت سایه در کنار دولت اصلی تشکیل دهند. از این‌رو بیست و هفت نفر از نمایندگان مجلس، که مدرس یکی از آنان بود؛ به همراه گروه دیگری از سیاستگران و مردم، تهران را به سوی قم ترک کردند.

مهاجران در قم کمیته دفاع ملی تشکیل دادند. اما نیروهای روس روانه قم شدند و در پی شکست مهاجران، گروهی به همراه مدرس از راه کاشان به اصفهان و از راه کوه‌های بختیاری خود را به غرب ایران رساندند. آنها دولتی تشکیل دادند که از سوی آلمان و عثمانی به رسمیت شناخته شد. مهاجران پس از کشاکش‌های بسیار و رفتن به عراق و سپس استانبول دست آخر در شعبان ۱۳۳۶ق با پایان یافتن جنگ اول جهانی، به تهران بازگشتند.

پس از کودتای ۱۲۹۹ش که دولت کودتا، شماری از سیاستگران و نمایندگان مجلس شورای ملی را برای شکستن مقاومت ملی و جلوگیری از برپایی، دستگیر و زندانی کرد؛ مدرس نیز در شمار زندانیان سیاسی قرار گرفت. او سه ماه زندانی بود و پس از برکناری سید ضیاء آزاد شد و به تهران بازگشت.

در مجلس چهارم، مدرس با قرارداد استعماری ایران و انگلیس (۱۹۱۹م) مخالفت کرد و به بیان خودش ریشه‌اش کنده شد. در این دوره رضاخان از جایگاه وزارت جنگ در امور کشوری و مالی نیز دخالت می‌نمود. مدرس در آغاز با سردار سپه مدارا می‌کرد، ولی بعدها با اقدامات او به مخالفت برخاست.

رضاخان در انتخابات مجلس پنجم توانست با پشتیبانی نظامیان، هواداران خود را وارد مجلس کند. او در نخستین اقدام، تغییر رژیم پادشاهی ایران به حکومت جمهوری را در دستور کار قرار داد. مدرس برای آگاهی علما نامه‌های بسیاری درباره ماهیت جمهوری رضاخانی نوشت و به قم فرستاد. سردار سپه در پی سفری به قم بنا به خواست علما انصراف خود را از جمهوری به صورت رسمی اعلام کرد. چالش‌ها ادامه داشت و مدرس تنها راه چاره را استیضاح رضاخان که اینک رئیس‌الوزراء بود؛ تشخیص داد. وی در ۷ مرداد ۱۳۰۳ به همراه شش تن از نمایندگان، رضاخان را به دلیل سوء سیاست داخلی و خارجی، قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی و حکومت مشروطه استیضاح کرد. اما این اقدام به جایی نرسید و سردار سپه دوباره از مجلس شورا رأی اعتماد گرفت.

در آبان ۱۳۰۶ش حاج آقا نورالله اصفهانی، عالم با نفوذ اصفهان، همراه شماری از روحانیان آن شهر در اعتراض به برخی برنامه‌ها و اقدامات رضاخان به قم مهاجرت کرد و از علمای سراسر کشور نیز خواست تا به منظور اعتراض به رضاخان به قم مهاجرت کنند. مدرس اقدام آنان را تأیید و با آنها اظهار همدردی و همکاری کرد.

دست آخر در شامگاه ۱۶ مهر ۱۳۰۷ سرتیپ درگاهی، رئیس شهربانی تهران و همراهانش به منزل مدرس هجوم آوردند و وی را ابتدا به یکی از روستاهای اطراف مشهد و سپس به شهر دورافتاده خواف تبعید کردند. مدرس در خواف در قلعه‌ای نظامی زندانی شد. دوران تبعید و حبس او بیش از نه سال به درازا کشید. سرانجام غروب ۲۶ رمضان سال ۱۳۵۷ق برابر با ۱۰ آذر سال ۱۳۱۶ش مأمورین شهربانی او را مسموم و سپس با پیچیدن عمامه به دور گردنش خفه کردند (ویکی شیعه).

مدرس در چهار دوره پیاپی، (سوم تا ششم) و تا آن هنگام که ملاک ورود به مجلس رأی مردم بود؛ با رأی مردم تهران راهی بهارستان شد و در شمار فعال‌ترین نمایندگان مجلس ایفای نقش نمود. مدرس خرد سیاسی دقیق و عمیقی داشت و کنش سیاسی او در هر برهه‌ای مسئولانه و هوشمندانه بود. روشن‌بینی او نسبت به امور بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی از نطق‌هایش در مجلس شورای ملی آشکار است. او حتی در هنگامی که در اقلیت قرار می‌گیرد؛ نقشی تعیین‌کننده‌ای در مصوبات مجلس، به‌ویژه چینش کابینه و برنامه و بودجه سالانه ایفا می‌کند.

در مشی سیاسی مدرس مثبت و منفی مطلق وجود نداشت و با هر بازیگر سیاسی می‌توان با رعایت قاعده، بازی کرد. او حتی درباره رضاخان می‌گوید: «فقط استیضاح من از حیث بودن سردار سپه است در رأس سیاست (رئیس‌الوزرا بودن) و آلا از حیث وزارت جنگی ایشان اگر تربیتی بشود که وزیر جنگ باشند؛ بنده هم طرفدار ایشان می‌باشم و همیشه هم طرفدار بوده‌ام و خواهم بود.» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۵، جلسه ۴۲).

نابغه

عجیب نیست که جلوه‌های دینی و سیاسی مدرس، دیگر ابعاد شخصیتی او را تحت‌الشعاع قرار داده باشد. چون او یک عالم دینی و سیاستگر برجسته است. اما جنبه‌های دیگری از شخصیت او نیز دارای اهمیت هستند؛ که یکی از این ابعاد نبوغ فکری مدرس است. نشانه‌هایی از این نبوغ در پیش‌بینی‌های او آشکار گردیده است. تغییر شیوه استعمارگران در غارت سرمایه ملت‌ها، کمونیسم به مثابه بلای قرن، وقوع جنگ جهانی دوم، فروپاشی امپراتوری عثمانی، نفوذ بشر به اعماق اقیانوس‌ها و فضا، و فناوری‌های شگفت‌انگیز آینده از جمله این پیش‌بینی‌ها هستند. با یادآوری این نکته که این اظهارات حدود صدسال قبل بر زبان یا قلم مدرس جاری شده است؛ در اینجا به نمونه‌های اشاره می‌کنیم.

استعمار نو

در دورانی که هنوز بسیاری از کشورها مستعمره رسمی قدرت‌های بزرگ بودند و در همسایگی ایران هم کمپانی انگلیسی هند شرقی بر هند حکومت می‌کرد و در قراردادهای مختلف، مانند: قرارداد ۱۹۰۷ م و ۱۹۱۵ م حضور بیگانگان روسی و انگلیسی در خاک ایران، به روشنی مطرح می‌شد؛ مدرس از نوع جدیدی از استعمار در آینده سخن می‌گوید که حتی برای برگزیدگان جامعه نیز درک‌کردنی نیست.

او می‌نویسد: «در سال‌های آینده، سیاست اشغال و تجاوز و زیر سلطه‌گرفتن، نوعی دیگر می‌شود. به کشورهای ضعیف می‌گویند مملکت، آب و خاک مال خودتان، ولی حاصل آن از ما؛ در مقابل ما هم از شما حمایت می‌کنم.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۰).

آن‌گاه مدرس برنامه‌ اجرایی انگلیس و حکومت دست‌نشانده‌اش، برای نابودی اقتصاد ایران را این‌طور پیش‌بینی می‌کند: «از مذاکرات با سردار سپه بر من مسلم شده است که در رژیم آینده بنیاد معیشت ایلپاتی را خواهند برانداخت... طرح دولت‌های بزرگ این است که ایلات ایران را تخته‌قاپو کنند تا گوسفند و اسب ایرانی که برای تجارت تا قلب اروپا انتقال می‌یابد و سرچشمه عایدات هنگفت این کشور است؛ رو به نابودی گذارد و روزی برسد که برای شیر و... پشم و پوست و حتی دهنار (دو سیر و نیم) پنیر گردن ما به جانب خارجه کج باشد و دست حاجت به سوی آنان دراز کنیم.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۵).

مدرس در جای دیگر از زاویه فرهنگی، تصویری از آنچه در ایران اتفاق خواهد افتاد؛ را این‌گونه ارائه می‌دهد: «در رژیم تازه، که نقشه آن را برای ایران بی‌نوا طرح کرده‌اند؛ نوعی از تجدد به ما داده می‌شود؛ که تمدن مغربی را با رسواترین قیافه تقدیم نسل‌های آینده خواهد نمود.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ص ۸۶) اینها رویکردهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی استعمار نو است که سال‌ها بعد از پیش‌بینی مدرس کم‌کم در جهان و ایران رخ نموده است.

بلای کمونیسم

مدرس کمونیسم را ساخته و پرداخته اروپا، برای آسیا می‌داند. او پیش‌بینی کرده که صد تا صد و پنجاه سال، این بلا دامن‌گیر کشورهای اسلامی و ایران خواهد بود و می‌نویسد: «مرامنامه تمام جنبش‌هایی که در شمال ایران و نواحی آذربایجان ایجاد شد و کم هم نبود؛ اگر بررسی کنیم موادی یک رنگ و یک بو و یک سو دارد؛ که چون "وبا" همراه این فداییان (بلشویک‌ها) به داخل مرز ما آمده است و تا یک قرن و نیم دیگر مزاحم مال و حال و کار ماست. وقتی هم که بزرگ‌تر شد؛ یک اسم کت‌وگنده برایش گذاشته می‌شود و سجل احوالش را هم به اندازه همه کتاب‌هایی که در کتابخانه‌های مراکز اسلامی ما هست می‌نویسند و شجره‌نامه سید بودن این طفل شرور را هم چنان با دقت می‌کارند که ریشه اصلی آن شاید به مولا علیه‌السلام برسد و اگر دو عقیده پیدا شود؛ یکی هم به مزدک می‌رسد؛ که هر دو طایفه ولایات ما (یعنی مذهبی‌ها و ملی‌گرها) این کودک را مشروع، و از خود بدانند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۰).

این پیش‌بینی، بی‌کم و کاست همان پیش‌آمدی است که در دهه‌های بعد رخ داد. از یک‌سو شکل‌گیری احزابی که به‌طور رسمی کمونیست بودند و از سوی دیگر جریان‌های التقاطی که سوسیالیسم اسلامی را ترویج می‌کردند.

مدرس از یک‌سو خطر احزاب کمونیستی و التقاطی را گوشزد می‌کند و از سوی دیگر این پیش‌بینی واقعی را دارد که وجود این احزاب دستاویزی برای سرکوب نهضت‌های واقعی مردم علیه دیکتاتوری است. او می‌نویسد: «حکام ما هم با ستمی که به مردم می‌کنند و پایمال‌نمودن حقوق فردی و اجتماعی آحاد ملت، خود موجب رشد و شرارت این غول بچه می‌شوند و کار به جایی می‌رسد که در ۵۰-۶۰ سال دیگر، این لولوی گنده‌شده را به رخ ما بکشند و هر بلایی بخواهند سرمان بیاورند و بگویند اگر آنچه ما می‌خواهیم انجام ندهید غول شما را می‌خورد.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۱).

جنگ جهانی دوم

پیش‌بینی جنگ جهانی دوم تقریباً ده سال پیش از رخداد آن، نمونه دیگری از این دست است. او در سال ۱۳۰۶ش در مجلس شورای ملی می‌گوید: «موقعیت ایران امروزه در معرض موقعیت جنگ عمومی است در تمام دنیا.» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۶، جلسه ۱۱۵) و با وجود اعتراض برخی نمایندگان، بر این نظر خود پافشاری می‌کند.

از این‌رو است که مدرس با وجود مخالفت با دولت برآمده از کودتا، نه‌تنها با تمام برنامه‌هایی که به تقویت ارتش می‌انجامد، موافقت می‌کند؛ بلکه پیشنهادهای جدیدی نیز برای بهسازی و پیشرفت ارتش دارد؛ مانند: خدمت وظیفه عمومی، تأسیس نیروی هوایی و بیمه کارکنان ارتش.

فروپاشی امپراتوری عثمانی

مدرس در سال ۱۲۸۳ش و نزدیک به دو دهه پیش از جنگ جهانی اول، که سرانجامش فروپاشی امپراتوری عثمانی بود؛ این‌رویداد را پیش‌بینی کرده است. او می‌نویسد: «امپراتوری عثمانی هم با همین بیماری تورم کبدی متلاشی و جزء‌جزء خواهد شد. چون به جایی رسیده که برای هدف متعالی عظمت اسلام نمی‌جنگد؛ بلکه برای توسعه‌طلبی و متلاشی‌نمودن حاکمیت و استقلال همسایگان خود محاربه می‌کند.

این مطلب را به چند نفر از حکومتیان عثمانی در نجف گفتم و متذکر شدم که شما از مردم مسلمان عسکر اجباری می‌گیرید و آنان را برای قدرت و سلطه خود به جنگ کسانی که با شما کاری ندارند می‌برید. اینها به کارشان ایمان و اعتقاد ندارند و بالاخره شما را به شکست و زوال

می‌کشاند و این بدنامی اسلام و مسلمانان است. ما صد سال جنگیدیم و در جنگ‌های صلیبی که در حقیقت هجوم همه اروپا بود بر حیات اسلام، غلبه کردیم بر دول اروپا و حالا اینها از این راه شما را به دام انداخته‌اند. تجزیه امپراتوری عثمانی یعنی نخ‌نخ نمودن طناب اسلام و به آسانی پاره کردن و بریدن آن.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۴).

اهمیت یافتن فضا و اقیانوس‌ها

مدرس در دورانی که حضور بشر در فضا و ژرفای اقیانوس‌ها، بیش از یک رویا نبود؛ هشدار می‌دهد؛ که آینده از آن ملت‌هایی است که به این دو پهنه توجه می‌کنند و می‌نویسد: «اعماق فضا و اقیانوس‌ها محل توجه و هدف اصلی آینده خواهد شد. بشر آینده همه هم و غم خود را متوجه این دو فضای خالی خواهد کرد. ما باید خود را برای چنین روزگاری آماده کنیم.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۵).

فناوری‌های نو

پیش‌بینی مدرس درباره ابزار ثبت اطلاعات هم شایان توجه است. در آن هنگام که دانش بشر در کتاب‌های قطور با برگ‌های ضخیم و جلدهای چوبی ضبط می‌شد؛ مدرس از فناوری‌هایی سخن می‌گوید که بسیار شبیه آن چیزی است که ما امروز از آن بهره می‌بریم. او می‌نویسد: «حالا ما مسوده کار خود را از میان دو تخته چوبی در می‌آوریم. شاید فردا نوادگان ما مسوده‌های خودشان را از روی آیینۀ ماشین‌هایی مثل گرامافون بردارند. هر عملی که کار ما را سریع‌تر و دقیق‌تر کند باید مورد قبول و پذیرش ما باشد و آن را در استخدام خود درآوریم. انسان قیمت دارد؛ علم قیمت دارد؛ اگر برای این دو هرچه داریم بدهیم؛ باز کاری در خورشان آنها انجام نداده ایم.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۷۹).

منابع بخش دوم

- ۱- بهار، محمدتقی (۱۳۸۶) تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲- مدرس، سیدحسن (۱۳۰۶) زندگینامه خودنوشته مدرس. روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۸۴/۰۹/۱۰.
- ۳- مدرس، علی (۱۳۶۸)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۶۴۲>
- ۴- مدرس، علی (۱۳۶۹)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۷۲۸>
- ۵- مدرس، علی (۱۳۶۹)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۷۴۶>
- ۶- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، قابل دسترس در:
<https://www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat>
۷- <https://fa.wikishia.net>

بخش سوم مفهوم امنیت

مفهوم امنیت در ادبیات رایج پژوهش‌های امنیتی

هراس همواره بزرگ‌ترین نگرانی انسان‌ها در طول تاریخ بوده است و بی‌هراسی که بیان واضح‌تر مفهوم امنیت است؛ دست نیافتنی‌ترین آرمان بشر بشمار می‌آید. هراس از گرسنگی، بی‌خانمانی، بیماری، بلاهای طبیعی، جنگ و مانند آن و امید برای رسیدن به جهانی بی‌هراس که در آن انسان‌ها در صلح، آرامش و رفاه زندگی کنند؛ دل مشغولی همیشگی آدمی بوده و هست.

از آنجا که همگان هراس و بی‌هراسی را به روشنی می‌فهمند؛ امنیت نیز مفهومی است که انسان‌ها به خوبی آن را درک می‌کنند. با این وجود در تعریف امنیت و ناامنی مناقشه بسیار است. این در حالی است که درک مشترک از مفهوم امنیت، خود بخشی از مسئله امنیت است. اسلام امنیت را در شمار بزرگ‌ترین بخشش‌های الهی قلمداد می‌کند و رهایی از ناامنی را در ردیف رهایی از گرسنگی می‌داند (قرآن کریم، سوره قریش: الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف). بزرگان ما امنیت را نعمتی ناشناخته و هم‌تراز سلامتی دانسته‌اند (رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: نعمتان مجهولتان: الصحه و الامان).

دوگانه‌ها در مفهوم امنیت

گفتمان‌های دوگانه‌ای در ادبیات امنیتی مطرح است؛ که با عناوین گفتمان سلبی و ایجابی و مضیق و موسع؛ شناخته می‌شود.

گفتمان امنیت سلبی که ریشه در مکتب رأیسم داشته و بر اساس نگاه بدبینانه به ذات انسان می‌باشد؛ به دیدگاه نظریه‌پردازانی مانند ماکیاول و هابز مربوط است و در آن، امنیت با نبود تهدید تعریف می‌شود و عبارت است از وضعیتی که در آن خطری نسبت به منافع یک بازیگر، از سوی بازیگران دیگر وجود نداشته باشد و یا در صورت وجود، بازیگر توان پاسخگویی به آن را داشته باشد.

گفتمان امنیت ایجابی از سوی ایده‌آلیست‌ها و در پی نقد مبانی و اصول گفتمان سلبی شکل گرفت. نگرش به امنیت به‌عنوان یک مفهوم دست دومی و بی‌توجهی به محتوای فلسفی امنیت، دو انتقاد مهمی بود که بر گفتمان امنیت سلبی وارد می‌شد. در گفتمان ایجابی، امنیت به نبود تهدید تعریف نمی‌شود، بلکه افزون بر نبود تهدید، وجود شرایط مطلوب برای تحقق امنیت نیز مورد تأکید می‌باشد. (افتخاری، ۱۳۸۰: ۲۷).

در گفتمان ایجابی؛ امنیت به وضعیتی تعبیر می‌شود که در آن نسبت متعادلی بین خواسته‌ها از یک‌سو و کارآمدی نظام حاکم از سوی دیگر، وجود داشته باشد؛ به گونه‌ای که تولید رضایت بنماید. به عبارت دیگر، امنیت در گفتمان سلبی بر مفهوم «قدرت» و در گفتمان ایجابی بر مفهوم «رضایت» استوار است (افتخاری، ۱۳۸۰: ۲۷).

دوگانه دیگر، در گفتمان امنیتی؛ مربوط به وسعت امنیت از جهت ابعاد آن است. طیف اول، امنیت را به حوزه‌های سخت مانند نظامی و نهایتاً بخش‌هایی از اقتصاد محدود می‌کنند. نظر این گروه به رهیافت مضیق یا نظریه قدیمی و سنتی موسوم شده است. طیف دوم، امنیت را در حوزه‌های مختلف سخت و نرم شامل سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و... جستجو می‌کنند. این گروه نیز به فراخ نگران شهرت یافته‌اند. (ره‌پیک، ۱۳۸۷: ۴۶).

دوگانه دیگری نیز بر اساس گستردگی حوزه امنیت وجود دارد. بر این اساس برخی امنیت را فقدان تهدید، نسبت به ارزش‌ها و اهداف یک سیستم می‌دانند، در حالی که برخی دیگر برای جداکردن مفهوم امنیت از سایر مفاهیم، قیودی مانند «وجودی بودن تهدید» و همچنین «توجیه شاخص‌های اضطراری و فوق‌العاده» را به امنیت اضافه می‌کنند. از نظر گروه اخیر مفهوم امنیت تنها در جایی معنا و مصداق پیدا می‌کند که تهدید مربوط به بقاء و وجود یک پدیده باشد و از سوی دیگر نتوان معضل و مشکل ایجادشده را به طرق معمولی و متعارف حل کرد (ره‌پیک، ۱۳۸۷: ۴۸).

ارکان امنیت

با توجه به پیچیده بودن مفهوم امنیت، آن را به صورت قراردادی به اجزاء عینی تری تقسیم می‌کنند که به آن ارکان امنیت می‌گویند. این ارکان عبارتند از "مرجع امنیت"، "تهدید امنیت"، "تامین‌کننده امنیت"، "شیوه و ابزار تامین امنیت" و "غایت امنیت". که در میان آنها مرجع امنیت اهمیت کانونی داشته و قلب هر نظریه امنیتی بشمار می‌آید. ره پیک می‌گوید: مرجع امنیت بدین معنا است که «امنیت چه کسی (یا چیزی) باید تأمین شود؟ به عبارت دیگر، در هر سطحی از امنیت، باید مشخص شود مرکز ثقل و کانون امنیت و تهدید کجاست؟ کدام شخص یا اشخاص، کدام نهاد یا نهادها و کدام ایده یا ایده‌ها، معیار و محک اصلی درک امنیت یا عدم امنیت هستند. از سویی، بسیاری موضوعات می‌تواند دارای اهمیت باشد و بقاء یا وجود آنها می‌تواند درجاتی از خشنودی یا ناخوشایندی را ایجاد کند. اما از سوی دیگر، نمی‌توان تمامی موضوعات مهم و مؤثر را موضوعات امنیتی تلقی کرد (ره پیک، ۱۳۸۵: ۹۷ - ۷۵).

ویژگی‌های امنیت

بیان ویژگی‌های امنیت تلاش دیگری برای دریافت بهتر این مفهوم پیچیده است. ویژگی‌هایی که برای امنیت بیان می‌شود، گرچه نشانگر نگرستن از زوایای مختلف به این مفهوم است؛ اما در مجموع به دریافت بهتر مفهوم امنیت کمک می‌کند. مهم‌ترین این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱- **ذهنی بودن:** تعریف امنیت از یک سو با ادراک برگزیدگان و مردم یک جامعه، از آسیب‌پذیری و تهدید رابطه دارد و از طرف دیگر متأثر از پیش‌فرض‌ها و تجربه‌های آنان در موضوعاتی همچون منابع ملی، اهداف ملی، ارزش‌های ملی، مصالح ملی، قدرت ملی و... است. اگر چه این به معنای نفی شاخص‌های عینی امنیت یا ناامنی نیست؛ بلکه تأکیدی بر جنبه ذهنی آن است. سرایت‌کنندگی نیز برداشتی دیگر از ویژگی ذهنی بودن امنیت است؛ که گاه آن را ویژگی مستقلی می‌شناسند. سرایت‌کنندگی گویای این نکته است که احساس امنیت یا عدم امنیت در بخشی از زندگی، می‌تواند دیگر حوزه‌های زندگی را در جهت مثبت یا منفی تحت تأثیر قرار دهد. همچنین احساس امنیت در یک قشر به‌ویژه قشری تأثیرگذار و مرجع می‌تواند به دیگر قشرهای اجتماعی تسری و تعمیم یابد. چرا که امنیت پدیده‌ای اجتماعی است و مردم احساس امنیت یا ناامنی را به یکدیگر انتقال می‌دهند.

۲- **ناپایداری مرزهای هویتی:** تعریف امنیت در هر جامعه‌ای، نیازمند تعریفی از خودی و دیگری و ترسیم مرزهای هویتی بین این دو است. اینکه چه کسی دشمن و نامحرم پنداشته

می‌شود و چه کسی دوست و محرم؛ چالشی است که از دیرباز رهبران ملی را به خود مشغول داشته است. به گواهی تاریخ مرزبندی بین دوست و دشمن همواره شکننده و کدر بوده است. چه بسا دشمنانی که در جرگه دوستان در آمده‌اند و دوستانی که جامه دیگری بر تن کرده‌اند. وجود چنین آشفتگی، در مرزهای هویتی، به حریم امنیتی ماهیتی ناپایدار بخشیده است. این است که پیوسته محیط‌های امنیتی جدیدی شکل می‌گیرد و محیط‌های قبلی ناپدید می‌شوند.

۳- فراخ بودن: سیاست پیشگان، امنیت را به‌مثابه یک واژه محرک و فرماندهان نظامی آن را برای توصیف و تبیین اهداف یک خطمشی و راهبرد نظامی به‌کار می‌برند. از سوی دیگر جامعه‌شناسان، بدین مفهوم گاه از منظر یک مفهوم تحلیلی می‌نگرند؛ که به‌طور عمده به توانایی یک ملت در حمایت از ارزش‌های خود، در برابر تهدیدهای خارجی اشاره می‌کند و گاه از ورای این مفهوم، حوزه پژوهشی خاصی را مدنظر قرار می‌دهند که در برگیرنده تلاش برای تحلیل وضعیت‌هاست که با هدف افزایش توانایی حمایت از کیان خویش، خطمشی‌هایی را طراحی می‌کند. عده‌ای از نظریه‌پردازان با بهره‌جستن از این مفهوم، به حفظ وضع موجود تأکید می‌کنند و پاره‌ای دیگر آن را معادل «نفع ملی»، «قدرت نظامی» و «بقاء» فرض می‌نمایند.

۴- نسبی بودن: وقتی سخن از نسبی بودن امنیت گفته می‌شود بدین معناست که نمی‌توان یک تعریف مطلق از آن ارائه نمود. عوامل مختلف از جمله زمان، ایدئولوژی، اوضاع و احوال بین‌المللی، جایگاه کشور و دید رهبران و غیره در کیفیت و کمیت امنیت تأثیر بسزایی دارد (سلطانی‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۵).

از این منظر هر نوع تحلیلی از امنیت لزوماً تحلیلی برون‌گرا خواهد بود و رابطه‌ای مستقیم با تشخیص و ارزیابی تحلیلگر از تهدیدهای بیرونی دارد. در عین حالی که تحلیل می‌باید ناظر بر درون نیز باشد؛ زیرا تهدیدهای بیرونی همواره در بستر آسیب‌پذیری‌های درونی، تحقق می‌یابند. با توجه به چنین ویژگی است که طراحی «سیستم امن» افزون بر آنکه نیازمند شناخت ماهیت، جهت، شدت، سرعت، آماج و پایداری تهدید است؛ نیازمند سنجش درجه، ابعاد و گستره ضعف‌ها، قوت‌ها، محدودیت‌ها و مقدرات خودی نیز می‌باشد.

رهیافت‌ها در پژوهش‌های امنیتی

«بر اساس چهارچوب مفهومی و نظری مورد استفاده آیت‌الله جوادی آملی در حوزه علوم انسانی و از جمله علوم و مکاتب امنیتی، از دو پارادایم و الگوی کلان فکری و اندیشه‌ای می‌توانیم سخن بگوییم. الگوی "متعالیه" و الگوی "متدانیه یا متعارف" در الگوی متدانیه تمام تلاش‌ها مصروف بقای دنیوی است؛ در حالی‌که در الگوی متعالیه و الهی بقای دنیوی مقدمه بقای اخروی در نظر گرفته می‌شود. همین مسئله تفاوت جوهری دو الگو در باب امنیت است که باعث می‌شود تمامی عناصر دو مکتب نیز با یکدیگر متفاوت شوند.» (لکزایی، ۱۳۹۳: ۷). بنابراین مکاتب امنیتی در قالب دو رهیافت کلان قابل بازشناسی هستند: "رهیافت توحیدی" و "رهیافت مادی".

۱. رهیافت توحیدی

مبانی رهیافت توحیدی بر ولایت الهی به‌عنوان سرچشمه قدرت، وحی به‌عنوان دستورالعمل زندگی بشر، عقل به‌مثابه پیامبر درونی، حق و باطل به‌عنوان دو جریان مداوم تاریخی، فطرت الهی و امیال نفسانی به‌عنوان دو پیشران در وجود انسان و معاد به‌عنوان آینده محتوم استوار است. بر این مبنا، امنیت با پذیرش ولایت الهی، عمل به دستورات وحی و عقل، قراردادن در زیر پرچم حق، رجوع به فطرت الهی، کنترل هواهای نفسانی و خوف و رجاء نسبت به آینده، محقق می‌شود. در رهیافت توحیدی، هدف غایی امنیت «این است که زمینه کمال انسانی از طریق عبودیت برای رسیدن به قرب الهی فراهم شود. به همین دلیل آن را متعالی می‌نامیم.» (لکزایی، ۱۳۹۰).

۲. رهیافت‌های مادی

رهیافت مادی پژوهش‌های امنیتی در یک نگاه کلی دارای دو گفتمان اصلی و چهار موج مطالعاتی است:

گفتمان اول (امنیت منفی)، معتقد است امنیت جنبه سلبی داشته و با فقدان عامل دیگر که از آن به تهدید یادشده، تعریف می‌شود. این گفتمان خود به دو موج مطالعاتی تقسیم می‌شود: موج اول (مطالعات سنتی) که تأکید بر نقش زور و جوهره نظامی امنیت، نوعی داروینسیم امنیتی را ترویج می‌کنند و منجر به ایجاد مکتب جنگ‌گرایی در مطالعات امنیتی شده‌اند و موج دوم (مطالعات فراسنتی) که ضمن انتقاد به موج اول، معتقد به چند بعدی بودن امنیت است (طراح زادگان، ۱۳۹۷).

گفتمان دوم (امنیت مثبت) معتقد است که امنیت تنها به نبود تهدید تعریف نمی‌شود، بلکه افزون بر نبود تهدید، وجود شرایط مطلوب جهت تحقق اهداف و خواست‌های امنیتی نیز مدنظر است. در گفتمان مزبور، امنیت ماهیتی تأسیسی دارد. این گفتمان، خود مشتمل بر امواج سوم و چهارم مطالعاتی مدرن و پسامدرن، در مطالعات امنیتی است.

موج سوم (مطالعات مدرن) طرفدار نحله نو اثبات‌گرایی است. اثبات‌گرایان نوین خود به دو گروه اثبات‌گرایان نوین رفتارگرا و اثبات‌گرایان نوین اصولگرا تقسیم می‌شوند. در کل و در خصوص موج مدرن باید خاطر نشان کرد که این موج احیاگر نحله روش‌شناسی اثباتی - البته با صبغه ایجابی در مطالعات امنیتی است و موج چهارم (مطالعات پسامدرن) طرفدار نحله پسااثبات‌گرایی است و به دنبال کاسته‌شدن از میزان اعتبار الگوی دولت - ملت بر دو مقوله ساخت اجتماعی و آگاهی تأکید می‌ورزند و برآنند که امنیت ساخته و پرداخته جامعه است و باید در این شکل از جماعت سیاسی، دولت فهم و درک شود. در جریان نحله پسااثبات‌گرایی می‌توان به چهار طیف فکری فمینیسم، نظریه انتقادی، پسا ساختارگرایی و سازه‌نگاری اشاره کرد (عیوض‌زاده اردبیلی، ۱۳۹۱).

مفهوم امنیت در اندیشه مدرس

پس از گذری که بر مفهوم امنیت در ادبیات کنونی پژوهش‌های امنیتی داشتیم؛ اینک به مفهوم امنیت و ناامنی در اندیشه مدرس می‌پردازیم. گزاره‌هایی که در گفتار و نوشتار مدرس می‌توانند ما را به این خواسته رهنمون شوند، عبارتند از: امنیت چالش همیشگی، امنیت عدل بقاء، امنیت از جنس زیرساخت، خود و دیگر و سرانجام ابعاد امنیت از نگاه مدرس که ما در این بخش، به ابعاد فرهنگی، اقتصادی و زیست‌محیطی می‌پردازیم و دو بعد سیاسی و نظامی را در بخش‌های آتی به آن می‌پردازیم.

امنیت چالش همیشگی

یکی از سرخط‌های همه نظریه‌های امنیتی، پرسش از همیشگی و یا گذرابودن چالش امنیت است. در حالی که رئالیست‌ها از ذات شرور انسان، آناشسی در نظام بین‌الملل، رابطه تنگاتنگ قدرت و امنیت و دست‌نیافتنی بودن صلح فراگیر سخن می‌گویند و بر تداوم چالش امنیت تأکید می‌کنند؛ در گفتمان ایده‌آلیستی به کارکرد نهادهای بین‌المللی در امنیت جهانی، صلح پایدار میان لیبرال دمکراسی‌ها و ابعاد غیرنظامی امنیت تأکید می‌شود و خوش‌بینی فراوانی درباره حل چالش امنیت وجود دارد.

مدرس با توجه به خاستگاه توحیدی اندیشه‌اش، نبرد حق و باطل را همیشگی و در نتیجه، چالش امنیت را یک روند پیوسته تاریخی می‌داند. بر اساس جهان‌بینی اسلامی انسان آفریده‌ای دو بعدی و آمیخته از فطرت الهی و غرایز حیوانی است. دو بعدی بودن وجود آدمی، جامعه بشری و به تبع آن قدرت‌ها را نیز در یک نگاه کلان، در دو قطب «حق» و «باطل» قرار می‌دهد. اما از آنجا که باطل در سرشت خود پراکنده است؛ آنچه در جامعه بشری دیده می‌شود، ستیزه همیشگی قدرت‌های باطل با یکدیگر از یکسو و با قدرت حق از سوی دیگر است. سطح کلان این ستیز بین حکومت‌ها روی می‌دهد که نماد قدرت در جوامع بشری هستند. بنابراین امنیت چالشی پیوسته است. از این‌رو مدرس نیز چالش امنیت را همیشگی می‌داند.

مدرس هراس تاریخی بشر را با زبانی ساده ولی دردناک این‌گونه به تصویر می‌کشد: «کمتر سرزمینی است که لایه ضخیمی از گوشت و استخوان انسان‌هایی نداشته باشد که تاریخ نمی‌فهمیده‌اند، ولی قربانی تاریخ‌سازان خون‌آشام گشته‌اند. آن روزها که کودک بودیم قبرستانی را ویران می‌کردند، صدها جمجمه از خاک بیرون می‌افتاد که میخی بزرگ که در ولایت ما میخ طویله می‌گویند، در آن کوبیده شده بود. هیچ سند و کاغذی هم در دست نیست که معلوم کند گناه اینها چه بوده و به چه جرمی چنین مجازاتی درباره‌شان معمول گشته است.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۲).

مدرس هیچ دوره تاریخی و هیچ جامعه‌ای را بی‌هراس نمی‌بیند و می‌نویسد: «در زمان لوثی‌ها، در سینه و قلب اروپا مردم را قتل عام می‌کردند. زیر پایشان آتش می‌افروختند. تاراج اموال مردم کاری عادی و روزمره بود. افراد را به جرم مخفی نمودن طلاهای خود از شست پا آویزان می‌کردند. در جنگ‌های تن به تن یکدیگر را می‌کشتند. خیانت و جنایت از رویدادهای عادی بود. با آهن گداخته روی تن و پیشانی انسان‌ها علامت می‌گذاشتند و عجب که صوامع کوچک‌ترین اعتراضی نسبت به این وحشی‌گری و توهین به مقام انسانی نداشتند! همه اینها وجود داشت و در کنارش علم، صنعت و تمدن پیش می‌رفت. هیچ جامعه‌ای حق ندارد خود را مبرا از تجاوز به حقوق انسانی بداند. چنگیز و تیمور در همه اعصار و قرون در همه جا وجود دارد؛ تنها لباس و رنگ و پوست و زبان آنها با هم فرق می‌کند. چنگیزهای اروپا به مراتب از چنگیز آسیا وحشی‌تر و خطرناک‌تر بوده‌اند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۱).

در باور مدرس با آنکه چالش امنیت همیشگی است؛ تلاش برای صلح و آرامش هم بیهوده نیست. اگر چه او بر خلاف لیبرال‌ها اعتمادی به نهادهای بین‌المللی ندارد و می‌گوید: «من

می‌میرم و شما می‌مانید؛ همین قدر می‌گوییم: حسن ظن خوبی به جامعه ملل برای خودمان ندارم.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۹۶ دوره ششم مجلس شورای ملی).

مدرس صلح را رسالت برگزیدگانی همچون خودش می‌داند. این حقیقت، تمایز نگاه او با اندیشه تهدید پایه و قدرت محور رئالیست‌ها و خوش‌بینی ساده‌انگارانه لیبرال‌هاست. او می‌نویسد: «دو کار مهمی که در زمینه انتقال میراث بزرگ انسانی به آیندگان و در مرکز تدریس علوم و مدارس انجام نشده بود؛ به مورد اجرا گذاشتم. تدریس نهج‌البلاغه و تاریخ را در حوزه درس خود گنجانیدم... استنباط حرکت تاریخ از متن نهج‌البلاغه، تاریخ را از مسیر تباهی و ویرانگری جدا و به راه ساختن و پرداختن می‌کشانید. ثمره عقل و درک صحیح در این آزمایشگاه به خوبی آشکار می‌شد و تاریخ موقعیت و جایگاه حقیقی خود را بدست می‌آورد... این معضلات را تاریخ باید برای همه بگوید. جامعه در پناه صلح و آرامش پیروزی‌های بزرگی را بدست می‌آورد که در نتیجه جنگ نابود می‌شود.

کلیه عوامل فساد اخلاق، از کار افتادن نیروهای فعال و خلاق، ازهم گسیختن شیرازه حیات جامعه و فقر و جهل اجتماعی نشانی از پیدایش جنگ‌هاست. تاریخ با بیان این فجایع هیچ‌گاه نمی‌تواند برای انسان تسلی خاطر باشد؛ جز اینکه بیاض عبرتش بدانیم. تا این اندازه که نگذاریم دیگران به خانه ما وارد شوند و حافظ سلامت و امنیت حریم زندگی خود باشیم؛ تاریخ را خوب و صحیح و سالم نوشته‌ایم. اگر خانه و کاشانه دیگران را محترم شمردیم؛ آنان هم محیط زندگی ما را محترم می‌شمارند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۶).

امنیت، همتای (عدل) بقاء

در اندیشه امنیتی مدرس، امنیت همتای بقاء و ناامنی هراس از به خطر افتادن آن است. او هنگامی که نمونه‌های آشکار ناامنی در جامعه را برمی‌شمرد؛ آنها را نشانه در خطر بودن بقاء جامعه می‌داند و می‌نویسد: «در مملکتی که اشرا و قطاع‌الطریق تا پشت دروازه اصفهان را چابیده‌اند و حسین کاشی، مال اهالی کاشان و أعراض مردم را برده و قشون متمرذین شکست‌خورده، تعاقبی نشده و در حالی که شیراز در انقلاب است و هر جا حکومت دارد حکومت چنگیزی است؛ (و) هر جا که حکومت ندارد آکل و مأکول است؛ این جامعه بقایش در خطر است.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۰).

«کشور» و «ملت» دو موضوعی هستند که مدرس نگران بقاء آنهاست. او می‌نویسد: «وظیفه مهم هر سیاستمداری در این روزگار، اندیشه بقای «کشور» و «ملت» خویش است؛ چون در

این دوران، تا پنجاه - شصت سال دیگر، بقای جوامع کوچک در خطر جدی است.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۰). اگر کشور را سرزمین، ملت و حاکمیت واحد بدانیم که چنین است؛ ملت یکی از ارکان کشور است؛ اما مدرس آن را برجسته می‌کند. شاید از این‌رو، که در باور او ملت نسبت به دیگر ارکان کشور ممتاز است. دل‌مشغولی او درباره مهاجرت ایرانیان به دیگر کشورها شاهی بر این ادعاست. او همواره تلاش داشته است از موضع قانونگذار مانع مهاجرت ایرانیان از کشور شود و برای بازگشت مهاجران قبلی تدبیر نماید.

مدرس مهاجرت ایرانیان را ناشی از ناامنی دانسته و می‌گوید: «باید نقطه نظرمان را طوری قرار بدهیم که ایرانی‌ها نروند و آنهایی که رفته‌اند برگردند... در این بیست سال اخیر یک کرور از ایران رفته‌اند. متصل هم می‌روند. چرا؟ برای اینکه رعیت که سرپرست ندارد؛ مثل گوسفندی است که شبان ندارد. گوسفندی که چوپان ندارد در چاه می‌افتد؛ گرگ (او را) می‌خورد.» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۳، دوره ششم مجلس شورای ملی).

امنیت، از جنس زیرساخت

در اندیشه امنیتی مدرس، امنیت در شمار زیرساخت‌های جامعه شناخته می‌شود. از عبارات بالا، «نیاز» و «پیشی‌داشتن» امنیت کشور و ملت در دیدگاه مدرس آشکار می‌گردد. او در ادامه با بیانی ساده، به دلایل خود برای این نیاز و پیشی‌داشتن آن از یک‌سو، و نتایجی که با وجود امنیت حاصل می‌شود؛ یعنی به «آبادی مادی» و «آبادی معنوی» اشاره می‌کند؛ و می‌نویسد: «وقتی بقای اجتماع تضمین و تأمین بود؛ اصلاح آن میسر است. زمینی که وجود ندارد چگونه تبدیل به باغ و کشتزار می‌شود؟ نگه‌داشتن این زمین و تبدیل آن به کشتزار و مصون‌داشتنش از تجاوز همسایه و غیره با تدبیر و سیاست میسر است. باید ملتی در مملکت بوده (و) زندگی کند؛ تا بتوان با اتکا به دلبستگی‌های مذهبی و ملی و وطنی، آنان را برای حفظ و آبادی زمین‌شان و خانه‌شان و ایمان‌شان تشویق و ترغیب کرد.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۰).

مدرس امنیت‌سازی را پایه کشورداری دانسته و در جایی می‌گوید: «من وزارت جنگ را مقدم می‌دانم؛ به جهت اینکه فرمود: تأمین العباد و تعمیر البلاد؛ اصل ملک‌داری این است. تأمین العباد و تعمیر البلاد این ملک‌داری است.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۷۲، دوره ششم مجلس شورای ملی).

بنابراین در اندیشه مدرس، امنیت مانند هر زیرساخت دیگری:

■ نیاز جامعه است.

- بر دیگر امور اجتماعی پیشی دارد.
- امنیت‌سازی وظیفه حاکمیت است.
- امنیت هدف نیست؛ بلکه بستری را برای نیل به اهداف جامعه فراهم می‌سازد.

«خود» و «دیگری»

دوگانه «خود» و «دیگری»، در همه مکاتب امنیتی مطرح و در مکاتب رئالیستی برجسته‌تر است. تبیین مرز هویتی و به عبارتی تعریف خود و دیگری، یکی از چالش‌انگیزترین و نیز گریزناپذیرترین بررسی‌های امنیتی است. اینکه چه کسی محرم و دوست پنداشته می‌شود و چه کسی نامحرم و شاید دشمن؛ جستارهایی است که همواره اندیشه سیاستگران را به خود مشغول داشته است. در اندیشه توحیدی امنیت، این دوگانه در مفاهیم «حق» و «باطل» تجلی می‌کند؛ که ستیزه آنها همیشه است. خاستگاه فکری مدرس اقتضا دارد که این دوگانه را باور داشته باشد و چنین نیز هست. در بررسی اندیشه امنیتی مدرس، برای تعریف خود و دیگری، با دو شاخص دینی و میهنی و از این‌رو با دو هویت خود: یعنی «امت اسلامی» و «ملت ایران» مواجه می‌شویم.

خود و دیگر دینی

بر پایه شاخص دینی، مدرس همه مسلمانان را به دور از تعلقی که به مذاهب و فرقه‌های گوناگون اسلامی دارند؛ جامعه‌ای یگانه، و «خودی» می‌شناسد؛ و غیر آنان را «دیگری».

مدرس در تعریف خود دینی و نیاز مسلمانان به بازیابی این هویت، می‌گوید: «غرض اصلی ما یک جامعه‌ای است که یک قسمت بزرگ دنیا در آن جامعه شرکت دارد و آن اسلامیت هست... بالاخره یک وقت باید بیدار شده و هوشیار شویم و جامعه خودمان را حفظ کنیم. از آقایانی که در تحت لوای این قومند، سؤال می‌کنم: چه وقت است آن وقت؟ از امروز بهتر؟ کیست که آن لوا را بر دارد و بگوید: در این موقع من لوای اسلام را برمی‌دارم و این قوم را در تحت قومیت و در تحت جامعه دیانت اسلامی، قومیت‌شان را ترقی می‌دهم و حفظ می‌کنم؟» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۹۳، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس، فروپاشی امپراتوری عثمانی را برای هویت یگانه امت اسلامی اندوه‌بار ارزیابی می‌کند. در حالی که آن دولت، مظهر قدرت اهل سنت و برای پنج قرن، در ستیز با دولت شیعی و طرف

مقابل جنگ‌های متعدد با ایران بوده است. او می‌گوید: «تجزیه امپراتوری عثمانی یعنی نخنخ نمودن طناب اسلام و به آسانی پاره کردن و بریدن آن.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۴).

مدرس شاخه‌های مذهبی جهان اسلام را تا هنگامی که دستاویز بیگانگان برای رودررو قرار گرفتن مسلمانان نشده، برهم زنده یکپارچگی نمی‌داند و می‌گوید: «این همه انشعاب در اسلام، نقطه منفی نیست؛ محصول اندیشه و تفکری است که دلبستگی به این عقیده و ایمان را می‌رساند؛ ولی راه‌ها از هم دور افتاده و گاهی گمراهی فرقی وسیله‌ای بدست دشمنان اسلام داده و همه را در مقابل هم قرار داده است.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۷۶).

او با اعتقاد به هویت واحد اسلامی، بر آن است تا در عمل این تفرقه را نادیده انگارد و می‌نویسد: «در نجف پیشنهاد و اصرار می‌شد برای مرجعیت شیعیان و به عقیده خودم مسلمانان به هند بروم و به کار تشکیل حوزه و مجامع اسلامی بپردازم.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۷). «بنابراین آشکار است که در اندیشه امنیتی مدرس یک خود دینی وجود دارد که او آن را جامعه اسلام معرفی می‌کند. دست کم در مقیاس جهانی، او مرزبندی میان مذاهب و فرقه‌های اسلامی را نمی‌پذیرد و حتی برای آنان مرجعیت مشترک قائل است.

خود و دیگر میهنی

دیگر شاخص مدرس، برای مرزبندی میان خود و دیگری، ایرانی و غیرایرانی بودن است. مدرس هنگامی که میهمان دربار سلطان عثمانی است و در شرایطی که این امپراتوری، در کنار آلمان، از دولت در هجرت ایران، که مدرس عضوی از آن است؛ در برابر دولت‌های اشغالگر، یعنی روسیه و انگلیس حمایت می‌کند؛ بر ناخرسندی‌اش از تصرف بخش‌هایی از ایران توسط ارتش عثمانی و ضرورت ترک خاک ایران از سوی آنان پافشاری کرده و با دلیری می‌گوید: «اگر کسی به کشور ما حمله کرد؛ اول او را می‌کشیم؛ بعد تحقیق می‌کنیم ببینیم علامت مسلمانی را دارد یا نه؟ اگر مسلمان بود؛ به آیین اسلامی دفنش می‌کنیم و الا نه.» (مدرسی، ۱۳۸۶: ۸).

مدرس، ایرانی را هم تا هنگامی که به دولت بیگانه‌ای وابسته باشد؛ غیرخودی می‌داند. او خطاب به یکی از نمایندگان دوره چهارم مجلس شورای ملی می‌گوید: «همان‌طور که سیدضیاء تکیه خودش را بجای دیگر (انگلیس) داد و ملت ایران او را نابود ساخت؛ شما هم مثل همان، اگر تکیه‌تان را بجای دیگر کرده‌اید؛ انشاءالله الرحمن این ملت و همین وکلایی که می‌بینید که به‌نظر شما نمی‌آید؛ ان‌شاءالله شما را هم نیست و نابود خواهند نمود.» (مشروح مذاکرات جلسه چهارم، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

در نگاه مدرس تفاوتی میان بیگانگان مختلف نیست و وابستگی به هر بیگانه‌ای موجب بیرون رفتن از جرگه خودی می‌شود. او می‌گوید: «کابینه وثوق‌الدوله خواست ایران را رنگ بدهد؛ اظهار تمایل به دولت انگلیس کرد؛ بر ضد او ملت ایران قیام نمود. هم حال هر کس تمایل به سیاستی بنماید، ما یعنی ملت ایران با او موافقت نخواهیم نمود. چه رنگ شمال (روسیه) چه رنگ جنوب (انگلیس) چه رنگ آخر دنیا (آمریکا).» و در ادامه می‌گوید: «ایرانی باید خودش ایرانی باشد؛ سیاستش هم ایرانی باشد.» (مشروح مذاکرات جلسه پنجم، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

اما مدرس همان اندازه که درباره بیگانگان سخت‌گیر بود؛ درباره ایرانیان آسان می‌گرفت. او هیچ ایرانی را غیرخودی نمی‌دانست؛ جز آنکه به گفته خودش «رنگ بیگانه» پذیرفته باشد. آن هم تنها تا آن هنگام که رنگ بیگانه داشت؛ ولی پس از بازگشت، بی‌درنگ در جرگه خودی پذیرفته می‌شد.

استبداد صغیر، کودتای ۱۲۹۹ش، هنگامه جمهوری و قرارداد ۱۹۱۹م جریان‌هایی هستند که مدرس ریشه آنها را خارجی می‌دانست؛ از همین رو به سختی با آنها مبارزه کرد و در این راه زندانی شد؛ کتک خورد؛ ترورش و در آخر به شهادت رسید. اما به کسان این جریان‌ها، هنگامی که از بیگانه‌بیزاری می‌جویند؛ روی خوش نشان می‌دهد و با گمان نیک با آنها برخورد می‌کند؛ و حتی بدانها اعتماد می‌کند. او می‌گوید: «ایرانی مسلمان باید مسلمان و ایرانی باشد. هر رنگی غیر از این داشته باشد دشمن دیانت ما (و) دشمن استقلال ماست؛ ولیکن... دیانت و مملکت‌خواهی به من حکم می‌کند که ولو این اظهار (بیزاری از بیگانه) غیر واقع باشد؛ من او را قبول کنم.» (مشروح مذاکرات جلسه پنجم، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

مدرس شیوه برخورد با دشمن خارجی و داخلی را نیز متفاوت می‌داند و دیدگاهی که آن دو را یکسان می‌بیند؛ نادرست می‌شمارد. آنجا که وزیر مالیه در مجلس شورای ملی می‌گوید: «این وظیفه وطنی، نسبت به دشمن و نسبت به مخالف با اصول و قانون و نظم در مملکت هیچ فرق نمی‌کند؛ دشمن می‌خواهد خارج، می‌خواهد داخل باشد.» مدرس سخن او را قطع می‌کند و می‌گوید: «خیر! فرق دارد.» وزیر ادامه می‌دهد: «هر کس بر علیه اصول قانونی و حکومت و قوانین ملی ما قیام کند؛ همان‌طور که در قوانین موضوعه ما هم این مطلب هست؛ او را بایستی یک نفر دشمن ما تلقی کنیم. بایستی با آن دشمن با همان حس فداکاری که با دشمن خارجی

دعوی می‌کنیم دعوی کنیم.» برای بار دوم مدرس سخنش را قطع می‌کند و می‌گوید: «خلاف اصل این ملت است.» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۱۸، دوره ششم مجلس شورای ملی).

مدرس حتی درباره محمدعلی شاه که با پشتیبانی روس‌ها عامل بازگرداندن استبداد و فرمان‌دهنده به توپ بستن مجلس شورای ملی است؛ هنگامی که او دیگر از جایگاه قدرت به زیر کشیده شده، دشمن‌انگاری نمی‌کند و درباره مستمری او می‌گوید: «اگر در یک موردی اکثریت مجلس یک مسئله را تصدیق می‌نماید؛ البته آن رأی مقدس است؛ ولو اینکه آن مسئله در باب حقوق محمدعلی میرزا باشد. زیرا شما که آن روز بودید می‌خواستید او را بکشید. حالا که زنده است؛ تکلیف ما این است که به او نان بدهیم.» (مشروح مذاکرات جلسه ۷۷، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

همچنین درباره مخبرالسلطنه که به همکاری در به شهادت‌رساندن شیخ محمد خیابانی متهم است؛ با وجود ارادتی که مدرس به خیابانی دارد؛ می‌گوید: «من خیال می‌کردم بعد از آنکه آقای مخبرالسلطنه (از تبریز) به تهران تشریف آوردند؛ این سؤال و جواب‌ها و این تحقیقات، یا در شعبه و یا در کمیسیون خواهد شد و بعد از آن این مسئله تصفیه‌شده به مجلس خواهد آمد. حالا که آن طور نشد... آقای خیابانی خیلی خوب آدمی بود و ما هم تا امروز نمی‌دانیم وضعیات آذربایجان چه بود و چرا ایشان مقتول شده‌اند. حالا که نمی‌دانیم آیا اقتضا دارد این عمل را برای یک طرفی ثابت کنیم؟ و آن طرف را وادار نماییم از خود تبرئه نماید؟ خیر! این مسئله هیچ سابقه ندارد که یک کسی ابتداء به ساکن برود و تبرئه خودش را ثابت کند. هر کسی مدعی است باید ثابت نماید. ما که اینجا نشستیم می‌گوییم مرحوم خیابانی شهید شد؛ اما کشنده کی بود؟ معلوم نیست. نسبت به آقای مخبرالسلطنه می‌دهند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۷۷، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

از سوی دیگر بیگانه‌ستیزی مدرس نافی روابط خوب با دیگر دولت‌ها، به‌ویژه کشورهای اسلامی و همسایگان نیست. مدرس با آنکه بدبینی فراوانی به قدرت‌های بزرگ و در صدر آنها بریتانیا و روسیه دارد؛ ولی باور دارد که جمع میان حفظ «استقلال» و «صلح» امکان‌پذیر است. او در روابط خارجی، کشورهای اسلامی را در مرتبه نخست می‌داند و می‌گوید: «بنده تقاضا کردم دولت در این ماده اضافه بفرمایند: بالخصوص با دول اسلامی. غرض این است: به‌طوری که آقایان فرمودند: دولت و ملت ایران باید سیاستش نسبت به دول عالم به‌نظر واحد باشد. سیاست این تقاضا را دارد؛ ولی بر همه واضح است که دول و ملل اسلامی، طبیعتاً یک خصوصیتی با هم

دارند. کما اینکه از پارلمان‌های دولت (های) اسلامی قریب به این مضمون، یک اظهارات خصوصی شده. ما هم در این پارلمان که پارلمان اسلامی است؛ باید یک اظهار خصوصی با دول اسلامی بکنیم. چون بعضی دول جدیدالتأسیس اسلامی پیدا شده است؛ البته باید ما هم یک نظر خصوصی به آنها داشته و روابط حسنه خاصه با آنها پیدا کنیم.» (مشروح مذاکرات جلسه ۳۰، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

رابطه با همسایگان نیز در نگاه مدرس نسبت به دیگر دولت‌ها برتری دارد. او می‌گوید: «معدک کلاً چون از ناحیه ما زبانی نیست؛ چه زیان سیاسی یا پلتیکی، نسبت به تمام دول، خصوصاً با دول همسایه بلااستثناء و همیشه در سیاست و در اقتصاد نظر خوب و روابط حسنه داشته‌ایم و باید هم داشته باشیم. سیاست ما مقتضی است که بلااستثناء من غرب و شرق و شمال و جنوب، عقیده سیاسی من این است؛ عقیده مذهبی من این است که با همسایگان مملکت‌مان باید سیاست و اقتصاد و تمام خصوصیت‌مان روابط حسنه و خوب باشد. این عقیده من است.» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۵۳، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

برآیند سخن اینکه: دو مرزبندی امنیتی برای «خود» و «دیگری» در سخن مدرس به روشنی دیده می‌شود. نخست «امت اسلامی» و دیگر جوامع و دوم «جامعه ایرانی» و غیر ایرانی است. او دو ملاحظه اساسی نیز در این مرزبندی دارد که عبارتند از: «گسترش دایره خودی درباره مسلمانان و ایرانیان» به شکلی که کمتر کسی از آن بیرون بماند و دوم «رابطه خوب با دیگر دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های اسلامی و همسایه».

ابعاد امنیت

ابعاد امنیت در هر نظریه امنیتی نشان دهنده زوایای پرداختن به چالش امنیت در آن نظریه و از این‌رو دارای اهمیت بسیار است. در دهه‌های پسین، به‌ویژه در پی جنگ‌های جهانی به ابعاد بیشتری از چالش امنیت توجه شده است. اینکه خاستگاه پژوهش‌های امنیتی حوزه نظامی و به‌طور روشن‌تر جنگ بوده واقعیت پذیرفته‌شده‌ای است. از این‌رو امنیت نظامی کهن‌ترین بعد از ابعاد امنیت شناخته می‌شود. اما کم‌کم ابعاد تازه‌تری از این مفهوم در پژوهش‌های امنیتی مورد توجه قرار گرفت. در میان پسینیان باری بوزان پنج بعد برای امنیت برمی‌شمرد؛ که عبارتند از: نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی.

در نگاه او امنیت نظامی به اثرات متقابل توانایی‌های تهاجمی و دفاعی مسلحانه دولت‌ها و نیز برداشت آنها از مقاصد یکدیگر مربوط است. امنیت سیاسی بیانگر ثبات سازمانی دولت‌ها،

سیستم‌های حکومتی و ایدئولوژی‌هایی است که به آنها مشروعیت می‌بخشد. امنیت اقتصادی، دربارهٔ دسترسی به منابع مالی و بازارهای لازم برای حفظ سطوح قابل قبولی از رفاه و قدرت دولت سخن می‌گوید. امنیت اجتماعی به قابلیت حفظ الگوی‌های سنتی، زبان، فرهنگ، مذهب، هویت و عرف ملی، با شرایط قابل قبولی از تحول مربوط است و سرانجام بعد زیست‌محیطی بر حفظ محیط جهانی به‌عنوان سیستم پشتیبانی ضروری که زندگی بشری بدان متکی است؛ تأکید دارد (بوزان، ۱۳۸۷: ۳۴).

در اندیشهٔ امنیتی مدرس، ابعاد دفاعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و زیست‌محیطی امنیت بازشناسی می‌شود. در اندیشهٔ او، بعد دفاعی امنیت دربرگیرندهٔ آمادگی دفاعی به‌عنوان وظیفهٔ دینی و میهنی و شناسایی جنگ به‌عنوان بزرگ‌ترین تهدید برای جامعهٔ بشر و طبیعت است. امنیت سیاسی در اندیشهٔ مدرس، با استقلال میهنی، حاکمیت ارادهٔ اجتماعی، انتخابات آزاد، تمرکز قدرت در مجلس و خدمتگزاربودن کارگزاران حکومت تعریف می‌شود.

از نظر او خودکامگی حاکمان، اخلال در انتخاب آزادانهٔ مردم و سرپیچی از ارادهٔ مجلس شورا تهدید امنیت سیاسی به‌حساب می‌آید. پیرامون ابعاد دفاعی و سیاسی در بخش‌های آتی به مناسبت، بحث خواهیم داشت و اینک به تشریح ابعاد فرهنگی، اقتصادی و زیست‌محیطی امنیت در اندیشهٔ مدرس می‌پردازیم.

بعد فرهنگی

در اندیشهٔ امنیتی مدرس بعد فرهنگی زیربنایی‌ترین بعد از ابعاد امنیت بشمار می‌آید. از نگاه او بعد فرهنگی بسترساز امنیت و ناامنی در دیگر ابعاد است. او «روح» و «فکر» ملت‌ها را گسترهٔ امنیت فرهنگی می‌شناسد و تهدیدهای آن را نابودکننده‌تر از جنگ نظامی می‌داند. مدرس آن هنگام که دربارهٔ پیامدهای ضعف دودمان قاجار و بلایی که بر سر ایران آورد؛ سخن می‌گوید؛ از شبیخون ناپیدایی یاد می‌کند که از شکست‌های نظامی سنگین‌تر بوده است. او می‌نویسد: «ریشه و اساس کار، از رفتن قفقاز و گرجستان و هرات که در اثر جنگ و پیکار روبرو و میدانی بود؛ خراب نشد. ریشه از زمانی خراب و ویران گشت که به عقاید و فرهنگ و علایق وطنی و مذهبی شبیخون زدند و اصولی را که بنای ملیت و جامعیت ما بر آن استوار بود؛ شالوده‌اش را سست کردند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۰).

مدرس پایداری در برابر تهدید فرهنگی را بسیار سخت‌تر از روبرویی با تهاجم نظامی و نیازمند علم روز و تدبیر می‌داند و می‌گوید: «کمتر ایرانی است که به عللی از ایران بیرون رفته باشد و

شاید هم مؤمن و متدین و علاقه‌مند به ایران و اسلام بوده ولی وقتی از آنجاها برگشته یا برگشته از دشمنان سرسخت این دو عامل مهم: نگهداری و حافظ استقلال سیاسی و فرهنگی ما شده (است). همه فرنگ رفته‌ها مسلمان رفتند و مستفرنگ برگشتند. آنها هم که آنجاها ماندند به فکر کار خود افتادند و به دشمنی با فرهنگ مذهبی ما برخاستند... دائم باید مواظب بود که رخنه از دیوار روح و جسم بدان نشود. با توپ و تفنگ گاهی ممکن است جلو سوراخ نمودن دیوارها را گرفت ولی مشبک نمودن روح اهالی با تیرهای نامرئی این عقائد و افکار و فرهنگ‌های متعدد کار ساده و سهلی نیست. چنین سدی و سپری در مقابل این تهاجم علم و تدبیر مطابق با اصول و قوانین علمی جدید می‌خواهد.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۵).

او حوزه فرهنگ را پیچیده و تشخیص خوب و بد را در آن دشوار می‌داند و به‌عنوان مثال از اشتیاق غیرایرانی‌ها برای سفر مشهد مقدس می‌گوید که: «شدت علاقمندی مسلمانان روسی و عثمانی و اروپایی به زیارت مشهد هم، چنان زیاد شد و این تب چنان بالا گرفت که در همه تاریخ بی‌سابقه بود. کاملاً مشخص می‌کرد که اینها همه عاشق زیارت و دست و لب کشیدن به طلا و نقره‌های ضریح امام هشتم ما نیستند؛ بلکه متاعی دارند که مأمورند بیآورند و به اصطلاح جامعه‌شناسان تبادل فرهنگی شود.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۴).

تبادل یک‌سویه و از صافی گذشته‌ای که از نظر مدرس فقط پلشتی‌های فرهنگ غربی را برای ملت ایران به ارمغان می‌آورد. «نوعی از تجدد به ما داده می‌شود که تمدن مغربی را با رسواترین قیافه، تقدیم نسل‌های آینده خواهد نمود. تقریباً چوپان‌های فراعینی و کنگاور با فکل و کراوات خودنمایی می‌کنند و سیل‌ها از رمان‌ها و افسانه‌های خارجی که در واقع جز حسین کرد فرنگی و رموز حمزه‌فرنگی چیزی نیست به‌وسیله مطبوعات و پرده‌های سینما به این کشور جاری خواهد گشت.» (مدرسی، ۱۳۶۸: ۸۶).

بعد اقتصادی

مدرس تحول در مفهوم امنیت، پس از جنگ جهانی اول را که بیشتر دربرگیرنده بعد اقتصادی امنیت بود؛ به خوبی دریافته بود. از این‌رو بر امنیت «زراعت»، «تجارت» و «صنعت» پافشاری می‌کند و می‌گوید: «از اول دوره چهارم (مجلس) که در حقیقت بعد از جنگ عمومی دنیا باشد، در کلیه دنیا مسئله اقتصاد یک اهمیت فوق‌العاده پیدا کرد و بالخصوص در ایران که از اول دوره چهارم، چه در میانه مردم و چه در مجلس شورای ملی، مسئله اقتصادیات اهمیت فوق‌العاده پیدا کرده است و حق هم هست؛ به‌واسطه اینکه امور بازرگانی عموم مردم باید از راه

فلاح و زراعت و صنعت و تجارت اداره شود. به واسطه وضعیاتی که در دنیا پیش آمد هر مملکتی هر جایی نسبت به خودش در این سه مسئله نکس پیدا کرده (است). البته فلاح و زراعت امنیت (و) فراغت می‌خواهد و همچنین تجارت و صنعت امنیت و فروش می‌خواهد و این از واضحاتی است که محل اشتباه و شبهه نیست. «مشروح مذاکرات جلسه ۱۳۷، دوره پنجم مجلس شورای ملی».

مدرس سلطه بیگانه، نابودی الگوی بومی، تصدی‌گری دولت، فساد و بی‌عدالتی را برهم زنده امنیت اقتصادی می‌داند. او سلطه بیگانه بر اقتصاد یک ملت را بستر سلطه همه جانبه قلمداد کرده و می‌نویسد: «هند زمانی از دست رفت که از لحاظ اقتصادی به زانو درآمد و امپراطوری انگلیس دو چیز را با تأسیس شرکت تجاری از آن گرفت؛ اول مالش را و دوم حالش را و هند شد قلمرو انگلیس.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۸).

در باور مدرس نابودسازی الگوی بومی اقتصاد در ایران، نقشه طراحی شده از سوی بیگانگان است؛ که بدست عوامل داخلی آنان اجرا می‌شود و بستر ساز سلطه خارجی بر کشور است. او می‌گوید: «از مذاکرات با سردار سپه بر من مسلم شده است که در رژیم آینده بنیاد معیشت ایلیاتی را خواهند برانداخت. شاید در نظر اول این قضیه به نظرهای سطحی پسندیده آید. ولیکن شایان دقت است، مسئله تخته‌قاپو یعنی در تخته‌شدن و ده‌نشین شدن ایلات یک چیزی نیست که تازه ما اختراع کرده باشیم؛ بلکه از آغاز خلقت، بشر راحت طلب بوده، چون ده‌نشینی راحت‌تر از کوچ کردن دائم و نقل و انتقال همیشگی است. ولی چون در کشور ایران همیشه بهار نیست که در یکجا به قدر کفایت برای رمه علف پیدا شود؛ ناگزیر مردم چشم‌دار باید تدریجاً دنبال علف رو به کوه و بیابان بروند و بدین طریق همواره تابستان در سردسیر و زمستان را در گرمسیر بگذرانند و برای احشام خود علوفه تهیه نمایند؛ لذا پیوسته بر این شعبه فلاح که یکی از پربرکت‌ترین چشمه‌های ثروت مملکت است؛ افزوده می‌شود. چون معیشت همه ایلات و عشایر ما از این راه تأمین می‌گردد، سلاطین وقتی نسبت به یک ایل خشم می‌گرفتند آن وقت دستور می‌دادند آن ایل را تخته‌قاپو کنند. یعنی دچار فقر و گرسنگی سازند. زیرا همین که ایل در تخته شد ناچار خشم گرسنه و بی‌علف خود را به قیمت نازل می‌فروشد و پس از دو سه سال به نان شب محتاج می‌گردد.»

افراد چنین ایلی هم چون به حرکت و قشلاق و بیلاق عادت کرده و هوای لطیف و غذای طبیعی لبنیات خورده‌اند؛ در اثر توقف در یکجا و کمبود غذا آهسته‌آهسته ضعیف و بیمار

می‌شوند. یا می‌میرند و یا به شهرهای بزرگ برای مزدوری می‌روند. این است سرنوشتی که امروز برای ایلات رقم زده‌اند. ما باید سعی کنیم ایل و عشایر این مملکت گرفتار (این) بلیه نگردد.

برای آن (ها) مدارس سیار با برنامه‌های مناسب درست کنیم. اصول وطن‌دوستی و مسائل صحتی و بهداشتی و مسائل ضروری فلاح را به آنان بیاموزیم و امنیت و محفوظ‌ماندن احشام و اغنام آن را تأمین کنیم. این کارها بسیار آسان است. اما طرح دولت‌های بزرگ این است که ایلات ایران را تخته‌قاچو کند؛ تا گوسفند و اسب ایرانی که برای تجارت تا قلب اروپا انتقال می‌یابد و سرچشمه عایدات هنگفت این کشور است رو به نابودی گذارد و روزی برسد که برای شیر و پشم و پوست و حتی ده‌نار (دو سیر و نیم) پنیر، گردن ما به جانب خارجه کج باشد و دست حاجت به سوی آنان دراز کنیم.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۵).

بخش نخست پیش‌بینی مدرس، یعنی نابودی الگوی دامداری عشایری، در دوره پهلوی اول و بخش دوم آن یعنی واردات گسترده گوشت و لبنیات به کشور در دوره پهلوی دوم تحقق می‌یابد.

مدرس با کارگزاری دولت در اقتصاد مخالف است و می‌گوید: «دولت نه ملاکی می‌تواند بکند؛ نه تجارت می‌تواند بکند؛ نه چاروداری (دامداری) می‌تواند بکند و نه اتومبیل‌رانی و تاکنون هر چه کرده است دیدیم ضرر کرده است.» و در ادامه می‌گوید: «اساساً معنی اقتصاد این است که ما نسیه را نقد کنیم و خراب را آباد کنیم. شما می‌فرمایید اگر این املاک خالصه بدست مردم بیفتد خراب‌تر از این قسمتی که دست دولت است می‌شود؟ بنده که گمان نمی‌کنم. بنده همین قدر می‌خواهم عرض کنم که اگر الان دولت ده خروار می‌کارد و پانزده خروار برمی‌دارد؛ من اگر ببینم یک نفر ده خروار می‌کارد و شانزده خروار برمی‌دارد من او را مقدم می‌دارم.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۳، دوره ششم مجلس شورای ملی).

مدرس درباره کارکرد دولت در اقتصاد، بر این باور است که دولت باید زیرساخت‌های اقتصادی را ایجاد و بر آن نظارت کند و می‌گوید: «دولت در حقیقت باید شبان ملت باشد. یعنی مرتع خوب، اسباب خوب، وقت خوب، تهیه بکند و در آنها نظارت داشته باشد که آنها بتوانند زندگی بکنند و در واقع نوکر ملت است.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۳، دوره ششم مجلس شورای ملی). در حقیقت برداشت مدرس از چیستی دولت و اقتصاد، برداشت ویژه‌ای است. او دولت را تنها نماینده ملت برای اداره کشور می‌داند؛ بنابراین دارایی دولت را همان دارایی ملت می‌داند و نه

چیز دیگر. او می‌گوید: «ملکی هم که دست مردم باشد مال دولت است؛ جدا نیست از ملت. ملت هم جدا نیست از دولت. اگر ملت چیز داشته باشد؛ دولت چیز دار (است). اگر دولت فقیر باشد ملت فقیر است.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۳، دوره ششم مجلس شورای ملی).

مدرس با آنکه کارگزاری دولت در اقتصاد را نمی‌پذیرد؛ برنامه‌ریزی برای گذران زندگی مردم را از وظایف حاکمیت می‌داند. او پس از شورش گرسنگان و یورش آنان به مجلس شورای ملی به آنها حق می‌دهد و رفتار دولت در برخورد خشن با آنها را ناروا دانسته و می‌گوید: «ما تمام، خدمتگزار مردمان این مملکت هستیم. خاک بر سر و کیلی که یکی‌اش خودم باشم که شکمش سیر باشد و یک مو کلش را گرسنه و مضطرب ببیند و به قدر امکان تلاش خودش را نکند. البته پریروز، روز اول که مسئله ارزاق بود، یک مسئله (ای) بود مهم. جای تأسف از برای همه بود و هست. البته تصدیق داریم که امسال آفات بوده است؛ کم آبی بوده است؛ خصوص در اطراف تهران حوادث بوده است؛ ولی دولت و مجلس تمام مکلفند بذل جهد کنند؛ از برای اینکه به قدر میسور راحتی مردم را از جهت معاش اقل فراهم کنند. البته معاش درجهٔ اعلا مال دیگران است. اول این عنوان شد بعد در خلال این مطالب یک چیزهایی اتفاق افتاد. در مجلس ریختن اتفاق افتاد. شکستن و زدن و بعضی نغمات دیگر اتفاق افتاد.

بنده هم با حالت تب آدمم بیرون مجلس؛ به واسطه اینکه مجلس قدری خلوت شود. آنجا ایستادم و قدری دلداری دادم به مردم؛ با آنها شریک شدم در این مصیبت؛ که حق را به جانب آنها می‌دهم. اطمیناناتی هم به قدر خودم به مردم دادم. بعد منتهی شد به گرفتن‌ها، بستن‌ها، حبس‌ها، زن‌ها، مردها، کوچک‌ها، بزرگ‌ها و منتهی شد به توسلاتی که به عقیده من خیلی غیرمشروع است... الا آنکه دولت حاضر نیست که این اظهارات مرا جواب بدهد و کشف حقایق بشود و ببینیم مردمانی که حبس‌اند منشأش نان خواستن است؟ مردمانی که حبس‌اند منشأش عملیات دیگر است؟ علاوه بر این منشأش توسلات غیرمشروع است؟ علاوه بر این فکر شب و روزی را خرج ارزاق کرده‌اند؟ نصایح بنده را که در عرض ده روز صد فرسخ راه اطراف تهران رفتم و تحقیق از وضعیات کردم؛ و به آنها گفتم؛ ترتیب اثر برش دادند یا ندادند؟» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۰۰، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس بنا به خاستگاه فکری‌اش، معتقد به برخورد شدید با مفسدین اقتصادی و بی‌آبرو کردن آنان است و دربارهٔ کارگزاری که دست‌درازی به بیت‌المال می‌کنند؛ می‌گوید: «در زمان حضرت امیر علیه السلام یکی از امنای مالیهٔ توابع فارس، مال بیت‌المال را خورد و فرار کرد. حضرت امیر امر

فرمودند: خانه او را خراب نمایند. این مجازات خانه خراب کردن برای کسی است که این مال مردم باشد و آن مال را بخورد.» (مشروح مذاکرات جلسه ۳۱، دوره چهارم مجلس شورای ملی). او فرار از مالیات را بسترساز وابستگی کشور و از این رو خیانت به کشور می‌داند و در این باره می‌گوید: «اشخاصی که بقایا دارند و از ادای مالیات استنکاف می‌ورزند؛ خائنین ملت و وطن‌فروشان غیرمستقیم مملکت هستند. اگر مالیات خود را می‌دادند رفع حوائج دولت می‌شد؛ و دولت مجبور به استقراض خارجی نمی‌شد. لهذا بنده عرض می‌کنم که دولت باید نهایت جدیت را در وصول بقایا بنماید و اسامی اشخاصی که باقی دارند؛ (و) دادن نمی‌کنند؛ در روزنامه‌ها به عوض فحش‌هایی که هر روز به ما می‌دهند درج نمایند؛ که ملت خائنین مملکت و اشخاصی که دولت را دچار این مشکلات نموده‌اند، بشناسند. باید این بقایا را وصول کرد و در محل خود خرج نمود و الا از حبس کردن شخص مدت شش ماه، برای استنکاف از ادای پرداخت پنجاه تومان مالیات چه نفعی برای دولت متصور است.» (مشروح مذاکرات جلسه ۳۱، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

بعد زیست محیطی

بعد زیست محیطی امنیت بسیار برجسته و با ادبیات بی‌همتایی در اندیشه امنیتی مدرس خودنمایی می‌کند. با آنکه این بعد از امنیت دستاورد پژوهش‌های امنیتی دهه‌های پسین سده بیستم است و سال‌ها پس از مدرس در ادبیات امنیتی وارد شده است؛ ولی او با نگاهی ویژه، طبیعت را پیامبری الهی می‌خواند و می‌نویسد: «خداوند پیامبران را به‌عنوان ارشاد و راهنمایی انسان‌ها فرستاده تا مسیر زندگی را گم نکنند؛ همین وظیفه را که طبیعت به عهده دارد؛ ولی کمتر کسی زبان این مخلوق در کل پیامبر را می‌شناسد. کدام جزئی از طبیعت است که ما را برای شناختن آفریننده هستی آگاه نسازد؟ و کدام نمایی از آن است که درس زندگی کردن را به ما نیاموزد؟» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۸).

آن‌گاه نابود کردن طبیعت را پیامبرکشی قلمداد می‌کند! و جنگ را افزون بر جنبه‌های انسانی، به این دلیل که نابودکننده طبیعت است؛ نکوهش می‌کند و می‌گوید: «جای تأسف است که انسان پیامبرکشی را حالا در اثر جنگ، به طبیعت‌کشی تبدیل نموده (است). جنگ و تجاوز نه تنها اخلاق مردم را در امور به فساد و تباهی می‌کشد؛ بلکه طبیعت را هم که منشاء زندگی‌هاست؛ تباه و نابود می‌کند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۸).

منابع بخش سوم

- ۱- افتخاری، اصغر (۱۳۸۰) فرهنگ امنیت اجتماعی، رویکردها و نظریه‌ها. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲- بوزان، باری (۱۳۸۷) مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۳- ره‌پیک، سیامک (۱۳۸۵) درک امنیت عمومی. فصلنامه امنیت عمومی، شماره ۱. ۹۷ - ۷۵.
- ۴- ره‌پیک، سیامک (۱۳۸۷). نظریه امنیت. تهران: دانشگاه عالی دفاع ملی.
- ۵- عیوض زاده اردبیلی (۱۳۹۱). ساخت موضوعی امنیت از دیدگاه سازه‌انگاری. فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل ۳.
- ۶- طراح زادگان، فرخ (۱۳۹۷) طراحی نظام آینده‌پژوهی امنیت وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، پایان نامه دکتری. دانشکده امنیت ملی. دانشگاه عالی دفاع ملی.
- ۷- مدرسی، علی (۱۳۶۸)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۶۴۲>
- ۸- مدرسی، علی (۱۳۶۹)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۷۲۸>
- ۹- مدرسی، علی (۱۳۶۹)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۷۴۶>
- ۱۰- مدرسی، علی (۱۳۸۶)، قابل دسترس در:
<https://www.magiran.com/volume/۳۷۴۳۱>
- ۱۱- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، قابل دسترس در:
<https://www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat>
- ۱۲- لکزایی، نجف (۱۳۹۰) امنیت از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی. فصلنامه اسراء، شماره ۱.
- ۱۳- لکزایی، نجف (۱۳۹۳) بررسی ابعاد اخلاقی امنیت بین‌الملل از منظر آیت‌الله جوادی آملی. فصلنامه اخلاق و حیانی، سال سوم، شماره اول.

بخش چهارم

مراجع امنیت در اندیشه امنیتی مدرن

مفهوم مرجع امنیت

«پیچیدگی» مفهوم امنیت از یک سو و نیاز به «برداشت» درست و همسان برگزیدگان و مردم از این مفهوم از سوی دیگر، اندیشمندان را بر آن داشت تا مفهوم امنیت را اعتباراً به اجزایی تقسیم نمایند. ارکان امنیت یکی از این نوع تقسیمات است. در ادبیات رایج پژوهش‌های امنیتی، ارکان امنیت عبارتند از: «مرجع»، «تهدید»، «شیوه و ابزار» تامین، «تامین‌کننده» و «غایت» امنیت.

مرجع امنیت مهم‌ترین رکن برای برداشت درست از مفهوم امنیت، بنیان شکل‌گیری نظریه‌های امنیتی و بارزترین وجه تمایز آنها از یکدیگر است. مرجع امنیت می‌تواند موجودیتی عینی، مانند جمعیت کشور و یا موجودیتی انتزاعی، مانند وفاق ملی باشد. مرجع امنیت، با پاسخ به این سؤال شناخته می‌شود که: امنیت «چه کسی» یا «چه چیزی» دارای اهمیت است؟ پاسخ به این سؤال ارتباط استواری با «نظام ارزش‌ها» و به تبع آن «جهان‌بینی» پاسخگو دارد.

ره‌پیک می‌گوید: در هر سطحی از امنیت، باید مشخص شود مرکز ثقل و کانون امنیت و تهدید کجاست؟ کدام شخص یا اشخاص، کدام نهاد یا نهادها و کدام ایده یا ایده‌ها، معیار و محک اصلی درک امنیت یا عدم امنیت هستند. از سویی، بسیاری موضوعات می‌تواند دارای اهمیت باشد و بقاء یا وجود آنها درجاتی از خشنودی یا ناخوشایندی را ایجاد کند؛ اما نمی‌توان تمامی موضوعات مهم و موثر را موضوعات امنیتی تلقی کرد (ره‌پیک، ۱۳۸۵: ۹۷ - ۷۵).

در صورت نداشتن تعریف روشن از مرجع امنیت نمی‌توان تصویر شفافی از تهدیدات داشت؛ در این وضعیت به درستی مشخص نمی‌شود سیاست‌گذاری‌ها باید ناظر بر صیانت و دفاع از حریم چه امری باشد. متکثر بودن مرجع امنیت، مشکل بی‌ثباتی و عدم شفافیت در سیاست‌گذاری‌های امنیتی را موجب خواهد شد. لذا بایستی از میان گزینه‌های متعدد، با بررسی و تحلیل موضوعات، مهم‌ترین مراجع امنیت شناسایی و احصاء شود (ره‌پیک و قربان‌زاده، ۱۳۹۰).

در اندیشه امنیتی مدرس «اسلام»، «یکپارچگی»، «میهن»، «استقلال» و «مردم سالاری» به‌عنوان مراجع امنیت شناخته می‌شوند. یکپارچگی که مدرس با واژه جامعیت از آن یاد می‌کند، نوآوری خود اوست؛ بنابراین تعریف آن را نیز باید در کلام مدرس جستجو کنیم. میهن نیز در ادبیات مدرس تعریف خاص دارد که با فرهنگ عموم، متفاوت است و طبیعتاً باید با ادبیات مدرس بازتعریف شود.

اسلام

در اندیشه امنیتی مدرس، اسلام یکی از مراجع امنیت است. از نظر او اسلام دین فراگیری است که جنبه‌های گوناگون زندگی بشر به‌ویژه ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در برمی‌گیرد. او می‌گوید: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که مؤسس دیانت بود؛ رئیس سیاست بود. از آن وقت که اختلاف پیدا شد (میان سیاست و دیانت) ممالک اسلام رو به ضعف رفت.» (مشروح مذاکرات جلسه ۳۳، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

در باور مدرس اسلام قوانین اداره جامعه بشری را ارائه کرده ولی کیفیت اجرا به شرایط زمانی و مکانی بستگی دارد. او می‌گوید: «باید جد و جهد کرد که یک سر مویی قوانین ما از حدود اسلامی‌ه تجاوز نکنند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۶۸، دوره چهارم مجلس شورای ملی) و در جای دیگر می‌گوید: «ماهیت مسائل حقوقی و جزائی همان است که در قانون اسلام هست و امکان ندارد به قدر یک خشخاش از آن کم و یا زیاد بشود.» (مشروح مذاکرات جلسه ۳۳، دوره چهارم مجلس شورای ملی) اما درباره روش اجرا می‌گوید: «اما راجع به کیفیت اجرای آنها وضعیت دنیا ما را متنبه کرد که کیفیات اجرا و طرز اداره، باید به وضع سایر نقاط دنیا باشد که مردم بگویند ما هم داخل در تمدن شده‌ایم. البته باید کیفیت جریان اداره را مثل سایر دنیا و بلکه اکمل کنیم.» (مشروح مذاکرات جلسه ۳۳، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

مدرس خود اسلام را فراتر از اصول و فروع آن می‌داند. او درباره تلاشش برای باوراندن علما به اهمیت حفظ خود اسلام می‌نویسد: «این علما و اکابر اسلام که ستون دیانت‌اند؛ می‌دانستند

قرآن و نهج البلاغه نکات بسیاری در مسائل تاریخی دارد و ستون تاریخ است؛ ولی قبول نداشتند که می‌شود بر همان پایه، اصولی را تحریر یا تقریر کرد. عقیده داشتند باید اصول بیان شود تا فروع جای مشخصی پیدا کند و ما حارث اصول دین باشیم... می‌خواستیم به آنان توجه دهم که اول باید اسلام را حفظ کرد بعد اصولش را تدریس و شرح و تفسیر نمود.» (مدرسی، ۱۳۶۸: ۸۶).

مدرس بر ضرورت و اهمیت حفظ اسلام و اولویت داشتن این کار تأکید می‌کند: «به عقیده بنده تمام فکر را باید صرف این کار کرد و باید یک قدم‌هایی که مقتضای حفظ دیانت و حفظ قومیت و حفظ ملیت خودمان است؛ در این مورد برداریم و هیچ کاری و هیچ چیزی (را) مقدم بر این کار قرار ندهیم.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۹۳، دوره پنجم مجلس شورای ملی). او با آنکه در وضع مالیات بسیار سخت‌گیر بود و همواره جانب مردم را نگه می‌داشت؛ اما برای هزینه‌های دفاعی که هدف آن را حفظ مملکت اسلام می‌داند می‌گوید: «ما حفظ مملکت اسلام را لازم می‌دانیم و مملکت هرچه خرج داشته باشد باید مردم بدهند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۰، دوره سوم مجلس شورای ملی).

یکی از جنجالی‌ترین منازعات سیاسی مدرس قرارداد ۱۹۱۹ م است که در پایان جنگ جهانی اول میان ایران و انگلستان منعقد شد؛ ولی با مجاهدت مدرس و هم‌فکرانش بی‌اثر گردید. او انگیزه خود از این مخالفت را منافات داشتن این قرارداد با اسلام می‌داند و می‌گوید: «قرارداد منحوس، یک سیاست مضر به دیانت اسلام (و) به ضرر سیاست بی‌طرفی ما بوده» (مشروح مذاکرات جلسه پنجم دوره چهارم مجلس شورای ملی) و در جای دیگر درباره همین قرارداد می‌گوید: «آقای وثوق‌الدوله عن تقصیر یا عن قصور، این قرارداد را بست. نفهمید و پیش‌بینی نکرد که این قرارداد، هم از برای ما مضر است و هم برای همسایگان. نتیجه این شد که تمام ایرانیان از انگلیس مکدر و متنفر شدند و ما هم فهمیدیم که به دیانت و استقلال ما ضرر دارد. لهذا جلوگیری کردیم...»

وثوق‌الدوله با رفقای خود پیش‌بینی نکردند که این قرارداد مضر به دیانت و استقلال این آب و خاک است.» (مشروح مذاکرات جلسه پنجم، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

مدرس همچنین درباره قراردادی که در زمان ناصرالدین‌شاه میان ایران و انگلیس منعقد شده همین قضاوت را دارد و می‌نویسد: «یک امتیازی که مقدمه تهدید استقلال ایران و اسلامیت آن بود؛ در زمان ناصرالدین‌شاه و در اثر جهالت رجال آن روز، یا سیاست ندانی شاه آن روز به ما

تحمیل شد و برای آن چهار کرور رشوه به رجال ایران دادند؛ تا در ۲۸ رجب ۱۳۰۷ به امضاء رسید و انگلیسی‌ها هم دسته دسته وارد ایران شدند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۴).

مدرس در سخن و عمل، همواره بر، در معرض خطر بودن اسلام تأکید داشته است. او بر آن است که تهاجم غرب به جهان اسلام، که با جنگ‌های صلیبی آغاز شده همچنان ادامه دارد بنابراین دفاع هم لازم است. او می‌نویسد: «شما خیال نکنید جنگ‌های صلیبی تمام شده؛ به سدها شکل وجود دارد و خواهد داشت. باید علل را فهمید و مجهز شد؛ با سلاح خودشان با آنان مقابله کرد.» (مدرسی، ۱۳۶۸: ۸۶).

از نظر مدرس یکی از شکل‌های ادامه جنگ‌های صلیبی نفوذ فکری است و می‌نویسد: «یک اشخاصی رنگ پیدا کردند. آمدند و گفتند: عقیده ما تمایل به سیاست انگلیس است. شاید یکی پیدا شود و بگوید عقیده سیاسی من روس است. ما بر ضد همه هستیم. ایرانی مسلمان باید مسلمان و ایرانی باشد. هر رنگی غیر از این داشته باشد دشمن دیانت ما (و دشمن استقلال ما است.» (مشروح مذاکرات جلسه پنجم دوره چهارم مجلس شورای ملی).

بنابراین چنین به نظر می‌رسد که مدرس:

- اسلام را دینی فراگیر برای اداره جامعه بشری می‌داند.
- اسلام را وجودی فراتر از اصول و فروعش می‌شناسد.
- این وجود را همواره در معرض تهدید می‌بیند.
- حفظ اسلام را ضروری و در پایه نخست بر هر چیز دیگر می‌داند.

جامعیت

جامعیت، مفهوم دیگری است که در دیدگاه امنیتی مدرس از مراجع امنیت شناخته می‌شود. مفهومی که مدرس با کلمات جامع، جامعه و یا جامعیت، در کنار قومیت و یا ملیت از آن یاد می‌کند و نوآوری خود اوست. برداشت ما از معنای جامعیت در ادبیات مدرس، «یکپارچگی همراه با حفظ هویت دینی و میهنی» است. هیچ‌یک از واژه‌های رایج در ادبیات امنیتی، مانند تمامیت ارضی، وحدت ملی و وفاق ملی، برابر با جامعیت نیست. گرچه می‌توان آنها را بخشی از مفهوم جامعیت مورد نظر مدرس بشمار آورد.

مدرس جامعیت را شرط لازم برای هر واحد اجتماعی و حفظ جامع را لازمه بقاء و تعالی و سودمندی اجتماعی می‌داند و می‌گوید: «قومیت قوم عبارت از حفظ جامع آن قوم است و الا هر قومی که افرادی هستند مختلف؛ اگر در تحت یک جامعی نباشند و حافظ آن جامع نباشند؛

عنوان قومیت از آن افراد منتزع می‌شود. بقای هر قومی به چیست؟ بقای هر قومی به حفظ جامع بین افراد آن قوم است. اگر قومی صد میلیون افراد داشته باشد و حفظ جامع خودشان را نکنند؛ آن قوم کالجراد المنتشر، افرادی هستند متشتت و هیچ اثر و فایده اجتماعی بر آن افراد کثیره مترتب نخواهد بود.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۹۳، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس، سپس فراز و فرود شکوه امت اسلامی را پیامد فزونی و کاستی همین جامعیت دانسته و «پیروی از بزرگان» و «برادری میان مسلمانان»، به دور از وابستگی‌های نژادی و سرزمینی را، به‌عنوان بنیادهای جامعیت امت و سرچشمه قدرت مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌گوید: «غرض اصلی ما یک جامعه‌ای است که یک قسمت بزرگ دنیا در آن جامعه شرکت دارد و آن اسلامیت هست. اسلام یک مدت کمی در دنیا ترقی کرد و توسعه پیدا کرد و همان مدتی بود که جامعه خودشان را حفظ کردند و بزرگان خودشان را اطاعت کردند.

اگر یک مردی از مسلمین در چین بود اطاعت کرد از آن امیرش که در مدینه بود. مواسات کردند؛ برادری کردند و جامعه خودشان را حفظ کردند و بر اکثر دنیا در زمان کمی مسلط شدند. متأسفانه در قرون اخیر از باب اینکه آن جامعه خودشان را، بزرگان امرای خوب خودشان را حفظ نکردند؛ ضعف بر این قوم پیدا شد... ما خیلی جامعه خودمان را از دست دادیم. برادرانی داریم در اکثر دنیا که دول اسلامی آن‌طور که باید و شاید با آنها رفتار نکرده است و بالاخره یک وقت باید بیدار شده و هوشیار شویم و جامعه خودمان را حفظ کنیم.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۹۳، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

در سطح میهنی نیز، مدرس ریشه زبان‌های برگشت‌ناپذیری که به گستره سرزمینی کشور وارد شده را از کاستی جامعیت می‌داند و شکست‌های نظامی را با وجود بزرگی، صورت ظاهری این پدیده قلمداد می‌کند. او می‌نویسد: «ریشه و اساس کار، از رفتن قفقاز و گرجستان و هرات، که در اثر جنگ و پیکار روبرو و میدانی بود؛ خراب نشد. ریشه از زمانی خراب و ویران گشت که به عقاید و فرهنگ و علائق وطنی و مذهبی شبیخون زدند و اصولی را که بنای ملیت و جامعیت ما بر آن استوار بود؛ شالوده‌اش را سست کردند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۰).

از سوی دیگر، او پیروزی‌های میهنی را پیامد پاسداشت جامعیت دانسته و برای نمونه از برباد رفتن پیمان ننگین ایران و انگلیس، در دوره ناصرالدین شاه یاد می‌کند و می‌نویسد: «همه ملت جامعیت و همدلی خود را حفظ کرد و از بزرگان خود اطاعت کرد و همه امضاهای زیر قرارداد را با آب کر شست و ناصرالدین شاه را هم، اگر شعور داشت سرافراز کرد؛ که چنین ملتی دارد و بر

چنین مردمی سلطان است. خود او هم می‌گویند از ته دل به این امر راضی بود؛ از قرائن هم چنین معلوم است؛ که چندان دور از حقیقت هم نیست؛ چون خیلی زود تسلیم خواسته ملت شد. جامعیت همیشه فتح و موفقیت به‌همراه دارد. مهم این است که ما بتوانیم این جامعیت و قومیت را حفظ و زنده نگه داریم.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۴).

آن‌گاه مدرس از همبستگی میان پاسداشت جامعیت و تعالی سخن می‌گوید: «ترقی و تعالی هر قومی به این خواهد شد که جامع میان خودشان را نگاهداری کنند و به‌واسطه ترقی آن جامع ترقی کنند. هر قومی که جامع خودش را از دست داد؛ به هر اندازه که جامع خودش را از دست داد؛ حیثیتش تنزل کرد.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۹۳، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس کلید بازیابی جامعیت را هم در دست برگزیدگان هر جامعه می‌داند و می‌نویسد: «اگر همه علمای مذاهب، تعصب را کنار بگذارند و گرد هم جمع شوند؛ مرکزی با قدرت ایجاد نمایند؛ و تاریخ تکامل ملل اسلامی را بنویسند و نقاط جدایی و علل آن را توضیح دهند؛ ما جامعه‌ای مسلمان، یک عقیده و یکپارچه، کالنفس الواحده خواهیم داشت و این میسر نیست جز با رفع تعصب و شناخت نقاط انحراف و تعیین حدودی که فرق اسلامی از هم جدا افتاده‌اند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۷۶) و در جای دیگر می‌گوید: «بالاخره ما باید در میان دول جهان بیدار شویم و هوشیار شویم؛ تا جامعیت خود را که از دست داده‌ایم باز به آن دست یابیم و آن را با همان صفات خلقی خود حفظ کنیم. هر ملتی و قومی به همان اندازه که جامعیت خود را محترم بدارد و از آن صیانت کند؛ بقای خود را تضمین کرده است.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۴).

وطن

در اندیشه امنیتی مدرس، وطن نیز به‌عنوان مرجع امنیت شناخته می‌شود و باید پاس داشته شود. ولی تعریف او از وطن نوآورانه و با برداشت همگان متفاوت است. در نگاه مدرس وطن دارای دو وجه «جغرافیایی» و «انسانی» در یک گستره «تاریخی» است و می‌گوید: «وطن یعنی چه؟ وطن یک حدود ارضی دارد و یک حدود اهلی... باید اول تشخیص موضوع کرد که ارضی را که ما آن را دوست می‌داریم و اسمش را وطن خودمان می‌گذاریم کجا هست؟ حدودش کجا هست؟ و هموطنان ما کیانند؟ تا بدانیم این حب و علاقه را به کجا بیندازیم.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۱۰، دوره پنجم مجلس شورای ملی) پس می‌توان گفت در باور مدرس سرزمین و اهالی وطن را باید در ژرفنای تاریخ بازشناخت.

مدرس درباره سرزمین وطن ایرانی، در یکی از جلسات دوره پنجم مجلس شورای ملی سخنان مبسوطی دارد. او با اشاره به گزاره‌گویی‌ها، درباره دولت هشت هزارساله ایران، می‌گوید: «اینجا می‌گوییم دولت هشت هزار ساله‌ایم؛ خیلی خوب! دولت هشت هزار ساله باید زمین هشت هزار سال سابقش را وطن خود بداند و اقوام هشت هزار سال سابق تا حال را هموطنان خودش بداند؛ و آلا غلط می‌کند می‌گوید من دولت هشت هزار ساله هستم. کسی که وطن هشت هزار سال سابق خودش را بلد نیست و اقوام هشت هزار سال سابق خودش را نمی‌شناسد؛ نمی‌گوید دولت هشت هزار ساله‌ام.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۱۰، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

او سپس مرزهای سرزمینی و جمعیتی وطن ایرانی را این‌گونه تعریف می‌کند: «حضرت ابراهیم علیه‌السلام ایرانی بود. در اینکه هیچ گفت و گویی نیست. هیچ کس هم مدعی نشده است که حضرت ابراهیم از قوم دیگر است. این بلامعارض است... اگر خانه‌اش را هم بخواهید بابل است؛ پهلوی کرمانشاه خودمان؛ همین‌جا؛ همین‌بالا. آنجایی هم که در آتشش انداختند؛ آن هم نزدیک است؛ هر کس به کربلا و نجف برود می‌بیند... ولی از زمان ابراهیم تا حالا یقیناً هشت هزار سال نیست. اما از هزار سال و دو هزار سال خیلی بیشتر است. پس این نتیجه شد که اولاد اسمعیل ایرانی هستند... پایین‌تر بیایم آن هشت هزار سال را گذاشتیم زمین؛ حضرت ابراهیم را هم گذاشتیم زمین و پایین‌تر می‌آییم و وطن خودم را عبارت از هزار و چهار صد سال قبل می‌دانم. پس هموطنان من هم اقوامی هستند که از هزار و چهار صد سال پیش در آن زمینی که در تصرف ما بود منزل داشتند. آنها را هم هموطنان خودم می‌دانم. دیگر کمتر را قبول ندارم... هزار و سیصد و چهل سال قبل، (یعنی) از هجرت را می‌گیریم که تقریباً ولادت پیغمبر اکرم است.

پیغمبر ما حضرت محمدابن عبدالله صلی‌الله و علیه و آله که جدّ ماست؛ می‌فرماید: ولدت فی زمن السلطان العادل. می‌فرماید: من فخر می‌کنم که زاییده شدم در زمان پادشاه عادل. یعنی انوشیروان عادل. حالا این یعنی پادشاه عادل خودم (یا) پادشاه عادل کسی دیگر؟! یعنی پادشاه عادل خودم. پیغمبر ما رعیت دنیوی پادشاه عادل، انوشیروان بوده است. انوشیروان پادشاه ایران بوده است یا رم یا چین؟! پادشاه ایران بوده است. اراضی ایران هم کردنشین بود. لرنشین بود. عرب‌نشین بود. جزیره‌العرب هیچ‌وقت سلطانی غیر از سلطان ایران نداشت؛ منتهی طرز حکومت آن روز غیر از طرز حکومت امروز بوده است... حکومت‌های سابق این طور بود؛ یک سلطانی که

بر یکجا استیلا داشت یک امیری به آنجا می‌فرستاد و آن امیر در تحت فرمان این سلطان بود. هر سلطان بزرگی امرایی در تحت فرمانش بودند. یزدجرد وقتی که پیغمبر اکرم ظاهر شد؛... مأمورینی یزدجرد فرستاد پیش والی یمن؛ که حکمفرما بر حجاز و یثرب و غیره و غیره بود که شنیده شده است شخصی آنجا پیدا شده است که ادعای پیغمبری می‌کند. حرفش چیست؟ البته مُلک خودش بود و می‌دانسته که آدم فرستاده و در مقام تحقیق برآمده؛ که اگر یک کسی است که ناحق می‌گوید و اسباب زحمت است؛ جلوگیری بکند. چون والی یمن هم مؤمن به پیغمبر بود؛ آن دو شخص را فرستاد خدمت حضرت پیغمبر.

غرض عرض بنده این است که اراضی جزیره‌العرب و یمن که عرب‌نشین است؛ از اراضی ایران است و اشخاصی که در آن خاک هم منزل داشته‌اند و دارند از اول رعیت ایران بوده‌اند. اقوام هم وطن ما بوده‌اند و اگر ما وطن هزار و چهار صد سال خودمان را بگیریم؛ اهالی آن، هموطن‌مان هستند. حالا در جایی که قوم عرب ساکن بوده‌اند؛ عربی و در جایی که فارس بوده‌اند فارسی‌زبان بوده‌اند... آن وقت از یک قومی که عرب باشد یک کسی پیدا شده و گفت: من از جانب خدا دین جدیدی آورده‌ام. آمد و اظهار کرد. مردم و اقوام مختلفه که عرب و کرد و لر و غیر اینها بودند؛ این دین را قبول کردند. حکومت را هم تا مدت‌هایی همان قوم بدست گرفتند؛ و این دین مبین را ترویج کردند؛ پیش هم بردند. حکومت را هم همان قسم در دست گرفتند... لر و کرد و عرب ایرانی هستند و یک دسته‌اش آمد و حکومت را در دست گرفت. پس تمام‌شان ایرانی هستند...

اگر عرب که یک قوم ایرانی است؛ آمد و یک دین جدیدی آورد و ترویج کرد و آن دین و سلطنت را در دست گرفت؛ سال‌ها هم سلطنت کرد؛ بعد رنود (رندهای) ایرانی آمدند و گفتند: ما دین‌تان را قبول کردیم اما سلطنت مال خودمان. رنود از اینکه خواجه نصیرالدین باشد بعد از اینکه سال‌ها کمیته داشتند؛ آمدند گفتند: خوب دین‌تان را قبول کردیم ولی سلطنت به اهلش نرسیده؛ حالا اگر به اهلش نرسیده سلطنت‌مان مال خودمان.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۱۰، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

بنابراین مدرس گستره سرزمینی وطن ایرانی را دست‌کم، پهنه امپراتوری ساسانی، آخرین دودمان پادشاهی ایرانی می‌داند و گستره انسانی آن را گروه‌های نژادی و زبانی گوناگونی می‌داند که در هزار و چهار صد سال اخیر در این سرزمین زیسته‌اند. هرچند این تعریف از وطن ایرانی شگفت‌انگیز به نظر می‌آید؛ ولی بی‌تردید منطق مدرس برای تعیین گستره وطن ایرانی، از

منطقی که شکست فتحعلی‌شاه در جنگ با روسیه و یا پیمان‌های ننگین گلستان و ترکمانچای و یا توافق پهلوی دوم، برای جداسدن بحرین از ایران را مبنای حدود وطن ایرانی می‌داند؛ پذیرفتنی‌تر است.

مدرس بر آن است که وطن‌خواه بودن نیازمند «دوست‌داشتن»، «پاس‌داشتن» و «آبادساختن» سرزمین وطن و «دوست‌داشتن»، «پاس‌داشتن» و فراهم‌ساختن «آسایش و کمال» برای مردم آن سرزمین است. او می‌گوید: «ما می‌خواهیم وطن‌خواه باشیم. وطن‌خواهی الآن یک لفظی است: خیلی معمولی و مطلوب و معقول و مرسوم. ما همه می‌خواهیم وطن‌خواه باشیم. اصلاً وطن‌خواهی یعنی چه؟... من اگر وطن‌دوست باشم آن ارض را باید دوست بدارم و حفظ کنم. اهل آن ارض را هم که همه هموطن‌های من هستند؛ باید دوست بدارم و حفظ کنم. ترقی بدهم وطن را؛ یعنی آن زمین را معمور کنم. اگر خراب است تعمیرش کنم. برای اهل آن ارض هم کمال آسایش و رفاهیت و اسباب غنا و علم‌شان را فراهم کنم. (مشروح مذاکرات جلسه ۱۱۰، دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس دفاع از میهن را وظیفه‌ای بر دوش هر ایرانی می‌داند. او در گفت‌وگو پیرامون قانون سربازی در مجلس شورای ملی از این قانون پشتیبانی می‌کند و می‌گوید: «این را باید ایرانی‌ها بدانند که تکلیف بدهی من که وطن را خیلی هم دوست دارم؛ این است که این‌طور عمل کنم؛ و وطن‌پرست هم آن است که بنده عرض می‌کنم. ما می‌خواهیم مملکت‌مان و دیارمان قوی بشود. کاری هم به کسی نداریم. اما اگر کسی کار به ما داشته باشد بتوانیم در نرویم. این مقصود اصلی است.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۴۰، دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی) و در اهمیت پاسداری از مرز و بوم می‌گوید: «این هفده سال که مشروطه بود گرچه نتوانستیم قدم‌های اصلاح خوب برداریم؛ ولی الحمدالله ذره (ای) هم خاک خراب را از دست ندادیم. ان‌شاءالله هر وقت رجال مملکت (و) مردمان وطن‌خواه موفق شدند هر جا هم خاک خراب است؛ آباد می‌کنند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۷۶، دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس همچنین بر پایهٔ رویکرد انسانی که در تعریف وطن دارد؛ کوچیدن ایرانیان به دیگر کشورها را ناگوار می‌داند و می‌گوید: «بنده که یک قسمتی در خارج ایران سفر کرده‌ام؛ تا اسلامبول که رفتم؛ هیچ‌جا وارد نشدم که ایرانی زیاد نباشد. البته آنهایی که از سمت‌های دیگر هم سفر کرده‌اند همین قسم می‌فرمایند که در سمت‌های دیگر هم که سفر کردیم هر جا رفتیم ایرانی زیاد بوده است. در داخلهٔ ایران هم بنده قریب به دو ثلثش را سفر کرده‌ام؛ هر جا رفتیم

غیرایرانی ندیدم؛ خیلی کم، خیلی نادر. ولی در یک شهری مثل اسلامبول می‌گفتند: هشتاد هزار نفر ایرانی است... برای اینکه از خرابه مردم می‌روند رو به آبادی. از آبادی به خرابه نمی‌آیند. اغلب کسانی که از سلیمانیه رفتیم تا اسلامبول دیدیم؛ از اهالی شهرها، قصبات، حتی از ایلات و اکراد بودند؛ همه ایرانی. از هر کدام می‌پرسیدیم چرا آمدید؟ یکی از دست مأمورین؛ یکی از دست ارباب؛ یکی از دست همسایه؛ یکی از غارت و غیره رفته بود... باید نقطه نظرمان را طوری قرار بدهیم که ایرانی‌ها نروند و آنهایی که رفته‌اند برگردند... ما باید ببینیم چه کنیم که ایرانی‌ها نروند. یا چه کنیم آنهایی که تشریف برده‌اند؛ که از نژاد خودمانند؛ یا به قول آقای آقاسید یعقوب پاره تن خودمانند، یک نژاد و یک ملت و دارای یک اصلیت هستند؛ یعنی آنها که رفته‌اند و از ما جدا شده‌اند؛ برگردند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۳، دوره ششم مجلس شورای ملی).

مدرس به همین خاطر پس از پایان تحصیلش در نجف، پیشنهاد رفتن به هند را نمی‌پذیرد. خودش در این باره می‌نویسد: «ملت ایران متحمل هزینه سنگین شده و مرا برای خدمتگزاری در این مرتبه آورده است؛ حالا که نیاز دارد؛ آنان را رها نمی‌کنم. در ایران هم کل‌الصید فی جوف الفرا (هدفی که هدف‌های دیگر را در بر می‌گیرد) صادق است. خدمتگزار باید بومی باشد که درد مخدوم را بفهمد. خادم و مخدوم را همدلی، همزبانی و همدردی در اصلاح امور قدرت و همت می‌دهد. هیچ‌کدام از حکامی که از مملکتی به مملکت دیگر فرستاده شدند و یا تسلط یافتند؛ برای ملت آن کشور نتوانستند کاری انجام دهند. در تاریخ نمونه‌های زیادی هم داریم، در مصر، در ایران و هند و بسیار جاهای دیگر، همه ممالک اسلامی خانه من است؛ ولی در میان این کشورها من ایران را بیشتر علاقمندم.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۷).

وطن‌خواهی نیز ترکیب واژه نوآورانه‌ای از مدرس است. در دورانی که در گفتار و نوشتار انقلابیون و روشنفکرهای مشروطه‌خواه، واژه وطن‌پرستی گزاف‌گونه به شکل یک مد خودنمایی می‌کند؛ مدرس ترکیب دیگرگون وطن‌خواهی را که یک شاخص واقع‌گرایانه است؛ نه تنها به کار می‌برد؛ که ترویج می‌کند. در ادبیات مدرس، وطن‌خواهی ترکیب واژه‌ای آشنا و پرتکرار است که منحصر به گرایش سیاسی خاصی هم نیست و جریان‌های سیاسی ناهمگون را نیز در برمی‌گیرد. تنها سرسپردگان به بیگانه، تا هنگامی که از خیانت‌پیشگی خویش پشیمان نشده‌اند؛ از این جرگه بیرون هستند. او می‌گوید: «کلنل محمدتقی خان هم که با ما همسفر بود آدم خوبی بود. بنده او را آدم وطن‌خواهی می‌دانستم. باز هم عقیده شخصی خودم است. میرزا کوچک‌خان هم

آدم وطن پرستی بود... همه وطن خواه هستند و همه به مملکت خدمت کرده‌اند... مرحوم خیابانی را هم خدا رحمت کند آدم وطن خواهی بود.» (مشروح مذاکرات جلسه ۷۷، دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی). «من خودم این قسم هستم که خودم را هیچ وطن خواه تر و مسلمان تر از دیگران نمی‌دانم و امیدوارم که تمام همین قسم باشند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۶۸، دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی).

استقلال

استقلال ارزش دیگری است که در اندیشهٔ امنیتی مدرس در شمار مراجع امنیت شناخته می‌شود و از این رو باید پاس داشته شود. استقلال خواهی رویکرد همیشگی مبارزات مدرس در دوران مشروطه و پس از آن استبداد صغیر و سپس حضور پی‌درپی او در پنج دورهٔ مجلس شورای ملی است.

در اندیشهٔ مدرس استقلال حقیقی ذاتی است. او اعطای استقلال از سوی دولت‌های بیگانه را نافی خود استقلال می‌داند و دربارهٔ پیمان استعماری ۱۹۱۹ م می‌گوید: «می‌گفتند که این قرارداد ۱۹۱۹ کجایش بد است؟ می‌گفتم: من سر در نمی‌آورم؛ من سیاسی نیستم؛ من آخوندم؛ فقط چیزی که می‌فهمم بد است آن ماده اولش است که می‌گوید: ما استقلال ایران را می‌شناسیم. این مثل این است که یکی به من بگوید: من سیادت تو را می‌شناسم.» (مشروح مذاکرات جلسه ۷۶، دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس با آنکه در سیاست داخلی بسیار آسان می‌گیرد و تلاش می‌کند تا همهٔ جریان‌های سیاسی را وطن خواه قلمداد نماید؛ ولی گرایش به هر بیگانهٔ شرقی و غربی خط قرمز اوست و می‌گوید: «یک اشخاصی رنگ پیدا کردند؛ آمدند و گفتند عقیده ما تمایل به سیاست انگلیس است. شاید یکی پیدا شود و بگوید عقیده سیاسی من روس است. ما بر ضد همه هستیم؛ ایرانی مسلمان باید مسلمان و ایرانی باشد. هر رنگی غیر از این داشته باشد دشمن دبان است ما، دشمن استقلال ما است.» (مشروح مذاکرات جلسه پنجم، دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی).

دولت‌های بریتانیا و روسیه که در دورهٔ مدرس و پیش از آن بیشترین دخالت را در امور داخلی ایران داشته‌اند و وابستگان به آنها، همواره آماج نبردهای مدرس هستند. خودش، دربارهٔ انگیزهٔ ستیزه اش با رضاخان این‌گونه روشن‌گری می‌کند: «اختلاف من با رضاخان بر سر کلاه و عمامه و این مسائل جزئی نیست. من در حقیقت با سیاست انگلستان که رضاخان را عامل اجرای مقاصد استعماری خود در ایران قرار داده مخالفم. من با سیاست‌هایی که آزادی و

استقلال ملت ایران و جهان اسلام را تهدید می‌کند مبارزه می‌کنم و راه و هدف خود را هم می‌شناسم. در این مبارزه هم پشت سر خود را نگاه نمی‌کنم که شما یا کسان دیگری مرا همراهی می‌کنند یا نه، لازمه مبارزه در این راه از خودگذشتگی و فداکاری است.» (مدرسی، ۱۳۶۶: ۱۸۱).

مدرس با کوچ ایرانیان به کشورهای دیگر نیز از این‌رو مخالف است که بستر ساز گرایش ایرانیان به بیگانه می‌شود و آسیبی برای استقلال کشور بشمار می‌آید. او می‌گوید: «کمتر ایرانی است که به عللی از ایران بیرون رفته باشد و شاید هم مؤمن و متدین و علاقه‌مند به ایران و اسلام بوده ولی وقتی از آنجا برگشته یا برگشته از دشمنان سرسخت این دو عامل مهم نگهداری و حافظ استقلال سیاسی و فرهنگی ما شده (است).» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۵).

مدرس به جنبه خارجی استقلال نگاه ویژه دارد. از این‌رو وزارت خارجه توانا و روابط گسترده با دیگر دولت‌ها را دو عامل موثر در استقلال معرفی می‌کند و می‌گوید: «حقیقتاً و فی نفس الامر مملکت مستقل بودنش به دو چیز است یکی وزارت خارجه و یکی هم اینکه مملکت به همه جا (در) داشته باشد. به عقیده من مملکتی که در به همه جا دارد و وزارت خارجه‌اش محکم است در دنیا استقلال دارد و این معنی استقلال است. حالا "در همه جا داشته باشد" معنی این را یک وقتی به مناسبت می‌گویم که باید ملتفت شد که هر کس بخواهد از استقلال دولتی بکاهد از درهایش می‌کاهد. وزارت خارجه را باید ابهت داد. باید سفارتخانه‌ها و قنصلخانه‌ها را در دنیا عظمت داد و هر مأمور فوق‌العاده خوب و عالی داشت به خارج فرستاد. مجلس شورای ملی باید قانون وزارت خارجه را مقدم بر تمام وزارتخانه‌ها بنویسد. بنده چه رفته‌ام و چه شنیده‌ام یک مأمور وزارت خارجه را ندیدم وقتی که از اینجا می‌خواهد برود از او بپرسند که آنجا می‌روی می‌خواهی چه کار کنی؟ بنده پرسیدم و دیدم که یک مأمور وزارت خارجه نیست که از این دروازه که بیرون می‌رود چیزی دستش باشد که برود به آن چیز عمل کند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۰۹، دوره ششم مجلس شورای ملی).

مردم‌سالاری

در اندیشه مدرس چهار ارزش وجود دارد که ما جمع آنها را مردم‌سالاری قلمداد می‌کنیم. این ارزش‌ها عبارتند از:

- «مردم را کارساز هر دگرگونی دانستن»
- «انتخابات آزاد»

▪ «مرکز قدرت بودن مجلس»

▪ «خدمتگزار بودن کارگزاران»

مدرس معتقد است عامل اصلی حرکت، در هر جنبش اجتماعی مردم هستند. بنابراین در صورت موفقیت، حکومتی که برپا می‌شود؛ باید نماینده مردم باشد و به نمایندگی از طرف آنها جامعه را اداره کند. در الگوی مشروطه مردم قدرت خودشان را به مجلس شورای ملی واگذار می‌کنند؛ از این رو انتخابات آزاد و تمرکز قدرت در مجلس از اهمیت بالایی برخوردار است. کارگزاران هم در همه سطوح باید خود را خدمتگزار مردم بدانند. از این رو مدرس مردم‌سالاری را مرجع امنیت و نیازمند پاسداری می‌داند و بخش بسیاری از مبارزاتش برای این پاسداشت است.

مردم را کارساز هر دگرگونی دانستن

مدرس وجود این باور که مردم سرچشمه همه دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی هستند را پیش‌نیازی بایسته برای شکل‌گیری حاکمیتی می‌داند که به نمایندگی از سوی مردم جامعه را اداره می‌کند. او وابسته و بدهکار دانستن انقلاب به گروه و یا طبقه خاص را «دور از واقعیت»، «نادرست»، «مخل اصلاحات» و مایه شکل‌گیری «دیکتاتوری تازه» می‌داند.

مدرس درباره جنبش آزادی‌خواهی اصفهان و نسبت دادن آن به علما و دینداران و پیامدهای آن می‌نویسد: «پس از واقعه دخانیات در اصفهان انقلابی ایجاد شد و حرکتی برای بقاء و صلاح مملکت به وجود آمد. انجمن ملی هم بانی این خیر بود. چند نفر از علما عقیده داشتند که این اقدام را باید مدیون علما و اهل دیانت بدانیم. من عقیده‌ام غیر از این بود. محصور کردن یک برپایی اجتماعی برای احقاق حقوق ملی و اجتماعی، در چهاردیواری یک دسته و گروه، کاری غلط است. در این صورت کل جامعه تحت‌الشعاع یک عده قرار می‌گیرد و بعد همین عده مغرور، و به حقوق دیگران متجاوز می‌شود.

جامعه باید بداند خودش محرک و عامل است؛ حسنات و سیئات عملش هم مربوط به خود اوست. به همه اعضاء و بزرگان انجمن، جد و جهد نمودم که نهضت اصفهان را به وجود آمده از فعالیت همه مردم بدانند. در مدرسه و در جاهای دیگر هم همین عقیده را اظهار کردم که ما نمی‌توانیم خودمان، خودمان را منشاء عزل حاکم مستبد بدانیم. اگر بگوییم: ما حاکم را با مبارزه کنار زدیم؛ شاید بسیاری بگویند: این حاکم برای ما خوب بود؛ شما برای چه توکیل نمودید؟ خودتان را برای خودتان؟ توکیل نمودن خود برای خود محال است. فاصله هست میان

کار غلط و کار محال. آنان نظرشان آن بود و من نظرم ثبت تلاش مردم به نام مردم بود. تا حالا هم بانی عزل ظل السلطان (حاکم اصفهان) خود مردم قلمداد شده‌اند.

به مدیر روزنامه (روزنامه انجمن مقدس اصفهان) هم نوشتم: چرا می‌گویید مدرس ظل السلطان را از اصفهان بیرون راند؟ او از مردم ترسید و رفت. غیر از اینکه نبود. تا بود مفاسد عظیمی مترتب می‌شد و حالا که رفت اگر اصلاح نشود؛ آن مفاسد هم به‌وجود نمی‌آید. این را مردم فهمیدند و یکی که حرف زد بقیه هم جرئت پیدا کردند و شاهزاده (ظل السلطان) منعزل شد و با احترام به پایتخت رفت! اگر آنجا شاه شد؛ پایتختی‌ها و قدرتمندها شاهش کرده‌اند. مردم هم وظیفه خود را می‌دانند. خیر و صلاح خود را تشخیص می‌دهند. ایرانیان صبور و متحمل‌اند. صد سال بیشتر و کمتر با اقوام مهاجم ساخته‌اند و عاقبت در فرهنگ خود آنان را حل نموده و محوشان کرده‌اند. مهالک و مفاسد را رفع نموده‌اند؛ تا حالا به مشروطه و دارالشورا رسیده‌اند. معایب این حکومت را هم رفع می‌کنند. صلاح مملکت و دیانتی ما نیست که در همه امور خود را وکیل ملت بدانیم. اگر نتوانستیم برای‌شان کاری انجام می‌دهیم. چون وظیفه شرعی ماست که به آنان خدمت کنیم و اگر نتوانستیم آنها خودشان می‌دانند که چه بکنند و چه نکنند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۴).

مدرس آگاهی و در پی آن همراهی و همکاری مردم را بایسته حرکت‌های بنیادین اجتماعی دانسته و می‌نویسد: «افراد هر جامعه‌ای به خوبی، با آگاهی خود می‌توانند در وقایع و شکل بودن و نبودن تاریخ موثر باشند. سیر تاریخ، در نوع علم و شناخت مردم به جریان و اهداف‌شان بستگی دارد. هیچ نظام حاکمی بدون دخالت مردم و جامعه قادر نیست تاریخ‌ساز باشد. ولی جامعه باید بداند زمانی نقش موثر در حرکت تاریخ دارد که به هدف و سرنوشت و آینده خود آگاهی و ایمان داشته باشد. حکومتی که به ملت خود دروغ می‌گوید و جامعه را در سیر تحولات سیاسی درونی و بیرونی نمی‌گذارد؛ به خود و ملت خود خیانت می‌کند» (مدرسی، زمستان ۱۳۶۹: ۸۹).

مدرس برتری خواست اجتماعی بر خواست فردی را بسیار روشن، بی‌نیاز از استدلال و غیرقابل سنجش با یکدیگر می‌داند و می‌نویسد: «حال عده‌ای از منورالفکرهای ما آمدند و به خیال افتادند که امورات اجتماعی این مملکت از راه شخصی خارج شد و مملکت تحت اراده اجتماعی (قرار گرفت) و این برای هر انسان با انصاف و عاقلی اقوی و امتن است. حالا باید همه شما بدانید که اراده شخصی در اداره امور با اراده اجتماعی با هم تناسب ندارد که گفته شود

این بهتر است یا آن؛ که این یک تباین است و تباین ضد با ضد نمی‌شود. انتظار هم نباید داشته باشید که یکباره به اصلاح همه امور برسیم... باید در فکر این باشیم که ملت ما از حکومت نترسد و حکومت از ملت وحشت نداشته باشد و هر دو به هم اطمینان داشته باشند و ایران خواه و اسلام خواه باشند، سلطان حرف مجتهد را قبول کند و مجتهد سیاست سلطان را ناشی از اراده اجتماعی بداند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۴). روشن است؛ هنگامی سیاست فرمانروا را می‌توان ناشی از خواست مردم دانست که او نخست از سوی مردم برگزیده شده باشد و دوم، در چهارچوب خواسته‌های مردم رفتار کند.

مدرس بر این باور است که مردم کارگزاران را می‌گمارند تا به آنها خدمت کنند و خلاف آن را دور از عقل سلیم می‌داند. او می‌نویسد: «زعیم یک قوم، خادم آن قوم است. اقوام و ملل جان و مال نمی‌دهند که برای خود فرمانروا و ارباب درست کنند. اگر شما به کسی مسکن بدهید؛ پول زیاد بدهید؛ که بیاید و به شما فرمان بدهد و ارباب شما باشد؛ کمتر کسی است که عقل شما را تصدیق کند. ملت این قدر عاقل و با تدبیر هست که برای خود بت و سلطان و فرمانروا استخدام نکند. اگر چنین اربابانی وجود دارند؛ به زور خود را به مردم تحمیل کرده‌اند. چرا علمای اسلام نمی‌خواهند این حقیقت را بفهمند؟ حیف! هر چه در این جلسات می‌گفتم، بسیاری را در بهت و حیرت می‌کشید. در حقیقت نجف را به اصفهان منتقل کرده بودم. اما همین مطالب را زمانی که در مجلس درس برای علم‌آموزان و یا در مجامع عمومی برای مردم بیان می‌کردم؛ به خوبی می‌فهمیدند و همه همراهی‌ام می‌کردند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۴).

برآیند سخن اینکه: مدرس خواست اجتماعی را سرآغاز هر برپایی بهبودگرایانه می‌داند و بر این باور است که پس از برپاشدن سامان جدید نیز فرمانروایان باید نمایندگان واقعی مردم باشند و به نمایندگی از سوی آنان و در راستای مصالح و منافع مردم جامعه را اداره نمایند. از این رو در نگاه مدرس، انتخابات به‌عنوان رویکردی برای سپردن مشروط قدرت مردم به گروهی از برگزیدگان برای اداره جامعه اهمیت ویژه می‌یابد.

انتخابات آزاد

مدرس انتخابات آزاد را بایسته بهسازی همه امور جامعه می‌داند. برای او این خیلی مهم است که نماینده مجلس، هرکس که هست، نماینده واقعی مردم باشد. به راستی، تنها رویکرد مشروطه که مدرس را به آینده امیدوار می‌کند، انتخابات است؛ که اگر به سلامت برگزار نشود ملت از جنبش مشروطه بهره‌ای نبرده است. او دخالت دولت، به‌ویژه نظامیان در انتخابات را

نافی اصل نماینده مردم بودن حاکمیت می‌داند و سخت‌ترین مبارزه پارلمانی را در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی، که رضاخان تمام توانش را به کار بسته بود تا با هر روش انتخابات را مهندسی و مجلس را در اختیار بگیرد؛ سامان می‌دهد. تا جایی که در این کارزار، مدرس حتی شایستگی‌های فردی را فرعی و نمایندگی واقعی مردم بودن را اصل قلمداد می‌کند. بنابراین در رد اعتبارنامه‌ها هیچ جا از ناشایستگی کسی سخنی به میان نمی‌آورد و همواره بر این نکته پافشاری می‌کند که آیا فرد مورد بحث به راستی مردم را نمایندگی می‌کند؟ او می‌گوید: «مخالفت بنده با بعضی از آقایان هیچ دلالت ندارد که بنده بهتر از آقایان باشم؛ خیلی احتمال قوی می‌دهم که آقایان بهتر از بنده باشند، ولیکن چون این مجلس را به منزله تمام ایران می‌دانم؛ مثل این است که سی کرور اهالی ایران در اینجا تشریف دارند؛ قانون هم از برای اشخاصی که در این کرسی‌ها باید بنشینند یک صفاتی و در انتخاباتشان یک ترتیباتی مقرر فرموده است... جهات یا راجع به افعال و اوصاف و اخلاق است که از این جهت بنده صحبتی ندارم و صحبتی نمی‌دارم؛ زیرا زیاد بر معلوماتی که آقایان دیگران در این باب دارند بنده ندارم؛ فقط از حیث و جهت کیفیت انتخاب آقایان است...

و عقیده من این است که این انتخابات از روی فشار شده و از روی اعتبار نشده است و انتخاباتی که از روی فشار شود آن شخص که روی این کرسی بنشیند غصب است. کار به خارج هم ندارم دوسیه‌ها (را) ببینید. مثلاً در دوسیه آقای نوری زاده می‌گوید: حکومت گفته است من باید اجازه از رئیس تیپ شمال بگیرم. این انتخاب، انتخاب ملی نیست. یا مثلاً در قمشه ما سی نفر را تبعید کردند و انتخاب کردند و هرچه اینجا شکایت کردند کسی به دادشان نرسید. این انتخاب، انتخاب ملی نیست...

آقای معتمدالسلطنه در دوره سابق همیشه حسب فرموده آقای رئیس‌الوزراء باید انتخاب شوند. در دوره سابق هم همین‌طور شد و بنده به ایشان رأی ندادم. این دفعه هم این‌طور شد... دلیلش واضح و روشن است بروید دوسیه را ببینید. سرخس را ببینید؛ سرخس چی؟ حسن معتمدالسلطنه چی؟ خوب اظهار عقیده است. شما هم اگر عقیده دارید؛ رأی بدهید. من عقیده‌ام این است که این انتخابات از روی فشار شده و به غیر از آراء ملت شده و باطل است.» (مشروح مذاکرات جلسه چهارم، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس درباره انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی در آذربایجان با برشمردن اهمیت تبریز و نقش آن در انقلاب مشروطه، به دور از شایسته یا ناشایسته بودن کسانی که به مجلس

آمده‌اند، بر نماینده مردم نبودن آنها خرده می‌گیرد؛ و می‌گوید: «انتخاباتی که امسال در اغلب نقاط ایران شد البته بعضی از آنها اشکالاتی دارد و تازگی هم ندارد؛ ولیکن درخصوص آذربایجان تقریباً نصف از انتخابات‌شان آن طوری که باید و شاید نشده است؛ که از جمله چند نفری از خود شهر تبریز است؛ که اینها مردمانی بودند که آن قسمی که باید معروفیت محلی نداشتند؛ از اینجا (تهران) به آنجا القاء شده (بود). کار به شخص‌شان ندارم شاید اشخاص‌شان بهترین اشخاص باشند... هیچ مناسبت نداشت که وکیل از خارج برای آنها القاء شود.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۲، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

انتخابات مشهد هم که با کارسازی دولت و نظامیان و ورود شاهزاده ایرج میرزا به صحنه، از راه درست انتخاب مردم خارج شده؛ این‌گونه از سوی مدرس نکوهش می‌شود که: «شاهزاده را بنده با انتخاباتش مخالفم؛ زیرا علت عمده انتخاب شاهزاده را امیر لشکر خراسان می‌دانم و این اشکالات و مخالفت‌هایی که بنده با اعتبارنامه‌ها کرده‌ام و بعد هم خواهم کرد؛ تمامش منتهی به یک چیز است. دو سال، سه سال مملکت یک جنبه غیرعادی داشت. عدلیه‌اش نظامی بود؛ امنیه‌اش نظامی بود؛ حاکمش نظامی بود؛ امین مالیه‌اش هم نظامی بود. ولی آن سبب بشکست و آن پیمان ریخت.

از روز ختم مجلس مؤسسان، عدلیه، عدلیه است و امنیه، امنیه است و حاکم، حاکم است. نظامی هم باید تفنگش را دست بگیرد برود در سربازخانه. از مرکز هم شروع شد و شاه مملکت هم اعلان داد. امرای لشکر و مأمورین نظامی در بعضی نقطه‌ها یا باورشان نیامد یا عمل نکردند. از جمله انتخاب این شاهزاده ایرج میرزا است که گرچه سلمان عصر است و خیلی هم آدم خوبی است؛ ولی علت تامه انتخابش جان محمدخان است و باطل است؛ به واسطه اینکه نظامی است و بنده به شما می‌گویم: اگر هزار سال دیگر هم عمر مشروطه باشد و جان محمدخان در مشهد نباشد؛ شاهزاده انتخاب نمی‌شود. سابق هم نشد؛ علت تامه‌اش همان است... منتخبی که آقای رئیس‌التجار و امثالش باشند؛ موکل دارد؛ (موکلش) غیر از جان محمدخان است. اما شاهزاده غیر از جان محمدخان موکل ندارد. علی‌هذا هر انتخابی که این طور باشد باطل است... شاه مملکت بعد از آنکه حاضر شد شاه مشروطه باشد؛ یعنی امضای خالی بکند؛ امیر لشکر نمی‌تواند در انتخابات دخالت بکند... بنده عقیده‌ام این است که اگر وکیلی باشد که پانزده (هزار) موکل داشته؛ بلی، وکیل ملت است و اما شاهزاده را فرمودند خوب آدمی است دو سال هم هست معاون حکومت بوده است؛ ولی این در صورتی است که دیگری بیست و پنج هزار رأی

نداشته باشد. مقدم برایشان کسی است که بیست و پنج هزار رأی دارد.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۲، دوره پنجم مجلس شورای ملی) اصل بودن آرای مردم و فرع بودن شایستگی‌ها از این سخن مدرس به خوبی آشکار است.

همچنین او درباره انتخابات همدان می‌گوید: «در این مدتی که انتخابات در همدان جریان داشته این طور فهمیدم که دو دسته، یک دسته آقای ضیاءالملک با رفقای خودشان و یک دسته آقای حاج سید عبدالوهاب با رفقای خودشان شروع کردند و بالاخره چون نظر مخالفتی با آقای حاج سید عبدالوهاب پیدا شد؛ نتیجه این شد که نظامی‌های همدان یک کاندیدی درست کردند و آقای ضیاءالملک با آنها ائتلاف نمودند و در نتیجه این ائتلاف آقای ضیاءالملک و آن مؤمن را که بنده نمی‌شناسم وکیل شدند. در انتخاب آقای ضیاءالملک بنده مخالفتی نکردم برای اینکه اهل ولایت بودند و البته بستگان دارند؛ در دوره پیش هم وکیل بوده‌اند؛ ولی با آن یک نفر وکیل دیگر مخالفم؛ به واسطه اینکه کاندید(ای) نظامی‌ها بودند و به قوه نظامی‌ها انتخاب شده‌اند.» (مشروح مذاکرات جلسه پنجم، دوره ششم مجلس شورای ملی).

جالب است که برای مدرس حتی هویت فرد اهمیتی ندارد و همین که مردم را نمایندگی نمی‌کند؛ با اعتبارنامه‌اش مخالفت می‌ورزد و دیگری با آنکه از سوی نظامیان پشتیبانی شده، چون رأی دهنده دارد؛ مخالفت مدرس را بر نمی‌انگیزد.

در لایحه بودجه هم که دولت اعتباراتی برای انتخابات درخواست کرده بود؛ به دلیل انگیزه نادرستی که در پشت آن بود؛ با مخالفت مدرس مواجه شد. مدرس در آنجا می‌گوید: «اگر تفریغ بودجه را می‌آوردند به مجلس، آن وقت ما ملتفت می‌شدیم که این اعتباری را که برای دوره پیش به جهت انتخابات داده‌ایم، صرف چه کاری کرده‌اند... یک قسمت از پول انتخابات خرج مفتشینی می‌شود که دولت می‌فرستد و اصلاً مفتش فرستادن دولت در انتخابات وکلای مجلس شورای ملی خلاف قانون است. هیچ، تفتیش در انتخابات ربطی به دولت ندارد. در هر حوزه، انجمن نظار مکلف است که بر طبق قانون انتخابات، انتخابات آن حوزه را تمام کند و راپورتش را بدهد... و اگر مردم هم به دولت شکایت می‌کنند؛ دولت بگوید رجوع کنید به انجمن مرکزی خودتان و قضیه را آنجا حل کنید...»

عقیده من این است که آن پولی را که دولت به مفتشین می‌دهد که بروند تفتیش کنند و در اطراف مملکت، این برخلاف قانون و بر ضرر انتخابات است؛ بر تخریب انتخابات است. انجمن مرکزی برای هر جایی که در حوزه خودش می‌خواهد مفتش بفرستد؛ بفرستد.» (مشروح

مذاکرات جلسه ۲۱۳، دوره ششم مجلس شورای ملی). از این سخنان چنین برمی آید که در اندیشه مدرس قدرت از سوی مردم به مجلس شورای ملی واگذار می شود و دولت کارگزار مجلس است؛ از این رو نمی تواند بر انتخابات مجلس نظارت داشته باشد.

بنابراین، برای مدرس معیار سلامت انتخابات این است که مجلس نماینده واقعی ملت ایران باشد؛ تا به نمایندگی از ملت، اداره جامعه را به عهده بگیرد و وکلا به گفته او واقعا موکل داشته باشند. مدرس برای این دیدگاه خود مبنای شرعی قائل است و خلاف آن را غصب می داند.

مرکز قدرت بودن مجلس

مدرس مجلس شورای ملی را به نمایندگی از سوی مردم مرکز قدرت می داند؛ چون به گفته خودش مجلس عصاره ملت است. او بر آنست که هیچ چیز، جز شرع و قانون اساسی اختیارات مجلس را محدود نمی کند و به روشنی می گوید: «اگر در یک موردی اکثریت مجلس یک مسئله را تصدیق می نماید؛ البته آن رأی مقدس است.» (مشروح مذاکرات جلسه ۷۷، دوره چهارم مجلس شورای ملی) و در جای دیگر می گوید: «چون این مجلس را به منزله تمام ایران می دانم؛ مثل این است که سی کرور اهالی ایران در اینجا تشریف دارند.» (مشروح مذاکرات جلسه چهارم، دوره پنجم مجلس شورای ملی) و اینکه: «مجلس باید عقیده اش نسبت به تمام مطالب چه انتخابات و چه غیر انتخابات آزاد باشد.» (مشروح مذاکرات جلسه چهارم، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس اختیار قانونگذاری را منحصر در مجلس دانسته و می گوید: «این از بدیهیات است که مجلس باید وضع قانون کند؛ تا مجلس نظر نکند عنوان قانونیت ندارد... قانون وقتی عنوان قانونیت پیدا می کند که مجلس تصویب کند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۷۶، دوره پنجم مجلس شورای ملی) و در جای دیگر می گوید: «قانون باید حاکم باشد؛ و وضع آن از وظایف مجلس شورای ملی است. اگر امروز که مجلس هست یک قانونی محتاج به اصلاح و شرح باشد، البته باید به مجلس رجوع کنند؛ نه اینکه هر جا را نمی فهمند خودشان تغییراتی داده و یک ماده اضافه کنند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۳۳، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

مدرس شرط ملی بودن حکومت را تمرکز قدرت در مجلس شورای ملی می داند. این گونه به نظر می رسد که در اندیشه مدرس، اختیار مجلس تنها در قانونگذاری نیست. در نگاه او کشور باید از سوی مجلس اداره شود و دولت تنها کارگزار مجلس است. او می گوید: «بنده عقیده ام این است (که) هر کاری، خوب یا بد، باید مجلس شورای ملی آن را تصویب کند. حالا هم

عقیده‌ام این است که هر کاری باید بشود باید برای مجلس باشد؛ اعم از اینکه خوب شود یا بد. زیرا حکومت ما حکومت ملی است.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۱۵، دوره ششم مجلس شورای ملی) و در جای دیگر اراده ملت را هم‌تراز رأی مجلس می‌داند و می‌گوید: «هر کاری در مملکت حکومت ملی می‌شود؛ باید به اراده ملت باشد و باید مجلس شورای ملی رأی بدهد.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۱۵، دوره ششم مجلس شورای ملی) مدرس دولت را تنها اجراکننده قانون می‌داند و اختیاری برای آن قائل نیست. او می‌گوید: «تمام زحمات برای این است که وزیر اختیار نداشته باشد؛ والا ما اینجا چه کار می‌کردیم؟ وزیر باید مجری قانون باشد... بنده می‌گویم وزیر اگر عالم هم باشد در غیاب مجلس شورای ملی نباید خودش یک قانونی وضع کند. همین کارهاست که افتتاح مجلس شورای ملی را عقب انداخته (است).

می‌گویند ما مجلس نمی‌خواهیم ما خودمان قانون جزای عرفی وضع می‌کنیم. اگر خودشان را محتاج می‌دانستند در افتتاح مجلس شورای ملی سعی می‌کردند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۳۳، دوره چهارم مجلس شورای ملی) همان‌گونه که پیش از این نیز گفتیم، مدرس نقش شاه را هم تشریفاتی و او را موظف به امضای مصوبات مجلس می‌داند.

مجلس شورای ملی که در دیدگاه مدرس مرکز قدرت است؛ در شرایط ویژه نیز نباید کنار بکشد؛ یا دور نگه داشته شود. او درباره حکومت نظامی، دلیل دولت و هوادارانش را مبنی بر اضطراری بودن وضعیت و نیاز نبودن و یا ممکن نبودن اجازه مجلس، به سختی رد می‌کند و می‌گوید: «عقیده‌ام این است که تا موضوع حکومت نظامی به مجلس نیاید و در مجلس مورد بحث واقع نشود نباید در خارج ترتیب اثری به او داده شود.» (مشروح مذاکرات جلسه ۳۸، دوره پنجم مجلس شورای ملی) و در جای دیگر می‌گوید: «مسئله حکومت نظامی را به عقیده من قانون شامل نمی‌شود؛ یا باید از مجلس اجازه گرفت یا صلاح نبوده؛ هرچه بود با این صدماتی که به مردم وارد می‌آید که مشهود تمام مردم و تمام دنیا هست خوب نیست؛ یا آنکه صلاح نیست. ماها مخالف بودیم و مخالف هم هستیم.» (مشروح مذاکرات جلسه ۴۲، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس، درباره بودجه و هزینه‌های دولت که در یک نگاه همه فعالیت‌های دولت را در برمی‌گیرد؛ می‌گوید: «صحبت‌هایی که بنده اینجا می‌دارم امروز بنا بر اصول موضوعه است که مصداق مجادله احسن باشد و آن این است که بر فرض اینکه مملکت ما مشروطه باشد و ما دولت مشروطه باشیم؛ تمام جمع و خرج مفصله باید به تصویب مجلس شورای ملی باشد... من

در این فرض حرف می‌زنم که ما مشروطه هستیم. تابع قانون اساسی هستیم. بودجه‌های مملکت از یک دینار که از مردم گرفته می‌شود و یک دینار که خرج می‌شود، باید به تصویب مجلس شورای ملی باشد. بر طبق یک قانونی که قانون اساسی باشد؛ تا مشروع بشود (مشروح مذاکرات جلسه ۱۵۰، دوره ششم مجلس شورای ملی). آشکار است که آنچه مدرس در این سخنان بیان می‌کند؛ بسیار بیش از نقش قانونگذاری مجلس شورای ملی است.

مدرس بر این اصل خود هیچ تبصره‌ای را هم نمی‌پذیرد و زیر بار محدوده‌های قانون‌گریزی نمی‌رود. او از خودمختاری شهرداری‌ها برآشفته می‌شود و می‌گوید: «یک قانون از مجلس گذشت که مأمورین دولت باید لباس وطنی بپوشند که سالی اقل از یک میلیون بر اقتصادیات مملکت تفاوت حاصل شود. آقایان! بلدیہ اعلان کرده است غیر وطنی بپوشند! پارچه‌اش را هم معین کرده است؛ ذرعی بیست و پنج یا بیست و هفت قران، این بلدیہ کجاست؟ مگر مال این مملکت نیست!... به چه مناسبت؟ مگر دولت مستقلی است؟ غیر از دولت مشروطه که مرجعش مجلس است؟... باید تابع قوانین این مجلس باشند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۱۵، دوره ششم مجلس شورای ملی).

برآیند سخن اینک: در اندیشه مدرس، مجلس در حکومت ملی از آن‌رو که نماینده مردم است، مرکز قدرت است و اختیار او را هیچ چیز جزء شرع و قانون اساسی محدود نمی‌کند. به عبارت دیگر، در نگاه او مجلس قوه‌ای در کنار دیگر قوا نیست؛ بلکه از هر حیث بالادست آنها و حتی شاه است.

خدمتگزار بودن کارگزاران

مدرس کارگزاران حکومت در هر سه قوه را مستخدم مردم می‌داند. این حقیقت، باور مدرس و فراتر از یک شعار و ادای سیاسی است. او می‌گوید: «تمام این مقامات که از سلسله‌های مختلف هستند: شاه و رئیس‌الوزرا، پارلمان، حجت‌الاسلام، تمام اینها نوکر خلق‌اند. یکی اسمش شاه است؛ یعنی نوکر مردم. یکی اسمش رئیس‌الوزرا است؛ یعنی خدمتگزار مردم. باید تمام اینها باید نوکری بکنند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۳۱، دوره چهارم مجلس شورای ملی) و در جای دیگر می‌گوید: «دولت در حقیقت باید شبان ملت باشد. یعنی مرتع خوب، اسباب خوب، وقت خوب تهیه بکند و در آنها نظارت داشته باشد که آنها بتوانند زندگی بکنند و در واقع نوکر ملت است.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۳، دوره ششم مجلس شورای ملی).

مدرس که نگاهی آرمانی به الگوی حکومت کریم‌خان زند دارد؛ با نقل داستانی، رابطهٔ پسندیده میان دولت و ملت، در دورهٔ کریم‌خانی را می‌ستاید. او می‌گوید: «در زمان حکومت کریم‌خان زند، اصفهان یکسال زراعتش نشد. شیخ علی‌خان که والی بود، شکایت اهالی را به کریم‌خان رساند. حکم صادر شد که از گندم‌های دولتی به مردم بدهند و سند عندالقدره بگیرند. گندم را قسمت کرد؛ چه در اصفهان و چه در شیراز هر چه گندم داشتند بین مردم تقسیم کردند. هر بلوک سر بلوکی داشت، هر ده کدخدایی داشت، گندم را دادند و سند گرفتند. امسال گذشت؛ مردم زراعت کردند و زندگانی کردند. سال دیگر هم نشد؛ مردم خیلی به سختی افتادند. حکم صادر شد از طرف کریم‌خان که از جاهای دور، مثل زنجان، گندم حمل به اصفهان کنند. حتی در سال سوم از خراسان (و سیستان، گندم حمل به اصفهان کردند. سه سال این عدم زراعت در اصفهان حکمفرما شد و دولت موافقت کرد از جاهای دور هر سه سال گندم آورد و قسمت کرد؛ بذر داد و سند گرفت.

سال چهارم از باب اتفاق زراعت اصفهان خیلی خوب شد... خیلی والی خوشحال و خرم شد. امسال در وقت خرمن اسناد و نوشته‌جات را (بر) داشت و رفت شیراز که حکم صادر شود؛ این گندم‌هایی که به مردم در این سنوات داده‌اند پس بگیرد. همین جوری که رسم کریم‌خان بود؛ در باغ کنار جوی (می) نشست و رسیدگی می‌کرد. آن صندوقچه، جعبه یا هر چه در آن زمان بود؛ اسناد را که در آن بود؛ یک وقت نگاه کرد دید توی جوی کاغذ پاره می‌آید. کریم‌خان اسناد را همی در می‌آورد؛ نوشته بود هزار خروار دین اهل لنجان، پاره می‌کرد می‌ریخت توی آب. یکی دیگر را می‌دید؛ دو هزار خروار مال فلان بلوک. شیخ علی‌خان دوید جلو، گفت: قربان این عایدی دو سال ایران است؛ خزانه خالی می‌شود. گفت: خزانه کی؟ خزانه مال مردم است؛ دادیم به مردم. سه سال نداشتند ما بهشان دادیم؛ امسال هم که دارند ما ازشان می‌گیریم؟! هر وقت خدا به آنها داد و ما محتاج شدیم از آنها می‌گیریم و هر وقت آنها نداشتند و ما دسترس پیدا کردیم؛ به آنها می‌دهیم.» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۶۷، دورهٔ ششم مجلس شورای ملی).

بر همین پایه، مدرس مالیات را تبع خدمات دولت به مردم می‌داند و در چند دورهٔ مجلس و در دولت‌های مختلف، به دور از گرایش سیاسی‌شان بر آن پافشاری می‌کند. او با آنکه بر تأمین هزینه‌های عمومی از محل مالیات پافشاری دارد؛ ولی همواره این سؤال را مطرح می‌کند که دولت چه خدمتی می‌خواهد برای مردم انجام دهد؟ و این خدمت چه قدر هزینه دارد؟ پاسخ

این سؤال‌ها مبنای دریافت مالیات است؛ نه اینکه مالیاتی برقرار کنیم و سپس ببینیم با آن چه می‌خواهیم بکنیم.

مدرس می‌گوید: «مسئله ازدیاد عایدات با مسئله اصلاح بودجه، این دو مسئله در عرض نیستند بلکه در طول یکدیگر (ند)». (مشروح مذاکرات جلسه ۲۰، دوره سوم مجلس شورای ملی) و منظورش این است که اول باید روشن نماییم چه خدمتی می‌خواهید به مردم بدهید؛ آن‌گاه متناسب با هزینه‌های آن خدمت از مردم مالیات بگیرید.

و در جای دیگر می‌گوید: «بنده دو اصل را تصدیق کردم یکی اینکه مخارج مملکت باید حتماً از داخله مملکت تهیه شود و یکی اینکه باید جلو مخارج زائده گرفته شود. البته اگر اهل مملکت دیدند پولی که می‌دهند به مصرف صحیح خرج می‌شود؛ یقین است اگر تحمیلی بر آنها بکنیم؛ رعیت خواهند داد. در این محوطه ما خیلی صحبت می‌داریم؛ ولی بر آقایان مخفی نیست تمام اطراف مملکت حرف‌شان بر این است که این پول‌ها که ما می‌دهیم درست مصرف نمی‌شود. (مشروح مذاکرات جلسه ۵۶، دوره سوم مجلس شورای ملی).

و در جای دیگر می‌گوید: «اصلاح بودجه را از این پیشنهاد لوایح ازدیاد عایدات مؤخر نوشته‌اند؛ در صورتی که اول باید بودجه اصلاح شود. یعنی هر وقت (هرقدر) ممکن است تقلیل شود و البته معلوم است که تماماً آرزو می‌کنم که محل احتیاج ما زیاد باشد و عایدات هم زیاد شود لیکن در مصارف باید دقت بشود که در مورد خودش ثبت شود و تا از جانب دولت اصلاح بودجه نشود که نمایندگان محترم مستحضر بشوند این ماده (ازدیاد عایدات) مورد پیدا نخواهد کرد و به موقع اجرا گذاشتن آن هم مشکل خواهد بود.» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۰، دوره سوم مجلس شورای ملی).

و همین‌طور می‌گوید: «آرزو می‌کنم روزی را که دولت بیاید در این پارلمان و صد کرور عایدات بخواهد لیکن مطلبی که هست... تا معلوم نشود خرج چه است؟ ابداً زیاد کردن عایدات لازم نیست و هیچ جهت ندارد. پس از نقطه نظری که آقای رئیس‌الوزرا فرمودند که نظر دولت آنست که عایدات زیاد شود؛ گویا نظر تمام وکلا و تمام مردم هم همین باشد؛ ولیکن باید فهمید ازدیاد عایدات به جهت چیست؟» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۰، دوره سوم مجلس شورای ملی).

در واقع از نظر مدرس دولت فقط به نمایندگی از طرف مردم، و برای آنها هزینه می‌کند؛ بنابراین باید آنچه مردم می‌خواهند انجام دهد و به همان میزان از آنها پول دریافت کند و این

رابطه مستقیم میان خواسته‌های مردم، پرداخت‌هایشان و هزینه‌ها را مردم حس کنند و در این راه هم به گفته خودش اسهل طرق انتخاب شود؛ یعنی راهی که کمتر مردم را به زحمت بیندازد.

و خلاصه آنکه مدرس معتقد است حاکمیت وکیل مردم است و نه ولی آنها. او می‌گوید: «ما یک مفهوم «وکالتی» داریم؛ یک مفهوم «ولایتی». گمان می‌کنم ما که آمده‌ایم اینجا می‌گوییم وکیلیم؛ ولی نیستیم. «ولی» آن کس است که آنچه خودش مستقلاً صلاح می‌داند اجرا بکند «وکیل» این است که نظر موکلینش را هم بداند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۷۶، دوره ششم مجلس شورای ملی).

منابع بخش چهارم

- ۱- ره‌پیک، سیامک (۱۳۸۵) درک امنیت عمومی. فصلنامه امنیت عمومی، شماره ۱. ۹۷ - ۷۵.
- ۲- ره‌پیک، سیامک و قربان‌زاده، محمدباقر (۱۳۹۰) مرجع امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در رویکرد حقوقی. فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک، شماره ۴.
- ۳- مدرسی، علی (۱۳۶۶) مدرس، جلد اول. تهران: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران.
- ۴- مدرسی، علی (۱۳۶۸)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۶۴۲>
- ۵- مدرسی، علی (۱۳۶۹)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۷۲۸>
- ۶- مدرسی، علی (۱۳۶۹)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۷۴۶>
- ۷- مدرسی، علی (۱۳۸۶)، قابل دسترس در:
<https://www.magiran.com/volume/۳۷۴۳۱>
- ۸- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، قابل دسترس در:
<https://www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat>

بخش پنجم

تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها در اندیشه امنیت‌ی مدرس

مفهوم تهدید و آسیب‌پذیری

تهدید یکی از کلیدی‌ترین و پرکاربردترین مفاهیم، در ادبیات پژوهش‌های امنیتی است. تهدید ارتباط ژرفی با مفهوم امنیت دارد؛ تا آنجا که برخی امنیت را به نبود تهدید تعریف می‌کنند. با آنکه درجه‌ای از انتزاع در مفهوم تهدید وجود دارد؛ ولی تهدید از مفهوم امنیت عینی‌تر می‌نماید. تعاریف بسیاری از تهدید شده است؛ مانند:

- وضعیت یا عاملی که ارزش‌های اساسی را به خطر می‌اندازد.
 - وضعیتی که خطر جدی نسبت به مرجع امنیت برداشت می‌شود.
 - اقداماتی که به کمیت یا کیفیت زندگی مردم آسیب می‌رساند.
 - احساس عینی از یک حالت یا وضعیت که هم طرفین و هم ناظر مستقل برداشت خطر نزدیک دارند.
 - بی‌تعادلی در سامانه و یا عاملی که نمی‌گذارد سامانه به هدفش برسد.
 - برداشت نگران‌کننده‌ی بازیگران در باره‌ی بقاء و ارزش‌های اساسی که لزوماً واقعی نیست.
 - و سرانجام، عامل نامطلوبی که خارج از کنترل بازیگر است.
- با وجود تعریف‌های بسیار گوناگونی که درباره‌ی تهدید وجود دارد؛ به‌نظر می‌رسد؛ بیشتر اندیشمندان پذیرفته‌اند که تهدید:
- عامل معین دارد.
 - خارج از کنترل بازیگر است.
 - رفتار از نظر بازیگر نامطلوب است.

■ بقا یا ارزش‌های اساسی را هدف قرار می‌دهد.

«آسیب‌پذیری به موقعیت و شرایطی اطلاق می‌گردد که یک هویت فردی و یا جمعی را مستعد خسارت، تخریب و شکست نماید.» (حسینی، ۱۳۸۵: ۹۱). در زبان انگلیسی واژه "vulnerability" معادل کلمه آسیب‌پذیری است که کاربرد نظامی آن به معنای در معرض تلفات بودن است. به نظر می‌رسد آسیب‌پذیری از جنس قابلیت و استعداد باشد. چرا که در عبارت فارسی آن از پسوند «پذیری» و در عبارت انگلیسی آن از پسوند "ability" استفاده شده است؛ ولی دارای بار منفی است. باری بوزان بر آن است که برخلاف تهدیدات که شناخت آنها مشکل است؛ آسیب‌پذیری‌ها نسبتاً مشخص هستند. (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۳۸).

آن‌گاه که تهدید را عامل، خارجی، مایه ناامنی و کمابیش عینی قلمداد نماییم و آسیب‌پذیری را غیرعامل، داخلی، بالقوه و بسترساز ناامنی بدانیم، نبود امنیت و یا ناامنی برآیند تهدید و آسیب‌پذیری خواهد بود. در این باره باری بوزان می‌گوید: «فقدان امنیت و ناامنی، بازتاب ترکیبی از تهدیدها و آسیب‌پذیری‌هاست که جداساختن معنادار آنها از یکدیگر ناممکن است.» (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۳۵).

هنگامی تهدیدها تبدیل به خطر می‌شوند که خسارت به انسان و فضاهای زیست و فعالیت او وارد شود و آن هنگامی است که تهدیدها متوجه نقاط آسیب‌پذیر می‌شوند. خطر هنگامی تحقق می‌یابد که دایره تهدیدها بر دایره آسیب‌پذیری‌ها به صورت جزئی یا کلی منطبق شود. توجه به این دسته‌بندی، که عوامل مؤثر بر امنیت به دو گروه تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها قابل تفکیک هستند؛ رویکردهای دوگانه‌ای را در سیاست‌گذاری‌های امنیت ملی موجب گردیده است. «به این معنی که دولت‌ها می‌توانند ناامنی یا آسیب‌پذیری خود را کاهش دهند یا از دامنه تهدیدها کاسته و از وقوع آنها جلوگیری کنند.» (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۳۵).

بی‌تردید مجموعه عوامل داخلی بر یکدیگر و تمامی عوامل خارجی نیز بر یکدیگر و هر دو گروه بر هم مؤثرند. لکن با توجه به آنچه گذشت به نظر می‌رسد برآیند تمامی عوامل (داخلی و خارجی) چنانچه در محیط خارجی منفی باشد، تهدید شکل گرفته است و برآیند تمامی عوامل (داخلی و خارجی) اگر در محیط داخلی منفی گردد؛ با آسیب‌پذیری مواجهیم. در واقع ناامنی برآیند تهدید و آسیب‌پذیری است؛ آن‌گاه که موجب لطمه به ارزش‌های اساسی گردیده باشد. در این فصل، پس از پیش‌درآمدی که به مفهوم تهدید و آسیب‌پذیری پرداختیم؛ تلاش می‌کنیم تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های امنیتی کشور را در اندیشه امنیتی مدرس جستجو نماییم.

از دیدگاه مدرس و بر اساس تعاریف بالا، «سلطه بیگانه»، «نفوذ فکری» و «جنگ» مهم‌ترین تهدیدها و «نادانی» و «بی‌حالی» مهم‌ترین آسیب‌پذیری‌های امنیتی ایران بشمار می‌آید و «ستم» سری در ورای مرزها دارد که می‌توان آن را تهدید قلمداد کرد و سری در داخل و فرهنگ ظلم‌پذیری ما دارد که آسیب‌شناسی قلمداد می‌شود. همانا ستم از نظر مدرس حلقه اتصال تهدیدها و آسیب‌پذیری‌هاست.

سلطه‌جویی بیگانگان

مدرس به روشنی سلطه‌جویی قدرت‌های بزرگ را تهدید اول امنیتی برای همه کشورهای، به‌ویژه ایران می‌شمرد و چاره را در شناخت و رویارویی کشورها با این تهدید می‌داند و می‌نویسد: «سه - چهار کشورند که می‌خواهند جهان را بخورند. باید طرفندهای اینان را کشف کرد و به دیگر کشورها فهماند که در دام اینها نیفتند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۷۹).

در نگاه مدرس در بالای فهرست این کشورهای سلطه‌جو، انگلیس و پس از آن روسیه هستند. او در مناسبت‌های مختلف، پیمان‌های ۱۸۹۰م (تنباکو) و ۱۳۰۷ق و ۱۹۱۹م که میان دولت‌های ایران و بریتانیا امضاء شد؛ ولی هر سه در برابر ایستادگی ملت ایران به شکست انجامید و پیمان‌های ۱۹۰۷م و ۱۹۱۵م که در نبود ایران، میان دو دولت انگلیس و روسیه، بسته شد و ایران را به مناطق نفوذ آن دو کشور تقسیم نمود را به‌عنوان نمونه‌های آشکار این جهان‌خواری علیه ایران معرفی می‌کند.

مدرس به روشنی بر تهدیدبودن سلطه‌جویی قدرت‌های بزرگ تأکید می‌کند و دو مرجع مهم امنیت، یعنی اسلام و استقلال را آماج این تهدید می‌داند. او می‌نویسد: «یک امتیازی که مقدمه تهدید استقلال ایران و اسلامیت آن بود در زمان ناصرالدین شاه و در اثر جهالت رجال آن روز یا سیاست‌ندانی شاه آن روز به ما تحمیل شد و برای آن چهار کرور رشوه به رجال ایران دادند؛ تا در ۲۸ رجب ۱۳۰۷ به امضاء رسید و انگلیسی‌ها هم دسته‌دسته وارد ایران شدند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۴).

انگیزه اصلی مبارزه نفس‌گیر مدرس با رضاخان نیز عاملیت رضاخان برای تحقق سلطه بیگانگان است. او رضاخان را عامل انگلیس می‌داند و می‌گوید: «من در حقیقت با سیاست انگلستان که رضاخان را عامل اجرای مقاصد استعماری خود در ایران قرار داده مخالفم. من با سیاست‌هایی که آزادی و استقلال ملت ایران و جهان اسلام را تهدید می‌کند؛ مبارزه می‌کنم.» (مدرسی، ۱۳۶۶: ۱۸۱). از این‌رو، او طراح اصلی کودتای ۱۲۹۹ش را نیز انگلیس و از

این رو پایداری در برابر آن را وظیفه می‌داند و می‌گوید: «بلی ممکن بود کودتایی بشود؛ برای اصلاح مملکت، برای اصلاح حکومت ملی. زیرا ممکن است حکومت یک نواقصی پیدا کند؛ انصافاً مشروطه ما نواقص زیاد دارد و حقیقتاً این تعطیل‌هایی که اتفاق افتاد خیلی به حال حکومت ملی ما مضر بود. بسا بود یک ایرانی به تکیه ایرانی‌ها اقدام به اصلاح می‌نمود؛ البته همه وکلایی که حاضرند او را خیلی دوست می‌داشتند. اما یک کودتایی بر خلاف مجلس، بر خلاف قانون اساسی بر خلاف مایه قانون اساسی که قرآن باشد؛ خداوند می‌فرماید: لاتتخذ الیهود و النصارى اولیاء.» (مشروح مذاکرات جلسه چهارم، دوره چهارم مجلس شورای ملی) او در این سخن خود، کودتای ۱۲۹۹ش را به یهود و نصاری و تلویحا به انگلیس نسبت می‌دهد. برآیند سخن اینکه: مدرس سلطه‌جویی بیگانگان را تهدید، قدرت‌های بزرگ جهانی به‌ویژه انگلیس و روسیه را عامل این تهدید و اسلام و استقلال را آماج این تهدید می‌داند.

نفوذ فکری

تهدید دیگری که در گفتار و نوشتار مدرس بازشناسی می‌شود؛ نفوذ اندیشه‌های انحرافی است. پیکانی که آغاز آن نیمکره شمالی و آماج آن شرق، به‌ویژه جوامع اسلامی است. او می‌نویسد: «در شاهنامه دو خطر بزرگ جامعه را تهدید می‌کند. یکی سلاطین جور داخلی و دیگر تجاوز و بی‌فرهنگی همسایگان مرزهای شمالی» (مدرسی، زمستان ۱۳۶۹: ۹۰). او سپس به دگرگونی شیوه یورش در مرزهای شمالی، از جنگ نظامی به نفوذ فکری اشاره کرده و می‌گوید: «ما با مهاجمین مرزهای شمالی خود جنگ میدانی و توپ و تفنگی داشتیم و قسمت‌هایی از خاک ما را بجای هندوستان که از ارثیه استعمار به انگلیس رسیده بود از ما گرفتند. جنگیدیم و در اثر نادانی و ناتوانی مغلوب شدیم. این حرفی دیگر است. ولی از این پس جنگ ما با این قوم هیچ‌گاه جنگ رویارویی نیست؛ جنگ عقیدتی است.» (مدرسی، زمستان ۱۳۶۹: ۹۰).

مدرس بر بازخوانی تاریخ و واکاوی جریان‌های نفوذ که آموزه‌های اسلامی را نشانه رفته‌اند؛ سفارش می‌کند و می‌نویسد: «تاریخی که به نسل آینده بفهماند: این بابی، این وهابی، این فرّقی گذشته و لابد آینده از کجا آمده‌اند؟ و چگونه پیدا شده‌اند؟ و کجای اسلام را نفهمیده‌اند؟ و کجای ایران را باید مواظب بود و تبلیغ نمود و آگاهی داد تا مدعی خدایی و پیغمبری و امام زمانی پیدا نشود؟» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۷۷).

مدرس ریشه جریان‌های فکری انحرافی را در اردوگاه بیگانگان می‌بیند و عامل این تهدید را نیز دولت‌های سلطه‌جو می‌داند و این سؤال را مطرح می‌کند که چرا این جریان‌های انحرافی در مناطق دسترس بیگانگان رشد کرده‌اند؟ او می‌نویسد: «مهم است که هرچه امام زمان و مدعی مهدویت پیدا شده از نواحی مرزی این کشور و یا کشورهای مسلمان‌نشین است. یعنی آنجایی که دشمنان اسلام به راحتی نفوذ داشته و دسترسی به گمراه‌نمودن فرد یا افرادی جاه‌طلب یا جاهل داشته‌اند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۷۷).

مدرس دو رویکرد کلان نفوذ اندیشه‌های انحرافی را معرفی می‌کند و می‌گوید: «حالا هم مواجهیم با همان نوع سیاست (سلطه‌جویانه) منتهی با درنظر گرفتن دو شعبه «فرقه‌سازی مذهبی» و «حزب‌سازی فلسفی». بنابراین کار علمای مذهبی و ایران‌خواهان ملی ما بسیار سنگین (است). و واقعا قرن ما قرن جنگ‌های روح‌کش و عقیده و مسلک‌هاست. قرن جنگ قلم و تفکر است. زنده‌نمودن تفکر اسلامی که مولا علی^{علیه‌السلام} شارح و عامل آن بوده از حیاتی‌ترین وظایف منورالفکرهای ماست (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۹).

آن‌گاه مدرس، در رویکرد فرقه‌سازی مذهبی، داستان زنده‌شدن دوباره فرقه اسماعیلیه در دوران قاجار، که با برنامه‌ریزی انگلیس و کارگزاری آقاخان محلاتی انجام پذیرفت؛ را یادآور می‌شود. او در این داستان تلخ به رویدادهایی می‌پردازد که غیرطبیعی و دسیسه آمیزبودن حرکت آقاخان و نقش بیگانگان در فرقه‌سازی مذهبی برای مسلمانان را آشکار می‌سازد. او می‌نویسد: «در فتنه آقاخان محلاتی که در کرمان مبعوث به جانشینی امامت و ولایت شد! و سپاهی از تهران برای تعقیب او رفت؛ در راه بند پوتین ۴۸ نفر از سواران سپاه ظفرنشان شاهنشاه غازی! (کنایه از محمدشاه که خمودترین شاه قاجار بود؛ ولی لقب غازی یعنی جنگجو داشت) پاره شد و فوری برای آنان دستور تهیه بند اُرسی صادر و به مرحله اجرا درآمد. لیکن تا این بند پوتین‌ها بسته شد؛ حضرت آقاخان خود را به خارج از مرز ایران (سرزمین هند، که مستعمره انگلیس بود) رسانید و پیروان آماده و حاضرالذهن او یکباره به او گرویدند! و فرقه اسماعیلیه که در سیر زمان داشت آخرین نفس‌ها را می‌کشید؛ تجدید حیات نمود و در سراسر ممالک اروپا و فردا در ینگه دنیا هم دارای دفتر و دستک تبلیغات و تشکیلات شد؛ یا خواهد شد. بایی، بهایی، ازلی و وهابی هم به همین قیاس.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۷۷).

پیش‌بینی دقیق مدرس درباره برپایی پایگاه‌های تبلیغی فرقه‌های انحرافی در اروپا و آمریکا، که کم‌کم در دهه‌های بعد و تا امروز روی داده است؛ عجیب و نشانگر هوشمندی انکارناپذیر مدرس است.

در رویکرد دوم، مدرس کمونیسم را «حزب‌سازی فلسفی» غرب علیه اسلام می‌داند. او انگیزه حزب‌سازی فلسفی را دگرسانی فرهنگی و شیوه جدید نیمکره شمالی برای نفوذ در جهان اسلام دانسته و بر این باور است که چهره‌های رنگ، رنگ کمونیسم برای بیش از یک قرن بلای جان جهان اسلام خواهد بود.

او می‌نویسد: «صیانت تاریخ ما، دین ما، ملیت ما، قوانین ما، معیشت فردی و اجتماعی ما را اگر از دست ما خارج کردند و خود متولی آن شدند؛ هر روز چیزی به آن می‌افزایند؛ یا از آن کم می‌کنند و ما گیج و منگ، نمی‌دانیم دنبال چه بدویم. سال‌ها قبل که من به مکتب می‌رفتم و هنوز چاپ، نه سنگی و نه سربی در حد وفور فعلی نبود؛ یک قرآن خطی داشتم؛ هر کلمه را که یاد نمی‌گرفتم؛ انگشتم را خیلی راحت به زبانم می‌زدم و روی آن کلمه می‌کشیدم. آن کلمه طبعاً سیاه و یا اصولاً و فروعا پاک می‌شد. موقعی که در خدمت استاد می‌رفتم و می‌خواستم بخوانم؛ آن کلمه را که یاد نگرفته بودم؛ می‌گفتم: جناب آخوند پاک شده است. یکی دو سال طول نکشید که در قرآن من کلمات تعقلون، تعلمون، تفعلون (و اولوالالباب پاک شده بود و قرآن خطی من کتابی شده بود که در آن نه عقل بود و نه علم و نه عمل و از صاحبان عقل و علم و عمل هم ذکری به میان نمی‌آمد.

اصول و ارکان زندگی مذهبی، سیاسی (و اجتماعی ما هم درست مثل قرآن خطی من شد. با این تفاوت که من کلمه‌ای را یاد نگرفته و پاک کرده بودم (و بجای آن کلمه‌ای نگذاشته بودم؛ ولی متولیان امور دنیوی و اخروی ما کلمات را پاک کرده و بجای آن آنچه دل‌شان می‌خواسته نویسانده‌اند؛ تا به جایی که تاریخ ما آورندگان عقاید دهری و بلشویکی را از درون مرزهای شمالی ما، مجاهدین و آزادیخواهان و یاوران جان‌نثار مشروطه خواندند؛ که با دست و دل بازی، خانه و زندگی‌شان را گذاشتند و برای آزادی ملت ایران آمدند.

چون از این دوره تاریخ ما کلمه‌های تعقلون، تعلمون، تفعلون (و یا اولوالالباب با سرانگشت به زبان زده اساتید فن پاک شده بود؛ نتوانستیم بفهمیم که این دایه‌های دلسوزتر از مادر، چه نوزاد شروری را آورده و در میان نواحی شمالی و شمال غربی ما ول کرده است. اگر محقق با انصاف و تیزبینی بررسی کند؛ مرام یا عقیده یا مسلک سیاسی بلشویکی یا منشویکی یا اینها را

در همان زمان خواهد یافت که وارد ایران شد که به قول مورخان ما مجاهدین قفقازی دسته‌دسته به نام آزادی‌خواهی وارد ایران شدند و ما هم چنان شیفته شجاعت و افکار آنان شدیم که فکر کردیم اینان مهاجرین‌اند که از مکه وارد مدینه شده‌اند. یک بررسی کوچک و یک تعقل کوچک نکردیم که با این تیر و تفنگ و آذوقه که به نام مبارزه با استبداد برای ما آورده‌اند؛ چاشنی و هدف اصلی را پیدا کنیم.

مراننامهٔ تمام جنبش‌هایی که در شمال ایران و نواحی آذربایجان ایجاد شد و کم هم نبود؛ اگر بررسی کنیم موادی یکرنگ و یک‌بو و یک‌سو دارد که چون «وبا» همراه این فداییان به داخل مرز ما آمده است و تا یک قرن و نیم دیگر مزاحم مال و حال و کار ماست. وقتی هم که بزرگ‌تر شد؛ یک اسم کت و گنده برایش گذاشته می‌شود و سجل احوالش را هم به اندازه همه کتاب‌هایی که در کتابخانه‌های مراکز اسلامی ماست می‌نویسند و شجره‌نامهٔ سید بودن این طفل شرور را همچنان با دقت می‌کارند که ریشه اصلی آن شاید به مولا^{علیه‌السلام} برسد و اگر دو عقیده پیدا شود؛ یکی هم به مزدک می‌رسد که هر دو طایفهٔ ولایات ما (یعنی مذهبی‌ها و ملی‌گراها) این کودک را مشروع و از خود بدانند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۰).

جنگ

جنگ تهدیدی است که در اندیشهٔ امنیتی مدرس، آدمی و زیستگاهش را همزمان آماج خود قرار می‌دهد. او ویرانی طبیعت در جنگ‌ها را همانند «پیامبرکشی» می‌داند و از «فساد و بی‌اخلاقی» پیامد جنگ، بیش از زیان‌های جانی آن نگران است. این دو نکته دریافت اندیشهٔ نوگرایی مدرس است.

او می‌نویسد: «خداوند پیامبران را به‌عنوان ارشاد و راهنمایی انسان‌ها فرستاده تا مسیر زندگی را گم نکنند؛ همین وظیفه را که طبیعت به عهده دارد؛ ولی کمتر کسی زبان این مخلوق در کل پیامبر را می‌شناسد. کدام جزئی از طبیعت است که ما را برای شناختن آفرینندهٔ هستی آگاه نسازد؟ و کدام نمایی از آن است که درس زندگی کردن را به ما نیاموزد؟ جای تأسف است که انسان پیامبرکشی را، حالا در اثر جنگ به طبیعت‌کشی تبدیل نموده (است). جنگ و تجاوز نه تنها اخلاق مردم را در امور، به فساد و تباهی می‌کشد؛ بلکه طبیعت را هم که منشاء زندگی‌هاست؛ تباه و نابود می‌کند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۸).

مدرس صلح را سرآغاز موفقیت‌ها و جنگ را مایهٔ همهٔ زشتی‌ها می‌شمارد. او می‌نویسد: «جامعه در پناه صلح و آرامش، پیروزی‌های بزرگی را بدست می‌آورد؛ که در نتیجهٔ جنگ نابود

می‌شود. کلیه عوامل فساد اخلاق، از کار افتادن نیروهای فعال و خلاق، از هم گسیختگی شیرازه حیات جامعه و فقر و جهل اجتماعی، نشانی از پیدایش جنگ‌هاست.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۶).
مدرس دوری‌گزیدن از جنگ را اگر چه دشوار ولی شدنی می‌داند. او ریشه جنگ‌ها را طمع و کینه دانسته و می‌گوید: «لولا مطامع والاحقاد لاتسفک دماءالاف الانسان» (مدرسی، پاییز ۱۳۶۹: ۱۰۰) و آگاهی جامعه، به‌ویژه تاریخ‌دانی را دست‌مایه گریز از رخداد ناگوار جنگ می‌داند؛ با آنکه به خوبی از نیرنگ دشمنان آگاه است.

او می‌نویسد: «تاریخ با بیان این فجایع هیچ‌گاه نمی‌تواند برای انسان تسلی‌خاطر باشد؛ جز اینکه بیاض عبرتش بدانیم. تا این اندازه که نگذاریم دیگران به خانه ما وارد شوند و حافظ سلامت و امنیت حریم زندگی خود باشیم؛ تاریخ را خوب و صحیح و سالم نوشته‌ایم. اگر خانه و کاشانه دیگران را محترم شمردیم؛ آنان هم محیط زندگی ما را محترم می‌شمارند. همسایگان ما یک تزار و دو امپراتور (بریتانیا و عثمانی) است، هر سه هم چشم طمع به خانه ما دارند. در جنگ و خشونت یک لقمه لذیذ آنان می‌شویم؛ ولی با اخلاق و حسن برخورد، که لازمه آن تدبیر و حسن سیاست است؛ باید خود را حفظ کنیم. همسایه ما در کنار خانه‌مان شرور، متجاوز و طمع‌کار است؛ باید شب و روز بیدار باشیم و خانه خود را مواظبت کنیم؛ با حسن سلوک و دقت عمل و عقل و تدبیر.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۶).

مدرس بر پایه خاستگاه فکری‌اش آغاز جنگ را ناپسند می‌شمرد و می‌نویسد: «بزرگان دین ما گفته‌اند تا به شما حمله نکنند، حتی به دشمن حمله نکنید. آغازگر جنگ شما نباشید. جنگ بد است.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۶). همچنین می‌نویسد: «جز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و‌آله و امام معصوم علیه السلام هیچکس صلاحیت ندارد اذن جنگ (ابتدایی) بدهد.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۰).

اما او همان اندازه که در نکوهش جنگ می‌گوید و شاید بیش از آن، بر بایستگی دفاع تأکید می‌ورزد و می‌گوید: «در زمان غیبت ما عقیده به جهاد نداریم؛ یعنی حمله به غیر نمی‌کنیم. اما هر کس به ما حمله کند؛ همان قسم که بر هر مکلفی نماز واجب است؛ واجب هم هست که دفاع کند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۴۰، دوره پنجم مجلس شورای ملی). و در جای دیگر می‌گوید: «ما می‌خواهیم مملکت‌مان و دیارمان قوی بشود. کاری هم به کسی نداریم. اما اگر کسی کار به ما داشته باشد؛ بتوانیم در نرویم. این مقصود اصلی است.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۴۰، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس جنگ را واقعیتی می‌داند که خواه ناخواه به ملت‌هایی هم که خواهان آن نیستند تحمیل می‌شود و می‌نویسد: «جنگ فاجعه بزرگی است که ما برای دفاع از حرمت و اعتقادات خود، گاهی مجبوریم آن را بپذیریم.» (مدرسی، پاییز ۱۳۶۹: ۱۰۰).

بنابراین باور دارد که هر ملتی باید خود را برای چنین شرایطی آماده نگه دارد و از کیان خود در برابر دشمن متجاوز دفاع نماید و افسوس می‌خورد که: «دستی که فرمان مالک را می‌نویسد، به حکم اجبار در بیابان‌ها دسته شمشیر را می‌فشرد. این خلاف طبع و خلقت جدم بود. او قادر بود عظمت و رحمت اسلام را با زبان و قلم در جهان پراکنده کند.» (مدرسی، ۱۳۶۸: ۸۳).

ستم

ستم مفهوم دیگری است که در اندیشه امنیت‌ی مدرس، سکه‌ای دو روست. یک روی آن ستمگری است که بر پایه تعریف پیش‌گفته تهدید شمرده می‌شود و روی دیگر آن ستم‌پذیری است که کاستی درونی است و آسیب‌پذیری قلمداد می‌شود. چون ستم مفهومی بینابینی است؛ باید ستمگر و ستم‌پذیری وجود داشته باشد تا ستمی روی دهد.

در باور مدرس ستم ستمگران همواره هراس در دل انسان‌ها انداخته و امنیت آنها را آشفته است؛ ولی تاریخ‌نویسان چون مزدور قدرتمندان بوده‌اند؛ آن را نادیده انگاشته‌اند. او می‌نویسد: «باید تاریخ همه سرزمین‌های تاریخ‌دار را بازنویسی کرد. کمتر سرزمینی است که لایه ضخیمی از گوشت و استخوان انسانی‌هایی نداشته باشد که تاریخ نمی‌فهمیده‌اند؛ ولی قربانی تاریخ‌سازان خون‌آشام گشته‌اند. آن روزها که کودک بودیم؛ قبرستانی را ویران می‌کردند؛ صدها جمجمه از خاک بیرون می‌افتاد؛ که میخی بزرگ که در ولایت ما میخ طویله می‌گویند؛ در آن کوبیده شده بود. هیچ سند و کاغذی هم در دست نیست که معلوم کند گناه اینها چه بوده و به چه جرمی چنین مجازاتی درباره‌شان معمول گشته است. در حالی که برای قلیان کشیدن و نکشیدن فلان سلطان، صدها نقش و شعر و سند بجای مانده است. تاریخ سجل زورگویان و ظالمان است؛ باید سجل احوال کسانی باشد که تاریخ را نفهمیده، می‌سازند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۲).

مدرس تهدید ستم را همیشگی و همه‌جایی و فقط نمود آن را گوناگون می‌داند. بنابراین باور دارد که باید همواره و در هر جامعه‌ای نگرانی از ستمگری و ستم‌پذیری را داشت. او می‌نویسد: «در زمان لویی‌ها، در سینه و قلب اروپا مردم را قتل‌عام می‌کردند. زیر پایشان آتش می‌افروختند. تاراج اموال مردم، کاری عادی و روزمره بود. افراد را به جرم مخفی نمودن طلاهای خود از شست پا آویزان می‌کردند. در جنگ‌های تن به تن یکدیگر را می‌کشتند. خیانت و

جنایت از رویدادهای عادی بود. با آهن گداخته روی تن و پیشانی انسان‌ها علامت می‌گذاشتند؛ و عجب که صوامع کوچک‌ترین اعتراضی نسبت به این وحشی‌گری و توهین به مقام انسانی نداشتند! همه اینها وجود داشت و در کنارش علم و صنعت و تمدن پیش می‌رفت. هیچ جامعه‌ای حق ندارد خود را میرا از تجاوز به حقوق انسانی بداند. چنگیز و تیمور در همه اعصار و قرون، در همه جا وجود دارد؛ تنها لباس و رنگ پوست و زبان آنها با هم فرق می‌کند. چنگیزهای اروپا به مراتب از چنگیز آسیا وحشی‌تر و خطرناک‌تر بوده‌اند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۱).

مدرس ستم را از هر کس که سربزند، ناپسند می‌انگارد و تفاوتی میان خودی و دیگری نمی‌گذارد. او برآنست که اهداف والا ستم را توجیه نمی‌کند و رفتار ستمگرانه کمکی برای دستیابی به هدف‌های مقدس نخواهد بود. او می‌نویسد: «اگر ترکان عثمانی به نام اسلام، مسیحیان را به اسارت نمی‌گرفتند و در بازارها به صورت برده نمی‌فروختند؛ رونق اسلام فراگیرتر می‌شد. ولی با این همه، باز هم از مسیحیان که تمام ساکنان افریقا را مانند حیوانات شکار نمودند و با کمال شقاوت و ظلم، آنان را می‌کشتند و می‌فروختند؛ می‌توانستند بهتر باشند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۱).

مدرس «سرشت» ستم استعمار خارجی و استبداد داخلی را یکی، «کارکرد» آنها را مکمل یکدیگر و «پیامد» هر دو را تباهی کشور می‌داند و می‌نویسد: «روز ششم ذی‌قعدة ۱۳۲۴ق، در اولین جلسه انجمن ملی اصفهان که اغلب علما و ظل‌السلطان (حاکم ستم پیشه اصفهان) هم بود؛... گفتم: این کاخ پایه شکسته و این باغ بی‌حاصل چه به درد می‌خورد؟ جز اینکه مستلزم مخارج سنگین برای تعمیر و نگهداری آن باشد. ولی اگر همتی در کار باشد که اینجا را آباد کند؛ دارالعلم کند؛ موزه اشیاء کند؛ باغ تفرج و سیاحت کند؛ یا محل مطالعه و تحقیق کند؛ اینجا آباد می‌شود. درآمد هم پیدا می‌کند. آن وقت شما می‌آیید و ادعای مالکیت می‌کنید و حاصلش را می‌بلعید.

شاهزاده ظل‌السلطان هم (در) بادیه‌های اطراف اصفهان و زمین‌های پر درآمد همین کار را کرده‌اند. مردم آمده‌اند آنجا را آباد کرده‌اند؛ به محصول نشانده‌اند و ایشان با یک فوج سرباز و یک کاغذ تیول از شاه‌بابا آنجا را تصاحب کرده و محصول آن را به نام سهم‌الاریاب یا سهام‌المالک یا حق تیول می‌برند؛ بدون اینکه یک پاپاسی خرج آن کنند. عقل دول قدرتمند که کمتر از عقل حضرت والا نیست؛ آنها هم با کشورها چنین خواهند کرد. شما بدانید استعمار در

حال، دیگر ارخالق نمی‌پوشد؛ لباس نو، رنگین و فکل دارد. برای این جریان نوآمده باید سیاستی و تدبیری اندیشید. شاهزاده اگر به امید اینجا آمده که او را این انجمن به سلطنت برساند؛ فکر بیهوده‌ای است و اگر واقعاً این طوری که وانمود می‌کنند؛ علاقمندند به درد مردم برسند؛ باید همه اینها را که از مردم گرفته‌اند به آنها بازگردانند و این همه قشون را که دور خود جمع کرده و موجب آزار مردم‌اند؛ رهایشان کنند؛ تا بروند به کار کشاورزی و دامداری برسند. این تفنگ‌ها را هم بدهند به کسانی که می‌خواهند با زورگویان بجنگند. سلطنت را از همین‌جا شروع کنند. آن وقت خود مردم او را به سلطنت می‌رسانند. اینجا معلوم نیست می‌خواهید چه کنید و چه برنامه‌ای دارید؟

من از این جلسه این جوری می‌فهمم، حضرات علما هم همین عقیده را دارند، همه می‌گویند: شاهزاده ظل‌السلطان به همه ستم می‌کند؛ بسیار خوب همه باید به او ستم کنند؛ چه مانعی دارد. ستم یک تن به آحاد مردم، جرم و مجازات دارد؛ مجازاتش هم این است که آحاد مردم به این فرد که می‌خواهد حاکم و فرمانروا باشد؛ بگویند ما نمی‌خواهیم تو فرمانروای ما باشی! سیاست امروز و فردا ایجاب می‌کند که ما زمین بایر و ده خراب خود را نگه داریم و بعد آن را آباد کنیم. حاکم مستبد، مردم را از همین خرابه‌ها هم با ستم خود بیرون می‌کند. مردم هم به جاهای دیگری می‌روند. سرزمین که خالی از نیروی کار و فعالیت و جوش و خروش زندگی شد؛ تصاحبش آسان است و بردن منافعش هم آسان‌تر.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۲).

مدرس ستم‌پذیری را، به‌مثابه یک آسیب‌پذیری بستر تحقق ظلم و بر خلاف طبیعت آدمی می‌داند و می‌نویسد: «طبیعت و عقل بشر برای تعظیم و تسلیم خلق نشده است؛ اگر زانوها خم می‌شوند؛ مسلماً از عقل سرپیچی کرده‌اند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۰).

نادانی

نادانی در نظر مدرس، مهم‌ترین آسیب‌پذیری هر جامعه، از جمله امت اسلامی و مردم ایران است. او که مردم را آغازگر هر جنبش بهبودگرایانه می‌شناسد؛ هر حرکتی را بدون آگاهی عمومی، بیهوده و حتی زیانبار می‌داند و برآنست که اگر مردم جاهل را به هر شیوه از چاهی بیرون آورید؛ آنها دوباره خود را به منجلاب دیگری گرفتار می‌کنند. او می‌گوید: «ملتی که جاهل و ناآگاه است و به حقوق اجتماعی خودشناختی ندارد؛ با هر انقلاب و جنگی از سلطه آزادش کنی؛ باز اندک زمانی دیگر، به‌خاطر جهلی که نسبت به وضعیت زمان دارد؛ خود را به

زیر سلطه می‌کشد. کودکی که از تاریکی می‌ترسد؛ خود را در پناه هر راهگذری قرار می‌دهد.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۶).

مدرس نادانی را سبب از چاله به چاه افتادن مردم ایران، در جنبش مشروطه می‌داند. او با آنکه همواره در پی آن بود که از دستاوردهای مشروطه، بیشترین بهره‌برداری را در راه مبارزه با استعمار و استبداد داشته باشد؛ ولی بر این باور است که در انقلاب مشروطه، که او از آن به «مشروطه نرسیده» یاد می‌کند؛ همین پیش‌آمد رخ نموده است و نادانی ملت آنها را از چاله استبداد به چاه بلشویک‌ها انداخته است.

او می‌نویسد: «بالاخره حکومت استبدادی ما می‌بایستی مشروطه می‌شد. این مشروطه وضعی ملقمه‌گونه پیدا کرده بود. افکار تربیت‌یافتگان جمعیت همت نریمانوف، از ارمنی چرکسی و اجزای کمیته‌های دیگر، بالغ بر ۵ تا ۶ هزار نفر بودند؛ قاطی آن می‌گشت. ایرانیان کم‌سواد یا باسواد قفقازی یا ساکن باکو و غیره، خودشان دارای انواع فکرهای دیگری بودند؛ اینها همه به کمک مشروطه‌خواهی آمده و چون مردمان حرافی بودند و همه جا با نام مجاهدین و فداییان نامیده می‌شدند؛ خود را جلو می‌انداختند و به اصطلاح پیشتاز معرکه بودند.

این فرقه‌ها آن قدر گفتند و نوشتند که مسیر مشروطه را تغییر دادند و از همان اول دوگانگی به‌وجود آوردند و گرنه مشروطه ایران که خیری بود که از بیگانه دشمنی می‌رسید؛ مردم هم سخت چسبیده بودند و راه اجرای آن را به قوانین اسلامی متصل کرده بودند. دیگر لزومی نداشت دو دستگی شود و یکی مشروعه بخواند و دیگری نخواهد. اینها همه و گرفتاری‌های بعدی ما از نتایج شیوع و ظهور همین عقاید فاسده بود و ما هم آن روزها نتوانستیم یا نخواستیم جلوی این آب زیرکاه را بگیریم. (مدرسی، زمستان ۱۳۶۹: ۹۱).

مدرس در داستان مشروطه، حتی بزرگان را هم گرفتار دیو نادانی می‌داند و می‌نویسد: «در همان روزها که صحنه مسخره‌انگیز و توهین‌آمیز ملاقات امیر بهادر، فرستاده محمدعلی شاه را با شیخ فضل‌الله نوری، مجتهد مسلم، منتشر کردند و دروغ و جعل بود؛ اگر علمای ما و تاریخ‌نویسان ما شوخی و مسخره نگرفته و بجای باور نمودن، ریشه‌یابی کرده بودند که اصل آن در قلب کمیته‌های بلشویکی باکو نوشته شده و با تمام قدرت برای مردم بازگو می‌کردند و قدرت‌طلبان هم شیخی مشروعه و سیدی مشروطه‌خواه نمی‌شدند؛ آن همه کشمکش و دربدری و استبداد صغیر که بالغ و کبیر هم شد (اشاره به روی کار آمدن رضاخان) به‌وجود نمی‌آمد.» (مدرسی، زمستان ۱۳۶۹: ۹۳).

از این‌رو، مدرس دانش‌آموزی در جامعه اسلامی را وظیفه‌ای همگانی و آموزش عمومی را در شمار حقوق انسانی و به عهده دولت‌ها و نیازمند برنامه‌ریزی ژرف‌نگرانه می‌داند. او کشمکش بر سر دوگانه علوم و مدارس قدیم و جدید را بی‌پایه دانسته و می‌نویسد: «استعداد آموختن و فضیلت‌های متعالی انسان در وجود همه‌کس به ودیعت نهاده شده؛ باید این استعدادها را شناخت و به‌کار گرفت. جامعه باید بداند در هر زمینه‌ای به چه علمی و چه تعدادی نیازمند است و طبق نیاز خود جوانان خود را تربیت کند. اینکه ما راه‌ها را برای آموختن محدود کنیم و تنها برای افرادی معین میدان تعلم را باز گذاریم؛ به حقوق انسانی در جامعه اسلامی ستم کرده‌ایم. دولت‌ها مسئول فراهم‌نمودن وسایل کلی تعلم فرزندان جامعه‌اند؛ چون آنان را برای حفظ موقعیت و اجرای برنامه‌های خود به خدمت می‌گیرند.

کلیه برنامه‌های علمی که امروز در دارالعلم و مراکز علمی جهان تدریس می‌شود؛ باید در مدارس قدیم و جدید ما هماهنگ تدریس شود. می‌گویند مدارس و علوم قدیمه یا عتیقه و مدارس جدید! این جدانمودن در حقیقت پاره‌پاره نمودن ریسمان علم است؛ که همه را به یک نقطه مشخص می‌رساند و آن از میان برداشتن جهل و در نتیجه فقر است. بزرگ‌ترین بلای جوامع بشری هم همین فقر و جهل است. حالا دعوی ما بر سر این است که علوم جدید و مدارس جدید اشاعه کفر است و بدین‌وسیله نفی علم می‌کنیم که فراگیری آن در دین ما صریحاً مورد تأکید قرار گرفته. طلاب علوم مدارس عتیقه و محصلین مدارس جدیده باید همه علوم را بخوانند. طلبه و آخوند ما اگر چند زبان خارجی را بلد نباشد علمش ناقص است. من هم می‌دانم علم ناقص است. زبان عربی زبان قرآن و دین من است؛ زبان اعتقادی من است؛ باید بلد باشم. حسرت می‌خورم که چرا یکی دو زبان خارجی را تحصیل نکردم. علم ناقص است باید بفهمم آنها چه می‌گویند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۹).

سستی

مدرس سستی و تنبلی را آسیب‌پذیری دیگری می‌داند که تهدیدها را علیه امنیت امت اسلامی و ملت ایران برمی‌انگیزد و بستر رخ‌دادن آنها را فراهم می‌سازد. او مانند همیشه اندیشه‌اش را در چارچوب داستانی ساده، چنین بازگو می‌کند: «وقتی طفل پنج یا شش ساله بودم؛ برای بازی با اطفال ده می‌رفتیم در میدان جلو دروازه؛ که اتاقکی به نام قرشگاه داشت. کشاورزان از صحرا برمی‌گشتند؛ و الاغ‌های خود را آب می‌دادند. ما بچه‌ها برای سوارشدن آنها هجوم می‌آوردیم. الاغ‌هایی که چموش و سرکش بودند؛ نمی‌گذاشتند ما سوارشان شویم؛ ولی

بعضی الاغ‌ها هن (بی‌حال) بودند و ما چند پشته سوارشان می‌شدیم. گاهی می‌اندیشم ممالک اسلامی، مخصوصاً ایران، هم مانند همان الاغ‌های هن شده است. دول بیگانه چند پشته سوار شده‌اند و صاحبی هم ندارد که این استعمارچیان را از گرده بدبختان پیاده کند. من تصمیم گرفتم حداقل فریاد زخم که اینان به زور سوار مردم شده‌اند. خطراتش را هم احساس می‌کردم. حتی می‌دانم برایم چه پیش خواهد آمد.» (مدرسی، ۱۳۶۸: ۹۲).

و در جای دیگر دستاورد واکاوی‌اش دربارهٔ استعمار هند توسط انگلیس را چنین بیان می‌دارد: «هند زمانی از دست رفت که از لحاظ اقتصادی به زانو درآمد و امپراطوری انگلیس دو چیز را با تأسیس شرکت تجارتي از آن گرفت: اول «مالش» را و دوم «حالش» را و هند شد قلمرو انگلیس.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۸).

در نگاه مدرس این سستی و کاهلی آن هنگام زیان بارتر می‌شود که دامن برگزیدگان جامعه را می‌گیرد. او می‌نویسد: «در اصفهان بعضی از اساتید سابقم هنوز حیات داشتند؛ تحسینم می‌کردند؛ ولی در عمل یاریم نمی‌نمودند. حق هم داشتند؛ چون روزگاری دراز را به گوشه‌گیری و درس و عبادت گذرانده و لذت آرامش را چشیده بودند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۴).

از سوی دیگر، مدرس پا به کار بودن مردم را مایهٔ ناکامی تهدیدها قلمداد می‌کند. او نمونه‌هایی از سستی‌نکردن مردم می‌آورد و اینکه چگونه هدف‌های میهنی، با به خاک‌مالیدن بینی بیگانگان پیش می‌رود. او می‌نویسد: «در جریان تأسیس بانک ملی، در بسیاری از شهرهای کوچک، زنها برای خرید سهام شرکت، زیورآلات خود را از سر و گردن گشودند و در همان زمان رجال جهان دیدهٔ گیتی‌شناس گفتند: چشم بد دور. محال است مستعمره‌جویان اجازه بدهند چنین حال و احساسات و چنین ایمانی در یک ملت شرقی رشد و نمو نماید.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۹).

از این‌رو مدرس اصلاح حال مردم را وظیفهٔ خویش می‌شمارد و می‌نویسد: «روزها بعد از درس، به انجمن ولایتی می‌رفتم و علما و مردم جمع می‌شدند و در زمینه‌های مذهبی صحبت می‌کردند. گاهی صحبت‌ها بیهوده و بی‌حاصل بود. برای این مجالس برنامه‌ای تعیین شد؛ مسائل مذهبی و مسائل اجتماعی - سیاسی. اکثر وقت را برای بحث و تبادل نظر دربارهٔ اداره امور و اصلاح حال و کار مردم گذاشتیم. تمام کوشش ما این بود که جامعه، حقوق قانونی - اجتماعی و سیاسی خود را بشناسد. سیاست بد را از سیاست خوب تمیز دهد.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۲).

منابع بخش پنجم

- ۱- بوزان، باری (۱۳۷۸) مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲- حسینی، حسین و جمعی از نویسندگان (۱۳۸۵) مدیریت بحران. تهران: ناجا.
- ۳- مدرسی، علی (۱۳۶۶) مدرس، جلد اول. تهران: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران.
- ۴- مدرسی، علی (۱۳۶۸)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۶۴۲>
- ۵- مدرسی، علی (۱۳۶۹)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۷۲۸>
- ۶- مدرسی، علی (زمستان ۱۳۶۹)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۷۴۶>
- ۷- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، قابل دسترس در:
<https://www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat>

بخش ششم
پدیدآوری، پاسداشت، ارتقاء امنیت و ترمیم آسیب‌ها
در اندیشه امنیتی مدرس

امنیت‌سازی

شاخه کاربردی پژوهش‌های امنیتی به چگونگی «پدیدآوری»، «پاسداشت» و «ارتقاء» امنیت و «ترمیم» آسیب‌های امنیتی می‌پردازد؛ که ما در این نوشتار برای کوتاهی سخن از آن به «امنیت‌سازی» یاد می‌کنیم. روشن است که بنیاد پژوهش‌های کاربردی امنیتی، بر پژوهش‌های شناختی است که با رویکردی فلسفی و نظری به چیستی و چرایی امنیت می‌پردازد و بخش‌های پیشین این کتاب نیز بیشتر آن را در بر می‌گرفت.

مدرس بر پایه خاستگاه دینی‌اش بر این باور است که چارچوب کلان اداره امور جامعه در زمینه‌های گوناگون، مانند امنیت را دین اسلام تعیین کرده است؛ که باید با اجتهاد عالمان دینی بدست آید. اما فروع آن عقلی است و به فراخور زمان و مکان، باید تولید شود. او می‌نویسد: «فلسفه، ماهیت و اصول قوانین به واسطه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌و‌آله رسیده؛ آنچه باید درباره آن اندیشه و بحث شود، مواد اجرای آن ماهیت و اداره امور با اعمال آن قوانین است. آنچه متعلق به اداره کردن مواد امور سیاسی مملکت است بحث و اجتهاد و انتخاب اصلح می‌خواهد. اگر اصل را به صورت ارکان بپذیریم و در فلسفه ثانی یعنی اداره امور اجتماعی و سیاسی تصمیم صحیح و عاقلانه بگیریم؛ قوانین ما مرتباً و منظمأ بدون هیچ محظوری تدوین و عملی می‌شود.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۴).

از این رو در اندیشه امنیتی مدرس نیز اصولی همچون واجب بودن دفاع بر همه مسلمانان، از دین بدست می آید؛ ولی چگونگی اجرای آن عقلی است و به شرایط بستگی دارد.

شیوه‌ها و ابزارهای پدیدآوری امنیت

شیوه‌ها و ابزارهای پدیدآوری امنیت را می‌توان در سه دسته سخت، نیمه‌سخت و نرم، بازشناخت. این دسته‌بندی بر پایه کاربرد ابزار پدیدآوری امنیت است. شیوه‌های سخت، با کاربرد ابزار زورمدارانه شناخته می‌شوند و نماد آن به‌کارگیری جنگ‌افزار است. شیوه‌های نیمه‌سخت، را با ویژگی وادارکردن باز می‌شناسیم و نماد آن وضع و پیاده‌سازی قانون، مقررات و مانند آن است و سرانجام، شیوه‌های نرم با به‌کارگیری ابزار غیراجباری اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی متمایز می‌شوند.

به نظر می‌رسد، در نظریه امنیتی اسلام، امنیت دستاورد قدرت نرم، نیمه‌سخت و سخت است. از یک سو ایمان فردی و اجتماعی، وفاداری سیاسی، پذیرش حاکمیت الهی و دست آخر اجتماعی شدن قدرت، از طریق بیعت عمومی با امام، بنیادهای قدرت و امنیت به حساب می‌آیند و از سوی دیگر باید‌ها و نبایدهای حقوقی و قضایی انتظام‌بخش پیوندهای اجتماعی است و سرانجام به روشنی بر پدیدآوردن قدرت نظامی برای هراس دشمنان در آیه شریفه «واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم» (قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۶۰) سفارش می‌شود. دستورات اسلام در زمینه ایجاد قدرت ارهابی در برابر تهدیدات بیگانه در چارچوب امنیت جهان اسلام تفسیر می‌شود (دری‌نجف‌آبادی، ۱۳۷۹: ۲۸۶).

آنجا که دارد: اگر دشمن گام به سرزمین مسلمانان و مرزهای سرزمین مسلمانان بگذارد به‌گونه‌ای که از این لشگرکشی ترس بر بیضه اسلام و جامعه اسلامی حاصل شود بر مسلمانان واجب است که در برابر این لشگرکشی به هر وسیله ممکن دفاع نمایند. (امام خمینی، ۱۳۹۰: ۴۸۵).

در اندیشه امنیتی مدرس نیز که خاستگاه اسلامی دارد؛ برای امنیت‌سازی بهره‌گیری از شیوه‌ها و ابزارهای نرم، نیمه‌سخت و سخت سفارش می‌شود. این روش‌ها عبارتند از: آگاهی‌بخشی، دادگستری، تدبیر، آمادگی دفاعی و سرانجام آمیزه‌ای از بخشش، چشم‌پوشی و نادیده‌انگاری.

آگاهی‌بخشی

مدرس پیش و بیش از هر چیز آگاهی‌بخشی به مردم را پدیدآورنده امنیت می‌شمارد. او که سلطه‌جویی قدرت‌های بزرگ و استبداد وابسته به آنان را بزرگ‌ترین تهدید امنیتی می‌داند؛ آگاهی عمومی را چاره کار قلمداد می‌کند و می‌نویسد: «ملتی که جاهل و ناآگاه است و به حقوق اجتماعی خود شناختی ندارد؛ با هر انقلاب و جنگی از سلطه آزادش کنی، باز اندک زمانی دیگر به خاطر جهلی که نسبت به وضعیت زمان دارد خود را به زیر سلطه می‌کشد. کودکی که از تاریکی می‌ترسد خود را در پناه هر راهگذری قرار می‌دهد. باید ترس را از اعماق دلش زایل کرد.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۶).

سرآغاز فعالیت‌های انقلابی مدرس نیز آگاهی‌بخشی اجتماعی برای مبارزه با همین تهدیدها بوده است و او آن را این‌گونه شرح می‌دهد: «روزها بعد از درس، به انجمن ولایتی (اصفهان) می‌رفتم و علما و مردم جمع می‌شدند و در زمینه‌های مذهبی صحبت می‌کردند. گاهی صحبت‌ها بیهوده و بی‌حاصل بود. برای این مجالس برنامه‌ای تعیین شد: مسائل مذهبی و مسائل اجتماعی - سیاسی. اکثر وقت را برای بحث و تبادل نظر درباره اداره امور و اصلاح حال و کار مردم گذاشتیم. تمام کوشش ما این بود که جامعه حقوق قانونی، اجتماعی و سیاسی خود را بشناسد. سیاست بد را از سیاست خوب تمیز دهد. اینها لازم‌تر از این بود که در تکیه‌ای یا مسجدی بنشینند و بعد از شنیدن انواع غسل، به زور اشکی بر امامی که نه خودش را می‌شناسد، و نه هدفش را، توی دستمال قايم کند که روز قیامت یک عمر گناهش را با همین دو سه قطره اشک بشوید.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۲).

مدرس آسیبی که بر ملت ایران در جنبش مشروطیت وارد آمد را فاجعه و آن را پیامد ناآگاهی مردم و کاهلی برگزیدگان جامعه در آگاهسازی می‌داند و باورش این است که باید مانند داستان کربلا، همه مردم را با مشروطیت آشنا می‌کردیم؛ که نکردیم. او آنچه در مشروطه رخ نمود را این‌گونه شرح می‌دهد: «این فرقه‌ها (بلشویک‌ها) آن قدر گفتند و نوشتند که مسیر مشروطه را تغییر دادند و از همان اول دوگانگی به وجود آوردند و گرنه مشروطه ایران که خیری بود که از بیگانۀ دشمنی می‌رسید.

مردم هم سخت چسبیده بودند و راه اجرای آن را به قوانین اسلامی متصل کرده بودند. دیگر لزومی نداشت دو دستگی شود و یکی مشروعه بخواهد و دیگری نخواهد. اینها همه و گرفتاری‌های بعدی ما از نتایج شیوع و ظهور همین عقاید فاسده بود و ما هم آن روزها

نتوانستیم یا نخواستیم جلوی این آبِ زیرکانه را بگیریم. باید یکباره با این دشمن به مبارزه فرهنگی برمی‌خاستیم. فرهنگ آزادی و مشروطه‌خواهی را به جامعه می‌شناسانیدیم. همان‌طوری که در تمام ایران علی‌نهیج‌الواحد از کودک دوساله تا پیرمرد صدساله کسی نیست که واقعه کربلا را نشناسد. باید با همین وسعتِ تبلیغ دور می‌افتادیم و این غول نوظهور را مانند آل، بختک، بچه خورک به همه شهرهای و روستایی، فقیر و غنی می‌شناسانیدیم. آن وقت با شناخت مشروطه، مشروطه‌خواه می‌شدیم؛ نه مواجه با مشروطه نرسیده، که می‌دانستیم چگونه باید رسیده شود که قابل هضم باشد. به هر حال رسید و تحرکات شروع شد و باز ما ریشه آنها را نادیده گرفتیم و محمدعلی‌شاه را عامل اجرای آن شمردیم. اینجا هم استبداد روسی و آزادی‌خواهی روسی هر دو دخالت داشتند. یعنی در حقیقت بلشویک با تزارها در ایران با هم می‌جنگیدند و ملت ما که موفق شده بود و مشروطه را بدست آورده بود؛ باز دچار اختلاف بلشویک روسی با تزار روسی شد. امپراتوری (بریتانیا) هم با دلی آرام خواستار آن بود که در این میدان روسیه با شکست از ایران رخت بربندد؛ تا خود به تنهایی برنامه‌هایش را انجام دهد. همین‌طور هم شد...

در همان روزها که صحنه مسخره‌انگیز و توهین‌آمیز ملاقات امیر بهادر، فرستاده محمدعلی‌شاه را با شیخ فضل‌الله نوری مجتهد مسلم منتشر کردند و دروغ و جعل بود؛ اگر علمای ما و تاریخ‌نویسان ما شوخی و مسخره نگرفته و بجای باورنمودن، ریشه‌یابی کرده بودند؛ که اصل آن در قلب کمیته‌های بلشویکی باکو نوشته شده و با تمام قدرت برای مردم بازگو می‌کردند و قدرت‌طلبان هم، شیخی مشروعه و سیدی مشروطه‌خواه نمی‌شدند؛ آن همه کشمکش و درگیری و استبداد صغیر که بالغ و کبیر هم شد؛ به‌وجود نمی‌آمد.» (مدرسی، زمستان ۱۳۹۶: ۹۳).

مدرس مطالعه تاریخ را رویکردی برای آگاهی‌بخشی به جامعه می‌داند و چنین می‌نویسد: «علم در فرد می‌میرد، ولی در اثر انتقال آن از نسلی به نسل دیگر تکامل می‌یابد. برای همین منظور دو کار مهمی که در زمینه انتقال میراث بزرگ انسانی به آیندگان و در مرکز تدریس علوم و مدارس انجام نشده بود؛ به مورد اجرا گذاشتم. تدریس نهج‌البلاغه و تاریخ را در حوزه درس خود گنجانیدم... استنباط حرکت تاریخ از متن نهج‌البلاغه، تاریخ را از مسیر تباهی و ویرانگری جدا و به راه ساختن و پرداختن می‌کشانید. ثمره عقل و درک صحیح در این

آزمایشگاه به خوبی آشکار می‌شد و تاریخ موقعیت و جایگاه حقیقی خود را بدست می‌آورد.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۵).

مدرس با نگاهی نو به پژوهش‌های تاریخی، بر نقش مثبت آن در امنیت انسان‌ها تأکید کرده و می‌نویسد: «در نظر من نباید از تاریخ خواست که انسان در چه سالی یا زمانی با شکار زندگی می‌کرد و چه زمانی با کشاورزی و گلهداری و اعصار حجرکهنه و نو، چندهزار سال پیش بوده؛ باید از تاریخ خواست که بگوید چرا انسان از کار شکار به زراعت و از زراعت به صنعت و از زمین به دریا و از دریا به هوا و شاید از هوا به ستارگان پرداخت. این سیر برای چه پیش آمد؟ و نتایج مثبت و منفی آن چه خواهد بود؟ غار بدیل به ده و ده به شهرشدن و پیدایش تمدن در اثر این سیر نتایج تلاش منورالفکرهای جوامع انسانی بود. این منورالفکرها از آسمان آمده بودند؟ یا همان زمینی‌ها بودند؟ این معضلات را تاریخ باید برای همه بگوید. جامعه در پناه صلح و آرامش پیروزی‌های بزرگی را بدست می‌آورد که در نتیجه جنگ نابود می‌شود... تاریخ با بیان این فجایع هیچ‌گاه نمی‌تواند برای انسان تسلی‌خاطر باشد؛ جز اینکه بیاض عبرتش بدانیم. تا این اندازه که نگذاریم دیگران به خانه ما وارد شوند و حافظ سلامت و امنیت حریم زندگی خود باشیم، تاریخ را خوب و صحیح و سالم نوشته‌ایم.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۵).

رویکرد آگاهی‌بخشی، برگزیدگان فکری جامعه را، که در ادبیات مدرس، علما و منورالفکرها نامیده می‌شوند؛ در کانون فرآیند امنیت‌سازی قرار می‌دهد. مدرس از آنان می‌خواهد که زنجیرهای منافع شخصی خود را که وابسته به حفظ وضع موجود است بگسلند و مردم را با حقوق اجتماعی و سیاسی‌شان آشنا کنند؛ تا استعمار خارجی و استبداد داخلی نتوانند با فریب افکار عمومی سلطه خویش را بر آنان تحمیل نمایند. از این‌رو مدرس که خود یکی از این برگزیدگان است تا پایان عمر، دست از روشنگری بر نمی‌دارد و از هر فرصتی برای آگاهی‌بخشی مردم بهره می‌برد.

دادگستری

دادگستری که در سخن مدرس با واژگان عدالت و انصاف به فراوانی از آن یاد می‌شود؛ در اندیشه او جایگاهی آرمانی دارد. باور و پایبندی وی به این دو حقیقت، فراتر از جنبه‌های حکمرانی و حتی اجتماعی آن است و یک ارزش انسانی پایه قلمداد می‌شود. برای نمونه مدرس درباره رعایت عدل و انصاف در ساختن بناهای خیریه در زادگاهش این‌گونه می‌نویسد: «روزی که ساختن آسیاب و حمام و کاروانسرای اسفه را شروع کردم؛ قرار گذاشتم از پنج رأس الاغ و

دو قاطر و یک اسب گاری، روزی بیش از هفت ساعت کار نکشند؛ چهار ساعت صبح و سه ساعت بعداز ظهر. بار آنها هم بیش از پانزده من نباشد. هر شب به هر کدام پنجاه "ده سیر" جو همراه با علف تازه بدهند. کسی به آنها چوب نزند. درون پالان‌شان را که با پشت آنها تماس دارد؛ نمد بدوزند که نرم و گرم باشد و پوست آنها را نیازارد.» (مدرسی، پاییز ۱۳۶۹: ۱۱۱).

او سپس دربارهٔ باید‌ها و نبایدهای بهره‌برداری از آن بناها می‌نویسد: «به ملاحیدر علی تأکید کردم: از کلیه کسانی که هر سال پنج بار گندم آرد می‌کنند مطلقاً کارمزد نگیرند و درآمد آسیاب را هم پس از مخارج لازمهٔ آسیاب و مزد آسیابان به مستحقان بدهند. آسیابان به اندازه احتیاجش آرد بردارد و هر فقیری به در آسیاب آمد محروم برنگردد. حق کاروانسرداری و شترخوان موقوف به کاروان‌ها و شترداران است؛ چیزی از آنها طلب نکنند.» (مدرسی، پاییز ۱۳۶۹: ۱۱۱).

مدرس به روشنی دادگستری را امنیت‌ساز می‌داند. او دربارهٔ علت مهاجرت ایرانی‌ها که از نگرانی‌های همیشگی اوست؛ می‌گوید: «در این مسئله بنده می‌خواهم تذکر بدهم به آقایان، که ما باید سعی کنیم و سعی ما همان است که عمر عبدالعزیز به حارث گفت: حصنها بالعدل. (حارث) گفت: حصار قلعه خراب شده است؛ در بودجه من چیزی برایش منظور نشده است. گفت: حصنها بالعدل. یعنی حصار عدالت بکش تا محفوظ بمانی؛ خرج هم نخواهد. شما هم ترتیب عدالت را برای مردم درست کنید؛ کسی هجرت نمی‌کند. اگر کسی از ما هجرت نکرد عددمان زیاد است. الآن هم اگر عدالت نباشد عددمان زیاد است. هر چه هم از بیرون بیاورید اینجا از بی‌نانی می‌میرند؛ پس غرض حاصل نمی‌شود و باید یک فکری کنید اینهایی را که دارید نگاه‌داری کنید و آنها هم که رفته‌اند برگردند.» (مشروح مذاکرات جلسهٔ ۲۳، دورهٔ ششم مجلس شورای ملی).

مدرس جای پای بی‌عدالتی را در کوچ ایرانیان از میهن خود و شکل‌گیری گروهی که او آنها را مستفرنگ می‌خواند؛ به روشنی می‌بیند. کسانی که ایرانی بودن را مایه شوربختی خود دانسته و به تهدیدی برای امنیت و استقلال کشور بدل می‌شوند. او در این باره می‌گوید: «حالا باید دید این ایرانیان دور از وطن که قلبا هر ایرانی هم به وطن خود دلبستگی دارد و بدان افتخار می‌کند؛ در آن ولایت چه می‌اندیشد. این انبوه مردم دور از یار و دیار درد دارند؛ رنج دارند و به فکر می‌افتد که اگر در مملکت خودشان ستم نبود و عدالت بود و کار و امنیت بود؛ به این روز سیاه و دربدری نمی‌افتاد.

در همین حال منورالفکرهای روسی بلشویک هم به او می‌گویند: علت این بدبختی و دربدری تو دولت و پولداران و آخوندها و دین مملکت توست. تو کار می‌کنی و باید حکومت کنی؛ آنان مفت‌خور و قلچماقند و تلقین همین افکار که جاذبه هم دارد با آن تبلیغات وسیع موثر می‌افتد و این مردم وقتی به سوی وطن‌شان و خانه‌شان برمی‌گردند؛ خودشان مبلغ مسلک آنان می‌شوند. باید توجه به امور غیرطبیعی داشته باشیم که تاریخ نشان داده است هرگاه ایرانی با سرخوردگی و نارضایتی از کشور و مملکت خود بیرون رفت؛ دوری از اقارب و خانه و زندگی و محیط، رشد و نما او را بیمار و خطرناک می‌کند و با طبعی غیرمتداول و غیرطبیعی در صد تغییر اوضاع و احوال داخل مملکت خود می‌افتد و اولین مسبب فلاکت و دربدری خود را هم عوامل دین و حکومت می‌داند.

کمتر ایرانی است که به عللی از ایران بیرون رفته باشد و شاید هم مؤمن و متدین و علاقه‌مند به ایران و اسلام بوده ولی وقتی از آنجاها برگشته یا برنگشته از دشمنان سرسخت این دو عامل مهم: نگهداری و حافظ استقلال سیاسی و فرهنگی ما شده؛ همه فرنگ رفته‌ها مسلمان رفتند و مستفرنگ برگشتند. آنها هم که آنجاها ماندند به فکر کار خود افتادند و به دشمنی با فرهنگ مذهبی ما برخاستند. وقتی ستم و عدم عدالت، انسان را از خانه خود براند؛ چنان حالی به او دست می‌دهد که مشتاق است خانه خودش را با دست خویش بر سر اهل آنکه می‌پندارد او را آواره کرده‌اند؛ خراب کند. حفظ چنین خانه‌ای کار بسیار مشکل و هراس‌انگیزی است. دائم باید مواظب بود که رخنه از دیوار روح و جسم بدان نشود. با توپ و تفنگ گاهی ممکن است جلو سوراخ کردن دیوارها را گرفت؛ ولی مشبک‌نمودن روح اهالی با تیرهای نامرئی این عقاید و افکار و فرهنگ‌های متعدد کار ساده و سهلی نیست.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۵).

مدرس دادگستری در حکمرانی را تبیین و روگردانی از آن را مایه نابودی حکومت می‌داند و می‌گوید: «عدل چیست؟ انوشیروان عادل، یعنی مالیات نمی‌گرفت؟ می‌گرفت. خرج نمی‌کرد؟ می‌کرد. قشون نداشت؟ داشت. جنگ نمی‌کرد؟ می‌کرد. عدل آن است که از مورد گرفته شود و به مورد خرج شود. از همان‌هایی که گرفته می‌شود خرج همان‌ها بشود. این معنی عدل است. از ملت پولی که گرفته می‌شود به مصارفی برسد که بر نفع آن ملت باشد و هذا معنی العدل. نه معنی عدالت این است که مالیات نگیرند. داد می‌زند ضعیفه که من یک مرغ دارم یک تخم مرغ از من نگیرید. نه! یک تخم مرغ از آن ضعیفه گرفتن ظلم نیست. عدل است در صورتی که به

مصارف همان خرج کنید. صد تا تخم مرغ روی هم بگذارید یک تله بگیرید که شغال نیاید مرغ ضعیفه را ببرد. این می شود عدل.

اثبات شیئی هم نفی ماعداً نمی کند؛ مسلم است این بودجه و امثال این بودجه که گذشته بود و بعد هم که می آورید ظلم است. چه ظلمی است؟ آن ظلمی است که الملک لایبقی مع الظلم. عدل را که عرض کردم معنایش چیست: از جایش گرفتن به قدر امکان و به مصرف همانها رساندن به قدر امکان و اگر این عمل بشود هرگز به اقتصاد مملکت ضرر نمی زند. هرگز! الآن پنجاه کرور گرفته می شود اگر صد کرور از این مملکت هر ساله گرفته شود و به مصرف خودشان برسد همیشه هم منظم است؛ هم معمور است؛ هم اقتصاد محفوظ است. نقیض کل شیئی رفعه. ظلم آن است که از جای خودش گرفته نشود؛ ولو بجای خودش خرج بشود. یا از جا گرفته شود و بجای خودش خرج نشود؛ این هم ظلم است. این دو تا ظلم در دنیا زیاد است از جای خودش گرفته نمی شود بجای خودش خرج می شود؛ یعنی خرج مردم می شود. از جای خودش گرفته می شود بجای خودش خرج نمی شود. این هر دو صورت ظلم است ولیکن (اولی) ببقی الملک (است). یک ظلم است که لایبقی الملک و آن این است که گرفته بشود و خرج نشود.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۷۲، دوره ششم مجلس شورای ملی).

مدرس در برابر بهره برداری نابجا از دارایی های عمومی برآشفته می شود و می گوید: «اگر در تمام بودجه صد دینار (یک دهم ریال) خرج بیلاق باشد بنده قبول نخواهم کرد. خلق این مملکت پارسال در این گرما و بی یخی مردند و قریب به یک کرور مال ملت خرج بیلاق شد.» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۰، دوره سوم مجلس شورای ملی). او حتی جابجایی مالیات را نیز روا نمی داند و می گوید: «آنچه از اهالی مملکت گرفته می شود برای انتظام و حفظ حدود و ثغور باید خرج شود و آنچه از شهرها گرفته می شود خرج شهر بشود. البته معلوم است مخارج این شهرها نباید به شهر دیگر بدهد.» (مشروح مذاکرات جلسه ۳۱، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

مدرس درباره مالیات، کم یا زیادبودن آن را چالش فرعی می داند و عدالت در گرفتن و هزینه کردن را مهم تر می شمارد و خلاف آن را مایه خرابی؛ و می گوید: «امروزه که می خواهیم مالیات جمع کنیم باید از روی فلسفه عدل جمع بکنیم؛ که مُلک خراب نشود. (مشروح مذاکرات جلسه ۱۳۱، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس در دوره ششم مجلس شورای ملی با افزایش حقوق نمایندگان به سختی مخالفت کرد؛ این در حالی بود که دولت با این کار موافق بود و نمایندگان نیز مدرس را زیر فشار گذاشته بودند و به همین بهانه نیز یکی از نمایندگان آشکارا به او اهانت کرد. با این حال او می‌گوید: «عقیده‌ام این است که صلاح نیست حقوق وکلا اضافه شود. مقتضی هم نیست. بعضی از آقایان هم که فرمودند: مخارج ما زیاد است؛ شما کدام‌تان شنیدید که حقوق وکالت زیادتر از دویست تومان است و وکالت را قبول کردید؟ تمام‌تان در ولایات که بودید و وکیل شدید همه راه می‌بردید که حقوق وکلا دویست تومان است. حالا آمده‌اید اینجا باقی آورده‌اید؟ مگر گرانی شده است؛ تهران؟ با اینکه تصدیق دارم که شاید بین آقایان اشخاصی هستند که از خودشان مالیه ندارند و ممکن است دویست تومان هم کافی نباشد برای آنها و مخارج‌شان زیاد است؛ لیکن به قول حضرات الامتناع بالاختر فی‌الاختیار شما همه شنیدید دویست تومان بیشتر نمی‌دهند؛ آنجا قبول کردید. حالا اینجا آمده‌اید فسخ کرده‌اید؟ فسخ وقتش باقی است. پس به عقیده بنده اولاً مقتضی برای زیادکردن نیست؛ ثانیاً مانع هم هست. مقتضی که نیست مانع هم هست. (مشروح مذاکرات جلسه ۷۶، دوره ششم مجلس شورای ملی).

کاربرد قاعده الامتناع بالاختر در فقه، جایی است که «مکلفی با اختیار خویش کاری انجام دهد که به سلب اختیار از او و مضطرشدن وی منجر گردد. اصولیون بر این اعتقادند که این اضطرار با مسئول بودن او در نظر عقل و شرع منافات ندارد؛ یعنی اگر اساس و ریشه اضطرار شخص مکلف، سوءاختیار او باشد، این امر موجب معذوریت او نمی‌گردد و همچنان مسئولیت عدم انجام تکلیف خویش را بر عهده دارد.» (ویکی فقه).

مدرس خود، همین حقوق را هم که نمایندگان آن را کافی نمی‌دانستند به‌طور کامل دریافت نمی‌کرد. در یکی از صورتجلسات مجلس شورای ملی آمده است: «مبلغ نهصد و پنجاه و پنج تومان و نه هزار و ده شاهی بابت بقیه حقوق آقای آقا سیدحسن مدرس، در صندوق اداره مباشرت مجلس مانده بود که تصرف نمی‌فرمودند و در تاریخ بیست و دوم ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ حواله فرمودند توسط آقایان میرزا محمدصادق طباطبائی و حاج امین‌الضرب به‌عنوان قرض تسلیم شرکت خیریه پرورش شود و شد.» (مشروح مذاکرات جلسه دوازدهم، دوره سوم مجلس شورای ملی).

برآیند سخن اینکه: افزون بر نگاه آرمانی مدرس به دادگستری، همچون یک ارزش والای انسانی، در اندیشه امنیتی او دادگستری به‌عنوان سازوکاری امنیت‌ساز شناخته می‌شود که بار

سنگین آن بر دوش حکومت و فرمانروایان است. او بی‌عدالتی را برهم زنده‌ی بنیادهای اجتماعی و مایه نابودی کشور و حکومت می‌داند.

تدبیر

مدرس تدبیر سیاسی و هوشمندی را نیز رویکردی برای دوری‌گزیدن از تهدیدهای امنیتی می‌داند. در نگاه او تهدیدهای خارجی بسیار جدی هستند؛ ولی تدبیر را دست‌کم به‌عنوان یکی از رویکردهای روبروشدن با آنها می‌شناسد. با آنکه مدرس سلطه‌ستیز است؛ دفاع را دستور دین و آمادگی دفاعی را حکم عقل می‌داند؛ ولی برای او تدبیر سیاسی هم اهمیت ویژه دارد. او به روشنی می‌گوید: «نگه‌داشتن این زمین و تبدیل آن به کشتزار و مصون‌داشتنش از تجاوز همسایه و غیره با تدبیر و سیاست میسر است.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۰).

مدرس با آنکه دشمنان را جورپیشه، جفاکار و زورمند می‌داند، تدبیر را در شمار راه‌های برون‌رفت از چالش دشمنی‌ها دانسته و می‌نویسد: «همسایگان ما یک تزار و دو امپراتور است. هر سه هم چشم طمع به خانه ما دارند. در جنگ و خشونت یک لقمه لذیذ آنان می‌شویم. ولی با اخلاق و حسن برخورد که لازمه آن تدبیر و حسن سیاست است؛ باید خود را حفظ کنیم. همسایه ما در کنار خانه‌مان شرور، متجاوز و طمع‌کار است. باید شب و روز بیدار باشیم و خانه خود را مواظبت کنیم؛ با حسن سلوک و دقت عمل و عقل و تدبیر.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۶).

و در جای دیگر با تمثیلی، خطیربودن جایگاه کشور و نیاز به تدبیر و هوشمندی امنیتی را این‌گونه به تصویر می‌کشد: «سیاست ما ایرانی‌ها باید سیاست بز کوهی باشد... سیاست بز کوهی آن است که همیشه بین‌الطلوعین چرا می‌کند؛ که به قدری روشن باشد که علف را ببیند؛ اما به قدری روشن نباشد که صیاد او را صید کند. ما ایرانی‌ها هم باید سیاست‌مان طوری باشد که زندگی کنیم؛ اما صیاد ما را صید نکند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۱۵، دوره ششم مجلس شورای ملی).

آمادگی دفاعی

در اندیشه امنیتی مدرس، آمادگی دفاعی و به فراخور، دفاع نظامی رویکردی دیگر برای امنیت‌سازی است. رویکردی که در دسته‌بندی شیوه‌های پدیدآوردن امنیت در دسته سخت قرار می‌گیرد. مدرس ارتش را یکی از نهادهای ضروری کشور می‌داند و با آنکه ارتش در کنترل رضاخان، دشمن سرسخت اوست همواره از بهسازی و توسعه ارتش پشتیبانی می‌کند. او می‌گوید: «مملکت یعنی صاحب نظام، یعنی صاحب قوه، هر مملکتی که قوه ندارد مملکت

نیست. مثل اینکه سال‌های دراز نبود و الا آنکه یک صورت نظامی پیدا کرده است و از برکت او مملکت امنیت پیدا کرده است باید این را اصلاح کرد و تصدیق هم دارند که باید اصلاح کرد و سپس توسعه داد. (مشروح مذاکرات جلسه دوازدهم، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس با آنکه جنگ را نکوهش می‌کند و به راستی باور دارد که: «کلیه عوامل فساد اخلاق، از کار افتادن نیروهای فعال و خلاق، از هم گسیختگی شیرازه حیات جامعه و فقر و جهل اجتماعی، نشانی از پیدایش جنگ‌هاست» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۶). و جنگ آغازین در دوران غیبت امام زمان علیه‌السلام را نمی‌پذیرد و چنین می‌نویسد که: «بزرگان دین ما گفته‌اند تا به شما حمله نکنند، حتی به دشمن، حمله نکنید. آغازگر جنگ شما نباشید؛ جنگ بد است.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۰۶).

و در جای دیگر بر آن پافشاری می‌کند که: «عقیده ما در زمان غیبت دفاع است و در زمان غیبت ما عقیده به جهاد نداریم.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۴۰، دوره پنجم مجلس شورای ملی) با این وجود، دفاع را نه تنها از واجبات بلکه از ضروریات دین شمرده و منکر آن را کافر می‌داند! و می‌گوید: «هر کس به ما حمله کند همان قسم که بر هر مکلفی نماز واجب است، واجب هم هست که دفاع کند. بنا علی هذا هر مسلمانی که عقیده به نماز و خمس و زکات و حج دارد؛ باید به جهاد و دفاع عقیده داشته باشد و این عقیده هم همین طوری فایده ندارد که من عقیده داشته باشم؛ اگر دزد (به) خانه‌ام آمد در بروم؛ اینکه فایده ندارد؛ باید یاد بگیرم که در نرم. حالا اگر آقایان در اینجا تأمل دارند و می‌فرمایند که آن چند تا دیگر را باید یاد گرفت؛ اما این یکی را نباید یاد گرفت و هر وقت دشمن آمد آن وقت آدم در برود. بنده عقیده‌ام این است که هر کس صاحب این عقیده باشد منکر ضروری از ضروریات دین اسلام است؛ یعنی کافر است!» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۴۰، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

سخن مدرس درباره بایستگی دفاع، آن‌گاه برجسته‌تر می‌نماید که بدانیم این سخنان در دوران حکومت کودتاپایه رضاخان گفته شده که مدرس خود، آن را مشروع نمی‌شناسد. این نگاه مدرس با دیدگاه فقهایی چون کاشف الغطاء و میرزای قمی در عصر پادشاهی دودمان قاجار شبیه است که در برابر تجاوز روسیه، بر فرمانبرداری از شاه قاجار حکم کردند؛ در حالی که همکاری با حکومت جور جایز نیست. (افتخاری، ۱۳۸۳: ۶۷).

نکته دیگر در نگرش مدرس به جستار دفاع، جداسازی امنیت کشور از امنیت حاکمیت است. او با آنکه خود محور مبارزه با حکومت رضاخان است؛ از هیچ تدبیر و تلاشی برای بالابردن توان

دفاعی کشور، در برابر گمان یک جنگ، مانند جنگ دوم جهانی، که مدرس به خوبی آن را پیش‌بینی کرده بود؛ فروگذار نمی‌کند.

ابعاد آمادگی دفاعی در اندیشه امنیتی مدرس دربرگیرنده:

- شمار سربازان؛
- حس سربازی؛
- و سازوبرگ نظامی است.

درباره شمار سربازان، مدرس دفاع را وظیفه همگانی می‌داند و می‌گوید: «ما تا قوای مسلح کافی به قدر تمام مملکت پیدا نکنیم هر قومی و هر جمعیتی باید خودشان را بتوانند حفظ کنند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۱۵، دوره ششم مجلس شورای ملی). از این‌رو او از پشتیبانان سرسخت خدمت وظیفه همگانی برای فراهم‌ساختن شمار سربازان است. آن‌گونه که خود می‌گوید این دیدگاه ریشه در آموزه‌های اسلامی دارد. او باورش را این‌گونه بیان می‌کند که: «قشون عمومی را تمام دنیا از اسلام اتخاذ کردند و آنهایی که در تاریخ دیده‌اند می‌دانند؛ روز اولی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مبعوث شد یکی از احکامی که آورد، جهاد بود... پس باید عموم مسلمین مهیا باشند از برای اینکه اگر اتفاقی افتاد، بتوانند دفاع کنند...»

امروز من عقیده‌ام این است که مردم هم مهیا هستند چون دیده‌اند که اکثر، بلکه تمام دنیا بلد هستند. من ژاپن و آنجاها نرفته‌ام ولی اینجاها که می‌شنوم می‌گویند همه مردم بلد هستند. ما هم می‌خواهیم بلد باشیم. حالا اگر آقایان طریقی برای اینکه همه جنگ کردن را بلد باشند، غیر از این طریق در نظر دارند همان را پیشنهاد کنند. برای اینکه مقصد این است که همه یاد بگیرند... از حالا باید شروع کرد تا در ظرف ده یا پانزده سال دیگر که ماها همه مرده‌ایم؛ آن وقت همه این قسمت را بلد باشند و به این قسمت دین لاقل عمل بکنند. باقی قسمت‌ها را اگر مسامحه می‌کنند؛ این یک قسمت را به جهت دین‌شان و مملکت‌شان و استقلال‌شان، بالاتر بگوییم به جهت بنیه و مزاج‌شان خوب است عمل کنند. همه اینها حکمت‌های فوق‌العاده دارد و اختصاص به یک حکمت، دو حکمت ندارد.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۴۰، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس از آنجا که بنیاد خدمت وظیفه همگانی را اسلامی می‌داند؛ آن را ویژه مسلمانان دانسته و پیروان دیگر آیین‌ها را وظیفه‌مند نمی‌شمارد. او می‌گوید: «این تکلیف برای مسلمین واجب است. چون دیدم بعضی از آقایان نظرشان بر غیرمسلمین هم هست عرض می‌کنم؛ بر

غیرمسلمان واجب نیست. لدی‌الافتضاء ممکن است دولت آنها را استخدام کند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۴۰، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس پایداربودن توان دفاعی، با حفظ شمار سربازان را مهم می‌انگارد و پشت‌گرمی ارتش به سربازان داوطلب را مایه ناپایداری این توان دانسته و در سنجیدن دو گزینه سرباز داوطلب و اجباری می‌گوید: «داوطلب معنایش این است که هر چه پول زیادتر بدهند می‌آیند و فردا هم که دلش نمی‌خواهد نمی‌آید. وقتی که ما جنگ نداریم به قدری داوطلب جمع می‌شود که نهایت ندارد. اما اگر صدای شیپور بلند شد، صبح که رئیس قشون یا صاحب‌منصب بیدار می‌شود، خودش است و اسبش. چرا این‌طور است؟ برای اینکه داوطلب است.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۴۰، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

«حس سربازی» مفهوم دیگر و نوآورانه‌ای است که مدرس در رویکرد آمادگی دفاعی بدان می‌پردازد. آنچه مدرس حس سربازی می‌نامد، دربرگیرنده کیفیت سرمایه انسانی ارتش است. در نگاه او حس سربازی به حقیقت نماز می‌ماند. این همانندسازی نشانگر اهمیت حس سربازی در اندیشه مدرس است. او می‌گوید: «ما داریم لاصلوه الا بحضور القلب، یعنی من نماز بکنم ولی حضور قلب نداشته باشم، این شکل است؛ حقیقت نماز نیست. شاید آقایان خیلی‌شان تصدیق دارند که در این فکر یا شریک‌الفکر بودم یا مؤسس‌الفکر، ولی این فکری که من مؤسس بودم یا شریکش بودم قوانینی بود در این مملکت که حس سربازبودن را درست می‌کرد؛ نه فقط سرباز درست می‌کرد؛ حس سربازبودن درست می‌کرد... مملکتی که یک میلیون سرباز داشته باشد بهتر از این است که یک کرور (پانصد هزار) داشته باشد؛ ولی حس سربازبودن مفید است نه سربازبودن؛ حس سربازبودن. این قانون که شما (به) این سختی می‌نویسید این نتیجه را بدهد اگر یک میلیون قشون داشته باشیم و حس سربازبودن درست شد؛ این به درد مملکت می‌خورد. این به درد حفظ مملکت ما می‌خورد؛ این ما را نگاهداری می‌کند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۷۳، دوره ششم مجلس شورای ملی).

در اندیشه مدرس بالابودن حس سربازی بستگی روشنی با هدف‌داشتن سربازان دارد. او هدف‌دار بودن سربازان را مهم‌تر از دلیربودن و جنگ‌آوربودن آنان می‌داند و می‌گوید: «در کلیه جنگ‌هایی که بدون یک هدف متعالی به‌وقوع پیوسته، شکست حتمی بوده است. سپاه اسلام چون هدف مشخص و بزرگ دارد با وجود بی‌برگی کامل، همواره موفق است.» (مدرسی ۱۳۶۹: ۸۴).

همچنین با اشاره به رخداد تاریخی اولین شکست سنگین سپاه ایران از یونانیان در جنگ ماراتون، در ۴۵۰ سال قبل از میلاد، که پس از پیروزی‌های پی‌درپی آنان در دفاع از سرزمین‌شان نصیبشان شده بود؛ می‌نویسد: «عامل اصلی شکست سپاه ایران، شجاعت و تهور یونان و اسپارت نبود، برعکس ایرانیان یک میلیون سپاهی را تا درون مرز آنان با نظم و انضباط فوق‌العاده برده بودند. گذراندن چنین لشگری از کوه و بیابان و دریا، عقلاً تدبیر و درایت می‌خواهد و این بوده است. منتهی در این میان هدف گم شده و آنان در موقعیتی بوده‌اند که نمی‌دانسته و نمی‌فهمیده‌اند برای چه می‌جنگند. بی‌هدفی است که فاجعه‌انگیز است و گرنه شجاعت و هنر جنگ‌آوری و جنگ‌جویی که بالذات و بالطبع برای دفاع از حیات خود، فضیلتی است؛ به معنی کامل وجود داشته است.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۴).

بعد دیگر آمادگی دفاعی در اندیشه امنیتی مدرس سازوبرگ نظامی است. او تجهیز ارتش به ابزار روز را در هر فرصتی یادآور می‌شود. بررسی لایحه بودجه یکی از این فرصت‌هاست. او درباره بودجه وزارت جنگ می‌گوید: «این بودجه مال چهل سال، بیست سال پیش از این است. بودجه وزارت جنگ باید امروز عمده اداره‌اش هواپیمایی باشد. هر وزارتخانه به مقتضای روز است. این برای ده سال پیش از این خوب بود. برای بیست سال پیش از این خوب بود. اگر بودجه امنیه می‌نوشتید (خوب بود) ولی وقتی بودجه وزارت جنگ می‌نویسید؛ باید قسمت بزرگش هواپیمایی باشد و ابداً این بودجه آن قسمت را ندارد. دنیا می‌رود روی هواپیمایی. باید نصف (یا) ثلث این بودجه خرج هواپیمایی بشود. از حیث مدرسه‌اش، محصلینش، کارخانه‌اش و این نقص است... زیرا دنیا جنگش از زمین رفته است به هوا، اینها را ما (از) پیش می‌دانستیم؛ هرچه می‌گفتیم به ما پیش‌تر گفته‌اند که یک وقتی جنگ از زمین می‌رود به هوا؛ می‌گفتند: خیر! آخوندها از این چیزها خیلی می‌گویند» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۱۸، دوره ششم مجلس شورای ملی).

برآیند سخن اینکه: مدرس آمادگی دفاعی را رویکردی برای امنیت‌سازی می‌داند. این رویکرد دربرگیرنده فراهم‌ساختن شمار سربازان از راه خدمت وظیفه همگانی، ایجاد حس سربازی در ارتش و تجهیز ارتش به سازوبرگ روز است. مدرس ارتش را مهم‌ترین ابزار پدیدآوری امنیت در سطح ملی، در هر دو بعد داخلی و خارجی می‌داند.

بخشش، چشم‌پوشی و نادیده‌انگاری

رویکرد دیگری که در اندیشه امنیتی مدرس امنیت‌ساز بشمار می‌آید، آمیزه‌ای از بخشش، چشم‌پوشی و نادیده‌انگاری است. او خیانتکارانِ پشیمان را سزاوار بخشش، لغزش‌های کوچک و بزرگ را شایسته چشم‌پوشی و نادیده‌انگاری را هنر حکمرانی می‌داند و با این نگاه در پی یکپارچگی دینی و میهنی، در برابر بیگانگان متجاوز است.

از نگاه مدرس هیچ ایرانی نباید رانده شود؛ مگر آن کسی که وابسته به بیگانه باشد؛ تا آن‌گاه که وابسته است. ولی چنین کسان نیز هرگاه پشیمان شوند، می‌توانند به فراخور شایستگی‌هایشان به کشور خدمت نمایند. او می‌گوید: «ایرانی‌ها تماماً وطن‌خواه هستند. هیچ استثناء ندارد» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۱۵، دوره ششم مجلس شورای ملی). شگفت این‌که در این میان دست‌اندرکاران پیمان استعماری ۱۹۱۹م، حامیان کودتای ۱۲۹۹ش و هواداران جمهوری رضاخانی نیز از دایره جذب او بیرون نیستند!

مدرس درباره نصرت‌الدوله که از دست‌اندرکاران پیمان ۱۹۱۹م است؛ پیمانی که از دید مدرس و دیگر سیاستگران وطن‌خواه خیانت‌آمیز بشمار می‌آید؛ پس از ابراز پشیمانی نصرت‌الدوله، در جلسه علنی مجلس شورای ملی او را سزاوار بخشش دانسته و می‌گوید: «نصرت‌الدوله آن روزی قابل مجلس نبود؟ یا نصرت‌الدوله امروزی؟ که فرضاً دروغی می‌گوید: من تمایل به انگلیس را رها کردم؛ من ایرانیم... من زیادتر از شما این عقیده را دارم که نصرت‌الدوله سابق رنگ‌دار بد است؛ نه نصرت‌الدوله امروزی. دیانت و مملکت‌خواهی به من حکم می‌کند که ولو این اظهار غیرواقع باشد؛ من او را قبول کنم. حالا که این حرف را می‌زند بگوییم ما تو را قبول نمی‌کنیم؟ ملت تو را قبول نخواهد نمود؟ اگر مملکت‌خواهی شما اقتضا دارد که کسی که رنگش را رها کرد؛ بعد برود (دوباره) رنگ پیدا کند؛ حرفی نیست؛ اگر این برای مملکت صلاح است؛ بگویید...»

امروز مذهب با وطن‌خواهی ما اجازه می‌دهد که کسی که می‌گوید من خطا کرده‌ام؛ او را بدون جهت و قانونی از مجلس رد نماییم؟ اگر نصرت‌الدوله و امثالش عود کردند و رنگ به خود دادند ما هم که یک ملت ضعیفیم عود می‌کنیم... نصرت‌الدوله سال‌ها قبل به خودش چسبانید الان می‌گوید من خطا کرده‌ام یا راست می‌گوید یا دروغ، من می‌باید بگوییم تو راست می‌گویی و تو که الان تمایل کردی و خودت را می‌خواهی ایرانی و ایران‌خواه معرفی کنی ما قبول می‌کنیم.

اگر خدای نخواستہ باز رنگ پیدا کرد؛ ما همانیم که بودیم.» (مشروح مذاکرات جلسه پنجم، دورۀ چهارم مجلس شورای ملی).

نادیده‌انگاری نیز نمونه‌های بسیاری در رفتار مدرس دارد. او دربارهٔ همان پیمان می‌گوید: «آقای وثوق‌الدوله یا خیر آقای عدل‌الملک، یک عقیده پیدا کردند؛ باطنش را که من نمی‌دانم که این از قصور است یا از خطاست یا از سهو است یا تقصیر است؛ من که نباید بد بگویم. آقا دلیل‌هایی آوردند بر تقصیر، آن دلیل‌ها را خود آقای وثوق‌الدوله جواب می‌دهند. من نه قسمت پول (رشوه) را می‌دانم و نه این ماده‌ها و روزنامه‌ها و تلگراف آمریکا و اینها را می‌دانم. اگر هم باشد اثرش را نمی‌دانم در کجاست.» (مشروح مذاکرات جلسه پنجم، دورۀ ششم مجلس شورای ملی).

او در جای دیگر به صراحت پنهانکاری گناه کار را دستاویز نادیده‌انگاری قرار می‌دهد و می‌گوید: «از آقای ذکاء‌الملک من بد ندیده‌ام؛ شما می‌فرمایید توی خانه‌اش معاملهٔ فضولی کرده است؟ بکند؛ به اصطلاح قماربازها هر وقت رو آورد قبول است. توی خانه‌اش هر کاری کرده است بکند. هر کس تصدیق پولی که دو سه سال است، بیست سال است، ادعا می‌کند و ما (من) یک دینارش را قبول ندارم اگر آورد اینجا نشان داد؛ آن صحیح است... ذکاء‌الملک مرد محترمی است. از او هم باید استفاده کرد. خدا کند خدا صد تا ذکاء‌الملک و صد تا مصدق‌السلطنه به ما بدهد که هر صد تا هم بیایند تنقید بکنند. همین فواید مملکت است که مسائل باز و روشن باشد. اگر خدای نخواستہ نیت بد داشته است و این کارها را کرده است دیگر این کار را کسی نکند. یا اگر خدای نخواستہ سهو کرده است؛ اشتباه کرده است؛ بعد از این ملتفت شود که نکند. ناکرده گناه در این جهان کیست بگو؛ آن کس که گنه نکرد چون زیست بگو» (مشروح مذاکرات جلسه پنجم، دورۀ ششم مجلس شورای ملی).

مدرس دربارهٔ کسانی که به گونه‌ای با دولت کودتا همراهی داشته‌اند؛ با آنکه زمان زیادی هم از آن نگذشته، با دیدۀ اغماض می‌نگرد. او با آنکه آنان را شایستهٔ نمایندگی مجلس شورای ملی که در نگاه او مرکز قدرت است نمی‌بیند؛ ولی به کارگیری‌شان را در دیگر کارها آزاد می‌داند و می‌گوید: «ما نمی‌خواهیم آنهایی که شرکت کرده‌اند با آن حکومت، نسبت به تمام‌شان یک جوری نشود که دیگر این مملکت نتواند از آنها استفاده کند. قدری که وظیفه مجلس شورای ملی است اینکه آنها را از مرکز سیاست که پارلمان باشد دور کند. وظیفه ما این است؛ ولیکن بعضی صحبت‌ها و بعضی مذاکرات کم‌کم منجر می‌شود که خدای نخواستہ چیزهایی پیش آید

که یک رنجش و ملالت‌هایی پیدا شود؛ که بعد از این اسباب امتناع از آنها به جهت کارهای دیگر هم نشود.» (مشروح مذاکرات جلسه چهارم، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

مدرس با آنکه تا پای جان با جمهوری رضاخانی مبارزه می‌کند ولی هواداران جمهوری را هم سزاوار تاراندن نمی‌داند. او می‌گوید: «یک دستی بیرون آمد بغتاً! و گفت جمهوری. یک دسته معتقد بودند؛ یک دسته معتقد نبودند، از جمله مخلص؛ که گفتم نه! این صلاح مملکت نیست... حالا من هر جا بنشینم آقا را تنقید کنم که آقا طرفدار جمهوری بود؟ خیر آقا! اینها نظریات سیاسی است. آنجا اختلاف داشتیم؛ گذشت و رفت. اینجا اتفاق داریم و با هم کار می‌کنیم. حالا اگر چهارتایشان آن روز دارای آن عقیده بودند، هر روز ما برای خدمت به مملکت و خدمت به دیانت، همه را ول کنیم برای اینکه آن روز صاحب این عقیده بودند؟ خیر!» (مشروح مذاکرات جلسه پنجم، دوره ششم مجلس شورای ملی).

رویکرد بخشش، چشم‌پوشی و نادیده‌انگاری، مدرس را در شمار سیاستگران «واقع‌گرا» و همچنین «وحدت‌گرا» قرار می‌دهد. در اندیشه امنیتی مدرس مرزهای خودی فراخ و به روی همه ایرانیان باز است؛ اما دایره غیرخودی محدود به دشمن سلطه جوی خارجی و کارگزاران وابسته به اوست.

منابع بخش ششم

- ۱- امام خمینی^{ره}، روح‌الله (۱۳۹۰ ه. ق). *تحریر الوسیله*. نجف اشرف.
- ۲- افتخاری، اصغر (۱۳۸۳) قدرت، امنیت و شریعت؛ درآمدی بر جایگاه امنیت در اندیشه و عمل فقهای شیعه در عصر قاجار. فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲۳، ۵۱-۷۰.
- ۳- دری نجف‌آبادی، قربانعلی (۱۳۷۹) نگاهی به امنیت از منظر امیر مؤمنان^{علیه‌السلام}. نشریه حکومت اسلامی، شماره ۱۸.
- ۴- مدرسی، علی (۱۳۶۶) *مدرس*، جلد اول. تهران: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران.
- ۵- مدرسی، علی (۱۳۶۸)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۶۴۲>
- ۶- مدرسی، علی (۱۳۶۹)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۷۲۸>
- ۷- مدرسی، علی (زمستان ۱۳۶۹)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۷۴۶>
- ۸- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، قابل دسترس در:
<https://www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat>
- ۹- <http://wikifeqh.ir>

بخش هفتم

قدرت در اندیشه امنیتی مدرس

مفهوم قدرت

واژه قدرت که از زبان عربی به فارسی راه یافته، به معنی «توانستن» و «توانایی داشتن» است. (دهخدا، ۱۳۳۷) و معادل آن در زبان انگلیسی Power است. رابرت دال درباره مفهوم قدرت می‌گوید: طرف (الف) به اندازه‌ای بر طرف (ب) قدرت دارد که می‌تواند او را وادار به کاری نماید که در وضع عادی انجام نمی‌دهد. برتراند راسل بر آن است که: قدرت، ایجاد آثار و نتایج مورد نظر می‌باشد. در واقع، وی در تعریف خود، قدرت و نتایج آن را به هم ربط می‌دهد. ماکس وبر قدرت را این احتمال که بازیگر در روابط اجتماعی در موقعیتی باشد که بتواند اراده خود را با وجود مقاومت دیگران به مرحله اجرا بگذارد؛ صرف‌نظر از مبنایی که احتمال مذکور بر آن قرار دارد؛ می‌داند. وبر نیز بمانند راسل بر عامل اراده تأکید دارد ولی عامل دیگری که در تعریف خود وارد می‌کند مقاومت است.

در میان فلاسفه اسلامی پسین، علامه طباطبایی تحقق قدرت را محتاج به سه رکن می‌داند: نخست، وجود فاعلی که می‌تواند عنوان مبدأ بودن نسبت به افعال خود را واقعیت بخشد؛ دوم، اتصاف این فاعل به وصف شعور و اراده که در اصطلاح فلسفه اسلامی از آن به حیات تعبیر می‌کنند و سوم، اتصاف این فاعل به وصف اختیار، که با وجود دو رکن قبلی با گزینش خیر (درنظر فاعل) تحقق می‌یابد. یعنی: قدرت عبارتست از: «مبدأ بودن فاعل حیّ مختار برای افعالش» (مصباح، ۱۳۶۴: ۳۸۱).

قدرت، همواره برای بشر اهمیت داشته است. یکی از دلایل این اهمیت رابطه قدرت با امنیت است. با فراگیر شدن الگوی دولت - ملت در جهان، مفهوم قدرت ملی، به‌عنوان بخشی

جدایی‌ناپذیر از دولت ملی و تأمین‌کننده امنیت ملی، در شمار مهم‌ترین چالش‌های دولت‌ها قرار گرفت. در میان تعاریف بسیاری که برای قدرت ملی مطرح گردیده است؛ گزاره «توانایی یک دولت برای حفظ و ارتقاء امنیت ملی و منافع ملی» را به اجمال می‌پذیریم. کاستی در قدرت ملی، امنیت ملی و دستیابی به منافع ملی را با چالش مواجه می‌سازد.

قدرت به اعتبارهای مختلفی تقسیم‌بندی می‌شود؛ که برخی از آنها عبارتند از: بر مبنای بزرگی و تاثیرگذاری: قدرت‌های جهانی، منطقه‌ای و ملی؛ بر مبنای ماهیت: قدرت نرم، سخت و هوشمند؛ بر مبنای تناسب: متقارن و نامتقارن و بر مبنای کارکرد: تدافعی و تهاجمی.

با آنکه گزاره «قدرت بایسته امنیت است.» درست به نظر می‌رسد؛ ولی این به معنای درستی گزاره «قدرت بیشتر امنیت بالاتر» نیست. از آنجا که انباشت قدرت، سبب رقابت تسلیحاتی، از یک سو و کاهش بودجه‌های رفاهی، از سوی دیگر می‌شود؛ می‌تواند پیامدهای امنیت‌زدا نیز داشته باشد.

در میان پیشینیان، ابن خلدون به موضوع قدرت پرداخته است. او می‌گوید: برای حکومت بر سرزمینی که دربرگیرنده نژادهای مختلف است، ناگزیر باید نژادها را حول دین یا کلمه حقی گرد آورد وگرنه چنین حکومتی بر قدرت واقعی تکیه نکرده و قابلیت استقرار نخواهد داشت. او معتقد است که حتی دعوت دینی هم در آغاز باید قدرت خود را با تکیه بر قومی خاص تأمین نماید.

هر حکومتی توان اداره میزان معینی از سرزمین را دارد و وسعت مکانی و زمانی هر دولتی، متوقف بر وسعت کیفی و کمی قبیله حامی آن حکومت است. سرزمین‌های دارای قبایل زیاد و متفرق، حکومت قابل استمرار در آنها تحقق نمی‌یابد. او تحقق قدرت را متوقف بر تجمع افراد یک قبیله حول محور حمایت از حاکم برخاسته از آن قبیله می‌داند. نظریه ابن خلدون در تأکید بر نقش انحصاری قومیت در پدیدآوردن قدرت، کم‌کم به اهمیت و نقش ثروت نزدیک شد و آن را عامل دیگری، جدای از قومیت به حساب می‌آورد. نهایتاً ابن خلدون قدرت حکومت را حاصل جمع قومیت و ثروتی دانست که پشتوانه حکومت را تشکیل می‌دهد و بقاء و انحطاط حکومت‌ها در ضعف و قوت این دو عامل می‌باشد. (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ۱۰۷).

قدرت ماهیت کیفی دارد و اندازه‌گیری آن دشوار می‌نماید. با این حال، برای ارزیابی قدرت معیارهایی پیشنهاد می‌شود که مهم‌ترین آنها عبارتند از: «حوزه‌های قدرت» مانند: مذهبی، سیاسی، اقتصادی و... «دامنه قدرت» که از تعداد افراد یا گروه‌های در قلمرو قدرت سخن

می‌گوید. «شدت قدرت» که بر هزینه کاربست قدرت برای پذیرنده آن تأکید دارد و سرانجام، «اثربخشی قدرت» به این معنا که کاربست قدرت چقدر می‌تواند وضعیت را تغییر دهد.

قدرت اساسی سیاست

مدرس قدرت را اساس سیاست می‌داند. در نگاه او گستره سیاست، میدان پیشی‌گرفتن قدرت‌ها بر یکدیگر است و پذیرفتنی است که دارنده قدرت بیشتر، اراده‌اش پیاده‌سازی شود. در نگرش او این کار دور از اخلاق نیست؛ چون آیین کار سیاسی است و نباید دستاویز گلايه و کینه‌توزی قرار گیرد. این باور بارها در گفتار مدرس آمده است.

در دوره چهارم مجلس شورای ملی، مدرس با اعتبارنامه نمایندگان که به نوعی با دولت کودتایی سیدضیاء همراهی داشتند؛ مخالفت و چنین استدلال می‌کند که: «امروز اگر شما اکثریت پیدا کرده بودید و پارلمانی تشکیل داده بودید؛ البته وظیفه‌تان این بود که ما را رد نکنید. ما هم امروز اتفاق داریم شما و امثال شما را که شراکت در این امر داشتید رد می‌کنیم. نه اوقات تلخی می‌خواهد نه چیزی، کمال دوستی هم در پیش است.» (مشروح مذاکرات جلسه چهارم، دوره چهارم مجلس شورای ملی).

او درباره پیمان ۱۹۱۹م هم که دولت پنهانکارانه با انگلیسی‌ها منعقد کرده بود و برانداختن آن یکی از مهم‌ترین کارزارهای سیاسی مدرس محسوب می‌شود؛ می‌گوید: «مگر آقای وثوق‌الدوله نمی‌خواست من را هم مثل آقای محتشم‌السلطنه حبس کند؟ زورش نرسید. او زور داشت من هم زور داشتم؛ هی او زد ما هم زدیم؛ او کرد ما هم کردیم؛ تا این معامله فضولی را ریشه‌اش را کن‌دیم. وکیل بودیم؛ ملا بودیم؛ آخوند بودیم؛ هر چه بودیم به مقتضای عقیده و صلاح‌مان کردیم.» (مشروح مذاکرات جلسه پنجم، دوره ششم مجلس شورای ملی).

درباره هنگامه جمهوریت هم نزدیک به همین گفتار از مدرس شنیده می‌شود. او با آنکه نقش رهبری جریان ضد جمهوری رضاخانی را به عهده داشته، از اعتبارنامه برخی نمایندگان هوادار جمهوری حمایت می‌کند و می‌گوید: «یک دستی بیرون آمد بغتاً و گفت جمهوری. یک دسته معتقد بودند؛ یک دسته معتقد نبودند؛ از جمله مخلص که گفتم نه! این صلاح مملکت نیست. طرفین زور زدند و بالاخره دیدند صرفه ندارد؛ ول کردند. حالا من هر جا بنشینم آقا را تنقید کنم که آقا طرفدار جمهوری بود؟ خیر آقا!» (مشروح مذاکرات جلسه پنجم، دوره ششم مجلس شورای ملی).

بنابراین، در اندیشهٔ امنیتی مدرس قدرت بن‌مایهٔ سیاست است و طبیعی است که ارادهٔ سیاسی دارندهٔ قدرت پیاده‌سازی شود.

ارادهٔ فردی و اجتماعی

مدرس، منشاء قدرت را «ارادهٔ فردی» و «ارادهٔ اجتماعی» می‌داند؛ و تصریح دارد که عقل، ادارهٔ جامعه بر اساس ارادهٔ اجتماعی را تایید می‌کند؛ او می‌گوید: «یک عمرهایی این مملکت و سایر قطعات دنیا و نقطه‌های مختلفهٔ دنیا، اداره می‌شد با اراده شخصی یک نفر؛ هر قطعه از قطعات دنیا. یک قطعهٔ دنیا هم این ایران شما بود؛ که شما نمایندگان اهالی آن هستید. اراده شخصی در امورات نوعی و امورات اجتماعی حکمفرما بود. آن اشخاص هم مختلف بودند؛ بعضی اراده قویه داشتند؛ بعضی اراده ضعیف داشتند. بعضی عیاش بودند؛ بعضی به فکر مردم بودند؛ بعضی نبودند... استبداد طول کشید تا بیست سال قبل، که یا اشخاص منورالفکر از داخلهٔ مملکت به خیال افتادند که امورات اجتماعی این مملکت از اداره شخصی خارج شود و اراده اجتماعی شود؛ و نسبت به این مسئله هر عاقلی که به درجه اول عقل باشد تصدیق می‌کند که اداره کردن امور شخصی با اراده اجتماعی اقوی و اقنن است؛ تا اداره کردن امور شخصی با اراده شخصی.

این مسئله از بدیهیات است که اگر من در امورات شخصی خودم مشورت کنم و امورات شخصی خودم را با مشورت اداره کنم اقوی و اقنن است تا به اراده شخصی؛ چه رسد به امور اجتماعی و این مسئله از بدیهیات است. استبداد و مشروطه هم اصلاً با هم مناسبت ندارد که بگویند این بهتر است یا آن. این یک تباینی است و تباین ضد با ضد. نمی‌شود گفت مشروطه بهتر است یا استبداد. اگر منورالفکرهای خودمان به این خیال افتادند که خوب کردند؛ اگر هم دست غیبی با این خیال‌شان انداخت خوب بوده؛ غیر خوب از هر کسی برسد خوب است.» (مشروح مذاکرات جلسهٔ ۷۶، دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس نشانهٔ حکومت ملی را حاکمیت ارادهٔ مردم می‌داند. او حتی مشروعیت رأی نمایندگان را در این می‌داند که تجلی ارادهٔ مردم باشد و خلاف این را، حتی اگر پسندیده به نظر آید؛ قابل قبول نمی‌داند. او می‌گوید: «کابینه و تمام کارهایی که در مملکتی (که) دارای حکومت ملی است باید مستقیم یا غیرمستقیم به اراده ملت معین شود. اگر خدای نخواست در این مسئله نقص باشد، اگر (کابینه) هشت تا ملائکه هم باشد به درد نمی‌خورد... در این موقعیت‌های بزرگ، غیر از اراده ملت همه (هیچ) چیز به درد نمی‌خورد. قابل مقاومت اراده ملت است.

نمایندگان ملت هم آقایانند. البته آقایان مطابق اراده موکلینشان رأی می‌دهند... هر کاری در مملکت حکومت ملی می‌شود باید به اراده ملت باشد و باید مجلس شورای ملی رأی بدهد.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۱۵، دوره ششم مجلس شورای ملی).

مدرس قدرت حاکمان را ناشی از مردم می‌داند. چرا که مردم آنان را برای اداره جامعه استخدام می‌کنند. «تمام این مقامات که از سلسله‌های مختلف هستند شاه و رئیس‌الوزرا پارلمان، حجة الاسلام تمام اینها نوکر خلقند. یکی اسمش شاه است یعنی نوکر مردم یکی اسمش رئیس‌الوزرا است یعنی خدمتگذار مردم باید تمام اینها باید نوکری بکنند.» کیفیت اداره جامعه توسط حاکمان نیز بر مبنای نظر مردم است. در جامعه اسلامی با توجه به اینکه اکثریت مردم مسلمانند؛ اصول اداره جامعه را شریعت اسلام تعیین می‌کند ولی چگونگی آن عقلانی است و توسط نمایندگان مردم روشن می‌شود.

سرچشمه‌های (منابع) قدرت

در روزگار مدرس، تنها «قدرت نظامی» و عوامل مؤثر بر آن، مانند: جایگاه و چگونگی «جغرافیا»ی کشور، و کمیت و کیفیت «جمعیت» کشور به‌عنوان سرچشمه‌های قدرت ملی شناخته می‌شدند. در دهه‌های پسین عنوان‌های دیگری به فهرست محدود سرچشمه‌های قدرت ملی افزوده شدند. امروزه «ایده دولت»، «کیفیت رهبری»، «وفاق ملی»، «عضویت در اتحادها»، «دیپلماسی»، «مرجعیت علمی»، «بزرگی اقتصاد» و «اطلاعات» هم به‌عنوان سرچشمه‌های قدرت ملی شناخته می‌شوند.

نگاه مدرس به سرچشمه‌های قدرت با چارچوب فکری حاکم بر زمان خودش تفاوت دارد. او «طبیعت ملت»، «یکپارچگی و پیروی از رهبران» و «ارتش» را از سرچشمه‌های قدرت می‌داند.

طبیعت ملت

مفهوم «طبیعت ملت» نوآوری مدرس و نشانگر نگرش واقع‌بینانه او به امور اجتماعی است. در اندیشه امنیتی مدرس طبیعت ملت ریشه‌دارترین و والاترین سرچشمه قدرت است. سرچشمه‌ای که نیرویی شکست‌ناپذیر برای کشور می‌آفریند.

درباره چیستی طبیعت ملت، از سخن مدرس چنین برداشت می‌شود که طبیعت ملت، هواداری بیشتر مردم از یک حقیقت است. مدرس با آنکه مجلس شورا را بالاترین قدرت در نظام مشروطه می‌داند که به گفته خودش می‌تواند شاه را برکنار کند و در برابر اولتیماتوم یک قدرت جهانی مانند روسیه بایستد؛ ولی این قدرت را وابسته به طبیعت ملت می‌داند و می‌گوید:

«اهل ایران با وجود اینکه خارج از سیاست (اند) و با وجود اینکه آشنا به سیاست نبودند؛ الحق و الانصاف بالطبع مخالف بودند. (با قرارداد ۱۹۱۹م) نه اینکه یک زیدی مثلاً بگوید: من مخالف بودم؛ من مخالفت کردم؛ حسن مخالفت کرد؛ حسین مخالفت کرد. خیر! عمده طبیعت ملت بود؛ که مقاومت کرد. قوهٔ ما، طبیعت ملت است که می‌تواند مقابله با هر چه بکند و با هر تهاجمی مقابله کند. مجلس شورای ملی که عبارت از صد نفر وکیل‌اند؛ همه وطن‌خواه؛ همه صاحب عقیدهٔ محکم؛ همه اسلامی؛ همه سیاسی؛ ولی در صورتی مقاومت با دنیا می‌کنند که بالطبع ملت با آنها موافق و پشتیبان آنها باشد. من یک نفر از شماها هستم و اینجا در حضور آقایان صحبت می‌دارم؛ می‌گویم و امیدوارم موافق عقیده خودم هم بگویم؛ که اگر تمام دول دنیا بر خلاف من باشد و قلوب مردم بالطبع با من باشد؛ من به تنهایی مقاومت می‌کنم؛ چه جای اینکه صد نفر وکیل هم عقیده باشد. پس قوت ما توجه قلوب عامه است.» (مشروح مذاکرات جلسهٔ ۷۶، دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس با آنکه خود پشتیبان سرسخت قانون خدمت همگانی جوانان در ارتش است و سربازی را پیمان هر ایرانی با میهنش و نمایانگر وطن‌خواهی او می‌داند و حتی آن را دارای بنیاد دینی می‌شناسد؛ به خطای راهبردی دولت عثمانی، در بی‌توجهی به طبیعت مردم در سربازگیری اجباری اشاره و آن را مایهٔ نابودی آن دولت می‌داند! و می‌خواهد که در ایران، این طبیعت مردم نادیده انگاشته نشود.

او می‌نویسد: «بنده خودم دیدم با چشم خودم، که در خاک بین‌النهرین از روزی که قشون عمومی جاری شد و به قرعه بنا کردند مردم را گرفتند و در تحت نظام بردند؛ هفت سال خودم در آن مملکت بودم؛ بالاخره مملکت را گرفتن قشون عمومی، از دست عثمانی به در برد. چون خلاف طبیعی مردم بود. کاری که باید کرد این است که یا به علم یا به موعظه یا اسباب دیگر، این حس را در مردم ایجاد کرد. البته قانون را باید حفظ کرد؛ هر جایی که این حس در اقلیت مردمش باشد؛ اول زمانی که این حس پیدا شد باید شروع کرد به قشون عمومی و اجباری.» (مشروح مذاکرات جلسهٔ ۱۲، دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی).

یکپارچگی و پیروی از رهبران

مدرس سپس «یکپارچگی» و «پیروی از رهبران» را سرچشمهٔ قدرت می‌شمارد؛ و می‌گوید: «اسلام یک مدت کمی در دنیا ترقی کرد و توسعه پیدا کرد و همان مدتی بود که جامع خودشان را حفظ کردند و بزرگان خودشان را اطاعت کردند. اگر یک مردی از مسلمین در چین

بود؛ اطاعت کرد از آن امیرش که در مدینه بود؛ مؤاسات کردند؛ برادری کردند و جامع خودشان را حفظ کردند و بر اکثر دنیا در زمان کمی مسلط شدند. متأسفانه در قرون اخیر از باب اینکه آن جامع خودشان را، بزرگان امرای خوب خودشان را، حفظ نکردند؛ ضعف بر این قوم پیدا شد.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۹۳، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

ارتش

مدرس، ارتش توانا را نیز از سرچشمه‌های قدرت کشور می‌داند. او پیوسته در شمار پشتیبانان بهسازی و گسترش ارتش است. او ارتش را از پایه‌های کشور می‌داند و می‌گوید: «مملکت یعنی صاحب نظام، یعنی صاحب قوه، هر مملکتی که قوه ندارد؛ مملکت نیست. مثل اینکه سال‌های دراز نبود و الا آنکه یک صورت نظامی پیدا کرده است و از برکت او مملکت امنیت پیدا کرده است. باید این را اصلاح کرد و تصدیق هم دارند که باید اصلاح کرد و سپس توسعه داد.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۲، دوره پنجم مجلس شورای ملی) این در حالی است که حکومت دوران او حکومتی برآمده از کودتای نظامی است و مدرس بیشتر در جایگاه مخالف آن قرار دارد؛ ولی هرگز از پشتیبانی ارتش ملی دست برنمی‌دارد.

چنین به نظر می‌رسد که دیدگاه مدرس درباره ارتش بنیاد اعتقادی دارد و تنها یک رفتار سیاسی و به فراخور زمان نیست. این حقیقت را از پافشاری مدرس در نیرومندی‌سازی ارتش می‌توان دریافت. او در پشتیبانی از قانون خدمت همگانی می‌گوید: «روز اولی که پیغمبر صلی‌الله علیه و آله مبعوث شد؛ یکی از احکامی که آورد، جهاد بود؛ یعنی در هزار و سیصد سال قبل. پس تاریخ نشان می‌دهد که در هزار و سیصد سال قبل قشون عمومی و اجباری بوده است و این مسئله‌ای است که آقایانی که اهل فقه هستند؛ می‌دانند که یک بابی از ابواب کتب فقه ما، سبق و رمایه است؛ یعنی مشق کردن به تیراندازی و اسب‌سواری. این البته به مقتضای آن روز بوده است و سواری و تیراندازی شخص را از برای علم جنگ مهیا (می) کرده است. ولی اگر امروز کتاب بنویسیم؛ می‌نویسیم: تیاره‌سواری. پس باید عموم مسلمین مهیا باشند از برای اینکه اگر اتفاقی افتاد بتوانند دفاع کنند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۴۰، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس که با هوشمندی از سال‌ها پیش، رخداد جنگ جهانی دوم را پیش‌بینی کرده بود؛ از هر فرصتی برای بهسازی و گسترش ارتش سود می‌جست. در لایحه‌های بودجه سالانه بر تأمین بودجه بسنده و فراهم آوردن سازوکار پیشرفته برای ارتش پافشاری می‌کرد. او در دوره سوم مجلس شورا درباره بودجه ارتش می‌گوید: «اگر دولت تشریف بیاورد در اینجا و بفرماید من از

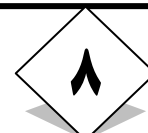
برای دو کرور قشون اعتبار می‌خواهم، امروز بنده روز عید خودم می‌دانم؛ ولیکن باید بدانید این پول به مصرف خودش خرج می‌شود.» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۰، دوره سوم مجلس شورای ملی). و در دوره ششم مجلس شورا درباره نیاز به سازوبرگ پیشرفته برای ارتش می‌گوید: «دنیا می‌رود به اینکه همه جا طیاره داشته باشد. (آن وقت) طیاره‌های ما لنگ می‌شود. شما اسباب جنگ‌تان را که می‌خواهید درست کنید ببینید دنیا چه جور می‌شود. دنیا می‌رود آنجایی که تمام با طیاره حرکت کنند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۱۵، دوره ششم مجلس شورای ملی) و در جای دیگر به بی‌توجهی دولت به صنعت هوایی خرده می‌گیرد و می‌گوید: «بودجه وزارت جنگ باید امروز عمده اداره‌اش هواپیمایی باشد. هر وزارتخانه به مقتضای روز است.

این (بودجه) برای ده سال پیش از این خوب بود؛ برای بیست سال پیش از این خوب بود؛ اگر بودجه امنیه می‌نوشتید (خوب بود). ولی وقتی بودجه وزارت جنگ می‌نویسید باید قسمت بزرگش هواپیمایی باشد و ابداً این بودجه آن قسمت را ندارد. دنیا می‌رود روی هواپیمایی. باید نصف (یا) ثلث این بودجه خرج هواپیمایی بشود؛ از حیث مدرسه‌اش، محصلینش، کارخانه‌اش و این نقص است. هر کس با من مدعی است هر که را می‌خواهد حکم کند ببیند که این را من حق می‌گویم یا آن کسی که این بودجه را نوشته است. امروز جزء عمده وزارت جنگ - نه امنیه، اگر امنیه را بنویسید حق با شما است - اداره هواپیمایی است... زیرا دنیا جنگش از زمین رفته است به هوا، اینها را ما پیش (از این) می‌دانستیم، هرچه می‌گفتیم به ما پیش‌تر گفته‌اند که یک وقتی جنگ از زمین می‌رود به هوا، می‌گفتند: خیر، آخوندها از این چیزها خیلی می‌گویند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۲۱۸، دوره ششم مجلس شورای ملی). بی‌تردید اگر به پیشنهادهای مدرس برای بهسازی و گسترش ارتش توجه می‌شد؛ تحقیر ملی و زیان‌های سنگین جنگ جهانی دوم بر کشور تحمیل نمی‌شد.

منابع بخش هفتم

- ۱- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۹) **مقدمه ابن خلدون**، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- ۲- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) **لغتنامه**، تهران: انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- ۳- مصباح، محمدتقی (۱۳۶۴) **آموزش فلسفه**، جلد ۲، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۴- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، قابل دسترس در:

<https://www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat>



بخش هشتم

آرمان (غایت) امنیت، در اندیشه امنیتی مدرس

آرمان (غایت) امنیت

«آرمان» امنیت یکی از ارکان مفهوم امنیت است که در پاسخ به سؤال «چرا امنیت؟» و یا «امنیت داشته باشیم که چه بشود؟» بیان می‌شود. این چرایی در کنار چیستی امنیت، حلقه اتصال پژوهش‌های امنیتی با فلسفه است و ارتباط استواری با معرفت‌شناسی و جهان‌بینی انسان‌ها دارد. ابهام در آرمان امنیت، چالش پیچیده امنیت را به کلافی سر در گم بدل می‌کند؛ که گاه، آمیختگی مفهوم "امنیت و ناامنی" و "دوست و دشمن" را سبب می‌گردد و انحراف در آن، به کژراهه امنیت سوزی، بجای امنیت‌سازی می‌انجامد. اگر به اجمال، امنیت را وضعیتی مطلوب بدانیم؛ آرمان امنیت به این چالش می‌پردازد که این وضعیت مطلوب به چه کار می‌آید؟ مکاتب امنیتی مبتنی بر رهیافت مادی، آرمان امنیت را با رویکرد سلبی، نبود و یا در کنترل‌بودن تهدید می‌دانند و با رویکرد ایجابی وجود آسایش و رفاه را بر آن می‌افزایند. اما رهیافت توحیدی، در کلان‌ترین سطح، آرمان امنیت را فراهم‌آمدن بستر تعالی بشر می‌داند که همانا نیازمند تعاریف عملیاتی‌تر است.

لکزایی می‌گوید: اگر اسلام و نظام سیاسی اسلام بر حفاظت از جان، مال، عقل، نسل، خانواده، حق‌الناس، حق‌الله، عدالت و ارزش‌های دینی و اسلام تأکید دارد؛ برای این است که زمینه کمال انسان از طریق عبودیت و قرب الهی فراهم شود. (لکزایی، ۱۳۹۰: ۴۷ - ۴۵).

مدرس «پایداری»، «آبادانی»، «بهسازی» و «پیشرفت» جامعه را آرمان امنیت می‌داند که می‌توان آن را به نوعی بیان تفصیلی آرمان امنیت در رهیافت توحیدی دانست. او به روشنی،

به دلیل پیشی داشتن منطقی و همین‌طور اقتضای شرایط، پایداری کشور و ملت را در پایهٔ نخست می‌داند و پس از آن، آبادانی، بهسازی و پیشرفت را مود توجه قرار می‌دهد.

پایداری (بقاء)

پایداری واژه‌ای پرکاربرد در ادبیات امنیتی است. رابطهٔ پایداری و امنیت وجه مشترک همهٔ نظریه‌های امنیتی و در ردیف بدیهیات محسوب می‌شود. برخی آن را در تعریف مفهوم امنیت به کار گرفته‌اند و برخی دیگر به مثابه آرمان امنیت و یا آماج تهدید مورد توجه قرار داده‌اند.

در اندیشهٔ امنیتی مدرس نیز پایداری به عنوان اولین هدف در منظومهٔ اهدافی که آرمان امنیت را تشکیل می‌دهند؛ شناسایی می‌شود. او پایداری را، دست‌کم در شرایط آن روز جهان، مهم‌ترین نگرانی امنیتی کشور و ملت و بستری برای دستیابی به دیگر اهداف دانسته و می‌نویسد: «باید راهی را انتخاب کنیم و سیاستی را اتخاذ نموده و بخوانیم و بدانیم که تنها در محدودهٔ اصلاح جامعه و مملکت نباشد و به فکر بقای آن هم باشیم.

وظیفه مهم هر سیاستمداری در این روزگار، اندیشهٔ بقای کشور و ملت خویش است؛ چون در این دوران تا پنجاه شصت سال دیگر، بقای جوامع کوچک در خطر جدی است. وقتی بقای اجتماع تضمین و تأمین بود؛ اصلاح آن میسر است. زمینی که وجود ندارد چگونه تبدیل به باغ و کشتزار می‌شود؟ نگه‌داشتن این زمین و تبدیل آن به کشتزار و مصون‌داشتنش از تجاوز همسایه و غیره با تدبیر و سیاست میسر است. باید ملتی در مملکت بوده (و) زندگی کند تا بتوان با اتکا به دل بستگی‌های مذهبی و ملی و وطنی، آنان را برای حفظ و آبادی زمین‌شان و خانه‌شان و ایمان‌شان تشویق و ترغیب کرد.» (مدرس، ۱۳۶۹: ۹۰).

مدرس بقاء را «برجا ماندن اصل» می‌داند و در مقایسهٔ دوران مشروطه با استبداد، با آنکه دستاوردهای مشروطه را بسیار نمی‌داند؛ بر این نکته تأکید می‌کند که مشروطه‌خواهان اصل را حفظ کردند؛ در حالی که شاهان مستبد آن را برباد دادند. او می‌گوید: «بنده بلااستثناء همه مشروطه‌چی‌ها را خوب می‌دانم؛ یعنی تقصیر نکردند که ضرر به مملکت وارد کنند. بلی، قدم‌هایی پیش نرفتند؛ یک خدمت‌های عالی نکردند؛ یک اصلاحات فوق‌العاده نکردند؛ لیکن الحق و الانصاف ضرری هم در این چند سال به مملکت وارد نکردند. شاید این عقیدهٔ شخص بنده باشد. هر وقت به فکر مرحوم ناصرالدین‌شاه می‌افتم طلب مغفرت می‌کنم؛ اما تأسف می‌خورم که کاش مروراً به حالت خرابی گذارده بود. خاک خراب قابل آبادی است؛ ولی وقتی زمین نیست؛ آبادی را کجا باید کرد (اشاره به از دست‌دادن بخش‌هایی از سرزمین).

این هفده سال که مشروطه بود گرچه نتوانستیم قدم‌های اصلاح خوب برداریم؛ ولی الحمدالله ذره (ای) هم خاک خراب را از دست ندادیم. ان‌شاءالله هر وقت رجال مملکت (و) مردمان وطن خواه موفق شدند؛ هر جا هم خاک خراب است؛ آباد می‌کنند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۷۶، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

مدرس ناامنی گسترده را مایه به‌خطر افتادن پایداری دانسته و می‌نویسد: «در مملکتی که اشرا و قطاع‌الطریق تا پشت دروازه اصفهان را چاپیده‌اند و حسین کاشی مال اهالی کاشان و اعراض مردم را برده و قشون متمردين شکست خورده تعاقبی نشده و در حالی که شیراز در انقلاب است و هر جا حکومت دارد؛ حکومت چنگیزی است؛ (و) هر جا که حکومت ندارد آکل و مأکول است؛ این جامعه بقایش در خطر است. باید بقایش در درجه اول مدنظر باشد؛ بعد صلاحش را مورد نظر قرار داد.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۰).

همچنین او حفظ یکپارچگی را لازمه پایداری دانسته و می‌نویسد: «بالاخره ما باید در میان دول جهان بیدار شویم و هوشیار شویم؛ تا جامعیت خود را که از دست داده‌ایم؛ باز به آن دست یابیم و آن را با همان صفات خُلقی خود حفظ کنیم. هر ملتی و قومی به همان اندازه که جامعیت خود را محترم بدارد و از آن صیانت کند؛ بقای خود را تضمین کرده است.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۴). و باز هم در جای دیگر تأکید می‌کند که حفظ یکپارچگی، بایسته پایداری و سپس پیشرفت است.

او می‌گوید «قومیت هر قومی و بقاء هر قومی و شرافت هر قومی و ترقی هر قومی به چیست؟ قومیت قوم عبارت از حفظ جامع آن قوم است و الا هر قومی که افرادی هستند مختلف؛ اگر در تحت یک جامعی نباشند و حافظ آن جامع نباشند عنوان قومیت از آن افراد منتزع می‌شود. بقاء هر قومی به چیست؟ بقاء هر قومی به حفظ جامع بین افراد آن قوم است. اگر قومی صد میلیون افراد داشته باشد و حفظ جامع خودشان را نکنند؛ آن قوم «کالجرادالمنتشر» افرادی هستند متشتت و هیچ اثر و فایده اجتماعی بر آن افراد کثیره مترتب نخواهد بود. ترقی و تعالی هر قومی به این خواهد شد که جامع میان خودشان را نگاهداری کنند و به‌واسطه ترقی آن جامع ترقی کنند.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۹۳، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

برآیند سخن اینکه: پایداری در اندیشه مدرس با رویکرد سلبی مستلزم «نبود ناامنی گسترده»، و با رویکرد ایجابی دربرگیرنده «یکپارچگی با حفظ هویت» است. چنین حالتی اولین

سطح از آرمان امنیت و بستر نیل به آبادی، بهسازی و پیشرفت است که مراتب والاتر آرمان امنیت هستند.

آبادانی

مدرس پس از پایدارماندن، «آبادانی» را آرمان امنیت می‌داند و می‌نویسد: «سیاست امروز و فردا ایجاب می‌کند که ما زمین بایر و ده خراب خود را نگه داریم و بعد آن را آباد کنیم.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۹۲).

او اندیشه و عمل آبادانی را برخاسته از فرهنگ دینی می‌داند و دیگر باورهای رایج را کج‌اندیشی دانسته و با زبان ساده خود به چالش می‌کشد و می‌نویسد: «دوازده ساله بودم که در مجلس روضهٔ مسجد جامع قمشه با پدرم شرکت داشتیم. واعظ گفت: امام صادق علیه‌السلام از کار نخل کاری در آفتاب سوزان عرق‌ریزان برگشته بود؛ از شدت حرارت به سختی نفس می‌زد. حضار همه زدند زیر گریه و زاری. من از شوق و ذوق چنین عملی، آن هم از طرف پیشوای مذهب خود، چهره‌ام گشاده (شد) و خنده‌ام گرفت. یعنی عظمت کار مرا شادان و خندان کرد. اطرافیانم که این عمل را گناه سخت می‌دانستند؛ نگاه‌های بدی به من نمودند. بعد از تمام شدن مجلس، پدرم مرا مورد سؤال قرار داد که سیدحسن چه وقت خنده بود؟ جریان را برایش گفتم... گفت: اگر من هم در آن لحظه به این فکر افتاده بودم؛ حتما مثل تو شادان و خندان می‌شدم. تاریخ ما را برای ایجاد ناامیدی و گریه و زاری نوشته‌اند؛ نه برای تجربه‌آموختن و به‌دنبال آن کار و عمل و کوشش.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۷).

مدرس باور دارد که آبادکردن بر بهسازی پیشی دارد و بدون آبادانی و در شرایطی که مردم با فقر دست به گریبانند؛ هرگونه بهسازی، حتی بهسازی دینی، ناشدنی است. او می‌گوید: «ما هر خدمتی که در نظر داشته باشیم به این مملکت بکنیم چه برای اقتصاد، چه برای سیاست، چه برای دیانت؛ باید یک کاری بکنیم که این مملکت رو به آبادی برود. بنده گمان می‌کنم تمام این مقاصد به سهولت درست شود و صورت بگیرد؛ ولی مادامی که این مملکت خراب است و مبنای خرابی هم بی‌بضاعتی مردم است؛ اصلاحات آن طوری که لازم است نمی‌شود.» (مشروح مذاکرات جلسهٔ ۲۴۸، دورهٔ ششم مجلس شورای ملی).

مدرس که از مهاجرت ایرانیان به کشورهای دیگر بسیار نگران است؛ یکی از علل این ترک دیارها را هم خرابی‌ها می‌داند و می‌گوید: «برای اینکه از خرابه مردم می‌روند رو به آبادی؛ از آبادی به خرابه نمی‌آیند. اغلب کسانی که از سلیمانیه رفتیم تا اسلامبول دیدیم؛ از اهالی

شهرها، قصابات، حتی از ایلات و اکراد بودند؛ همه ایرانی.» (مشروح مذاکرات جلسهٔ ۲۳، دورهٔ ششم مجلس شورای ملی).

بهسازی و پیشرفت

مدرس امنیت را بستری ضروری برای بهسازی می‌داند. او بر آن است که با تحقق پایداری و آبادانی کشور، زمینه برای بهسازی مهیا می‌شود و می‌نویسد: «انتظار هم نباید داشته باشید که یکباره به اصلاح همهٔ امور برسیم. سال‌ها باید بگذرد که امورات فاسد شدهٔ هزار ساله را درست کنیم و آن هم شرطش این است که این همسایه‌های دلسوز ما! راحت‌مان بگذارند و این خاک خراب را برای‌مان باقی بگذارند و امنیت آن را هم به هم نزنند.» (مدرسی، ۱۳۶۹: ۱۱۴).

مدرس در بهسازی به دو آسیب‌پذیری مهم ملی اشاره می‌کند. اول خویشاوندسالاری و دوم قانون‌گریزی. او بهسازی را دستاویزی برای جابجایی‌های فAMILI و رفاقتی می‌داند که در واقع ضد بهسازی است و ضروری‌ترین بهسازی برای کشور را قانون‌مداری می‌داند؛ در حالی که همه از آن گریزانند.

او می‌گوید: «ما رسم‌مان این است که اصلاح هر وزارتخانه را خیال می‌کنیم معنایش این است که وزیر برود چند تا را بردارد و یک چندتایی را بگذارد. ابداً ما در این مدت‌های مدیده، اصلاح وزارتخانه را غیر از این چیزی ندیدیم و حال آنکه صدبار گفتند بابا یک قانون تشکیلاتی بنویسید، بیاورید. وزارتخانه باید قانون تشکیلات داشته باشد. یک وظایفی داشته باشد. هیچکس این کار را نکرد. اما به مجرد اینکه همین آقایان، امروز که پروگرامش بگذرد؛ پس‌فردا پنجاه تا برداشته می‌شود و پنجاه تا می‌گذارند. هر کس در حوزه وزارتخانه‌اش این را اصلاح می‌داند که چندتا را گذاردند. به عقیدهٔ بنده معنی این عبارت این است که یک قانونی برای تشکیلات و یک قانونی برای وظایف آنها معین کنند؛ که آنها چه کار کنند.» (مشروح مذاکرات جلسهٔ ۱۱۵، دورهٔ ششم مجلس شورای ملی).

مدرس در پیشی‌داشتن بهسازی بر گسترش، پافشاری دارد و می‌گوید: «به عقیده من اینجا باید نوشته باشند: اصلاح نه تکمیل. هرچه شخص دارد باید اول عیب او را رفع کند؛ بعد درصدد ازدیادش برآید و این حرف را بنده در معارف هم می‌زنم. هی شما نوشته‌اید و می‌فرمایید توسعه معارف، تکمیل و توسعهٔ قوه نظام و امنیه. آنچه دارید باید اصلاح بکنید و آن اصلاح‌کرده را توسعه بدهید. و آلا ده تا مدرسه را صد تا بکنید؛ لیکن اطفال که می‌روند بی‌سواد درمی‌آیند. اما اگر ده مدرسه را اصلاح کنیم و بعد بر آن نهج اصلاح کرده توسعه بدهیم؛ آن نافع است. بنده

این عرض که می‌کنم هم نسبت به معارف است؛ هم نسبت به نظام می‌گوییم. مملکت یعنی صاحب نظام، یعنی صاحب قوه، هر مملکتی که قوه ندارد مملکت نیست. مثل اینکه سال‌های دراز نبود و الا آنکه یک صورت نظامی پیدا کرده است و از برکت او مملکت امنیت پیدا کرده است؛ باید این را اصلاح کرد و تصدیق هم دارند که باید اصلاح کرد و سپس توسعه داد. توسعه‌دادن بی‌اصلاح ضررش اکثر است از نفعش... لهذا اصلاح را بنده احسن از تکمیل می‌دانم.» (مشروح مذاکرات جلسه ۱۲، دوره پنجم مجلس شورای ملی).

منابع بخش هشتم

- ۱- مدرسی، علی (۱۳۶۸)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۶۴۲>
- ۲- مدرسی، علی (۱۳۶۹)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۷۲۸>
- ۳- مدرسی، علی (زمستان ۱۳۶۹)، قابل دسترس در:
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۶۴۷۴۶>
- ۴- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، قابل دسترس در:
<https://www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat>
- ۵- لکزایی، نجف (۱۳۹۰) امنیت از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی. فصلنامه اسراء.

بخش نهم برآیند و نتیجه گیری

مفهوم امنیت در اندیشهٔ مدرس در مجموع با رهیافت توحیدی مطابقت دارد. او نبرد حق و باطل را همیشگی و چالش امنیت را یک روند پیوستهٔ تاریخی می‌داند. از نگاه او امنیت همتای بقاء و نامنی هراس از نابودی است. امنیت در شمار زیرساخت‌های جامعه و وظیفهٔ حاکمیت است که بر دیگر امور اجتماعی پیشی دارد و بستر را برای تعالی جامعه فراهم می‌سازد.

در اندیشهٔ امنیتی مدرس دو مرزبندی امنیتی برای «خود» و «دیگری» به روشنی دیده می‌شود. نخست «امت اسلامی» و دیگر جوامع و دوم «جامعهٔ ایرانی» و غیر ایرانی است. دو ملاحظه اساسی در این مرزبندی عبارتند از: «گسترش دایرهٔ خودی دربارهٔ مسلمانان و ایرانیان» به شکلی که کمتر کسی از آن بیرون بماند و دوم «رابطه خوب با دیگر دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های اسلامی و همسایه.

در اندیشه مدرس، ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، زیست‌محیطی و دفاعی برای امنیت بازشناسی می‌شود. بعد فرهنگی زیربنایی‌ترین بعد از ابعاد امنیت بشمار می‌آید که بسترساز امنیت و نامنی در دیگر ابعاد است. او «روح» و «فکر» ملت‌ها را گسترهٔ امنیت فرهنگی می‌شناسد و تهدیدهای آن را نابودکننده‌تر از جنگ نظامی می‌داند.

امنیت سیاسی در اندیشهٔ مدرس، با استقلال میهنی، حاکمیت ارادهٔ اجتماعی، انتخابات آزاد، تمرکز قدرت در مجلس و خدمتگزار بودن کارگزاران حکومت تعریف می‌شود. از نظر او خودکامگی حاکمان، اخلال در انتخاب آزادانه مردم و سرپیچی از ارادهٔ مجلس تهدید امنیت سیاسی به حساب می‌آید.

در بعد اقتصادی مدرس بر امنیت «زراعت»، «تجارت» و «صنعت» تأکید دارد. او سلطه بیگانه، نابودی الگوی بومی، تصدی‌گری دولت، فساد و بی‌عدالتی را برهم‌زنندهٔ امنیت اقتصادی می‌داند.

بعد زیست‌محیطی امنیت با ادبیاتی بی‌همتا در گفتار مدرس خودنمایی می‌کند. او طبیعت را پیامبر الهی و نابودی آن را پیامبرکشی می‌داند.

بعد دفاعی امنیت دربرگیرندهٔ آمادگی دفاعی به‌عنوان وظیفه دینی و میهنی و شناسایی جنگ به‌عنوان بزرگ‌ترین تهدید برای جامعه بشری و طبیعت است.

در اندیشهٔ امنیتی مدرس «اسلام»، «یکپارچگی»، «میهن»، «استقلال» و «مردم‌سالاری» به‌عنوان مراجع امنیت شناخته می‌شوند. او خودِ اسلام را فراتر از اصول و فروع آن می‌داند و بر ضرورت و اهمیت حفظ اسلام و اولویت داشتن این کار تأکید می‌کند.

جامعیت مفهوم دیگری است که مدرس با کلمات جامع، جامعه و یا جامعیت، در کنار قومیت و یا ملیت از آن یاد می‌کند و نوآوری خود اوست و به‌معنای یکپارچگی همراه با حفظ هویت دینی و میهنی است.

در اندیشهٔ امنیتی مدرس، وطن نیز به‌عنوان مرجع امنیت شناخته می‌شود و باید پاس داشته شود. در نگاه مدرس وطن دارای دو وجه «جغرافیایی» و «انسانی» در یک گسترهٔ «تاریخی» است.

استقلال ارزش دیگری است که در اندیشهٔ امنیتی مدرس در شمار مراجع امنیت شناخته می‌شود و از این‌رو باید پاس داشته شود. در نگاه او استقلال حقیقی ذاتی است و اعطای استقلال از سوی دولت‌های بیگانه نافی خود استقلال است.

در اندیشهٔ مدرس چهار ارزش وجود دارد که ما جمع آنها را مردم‌سالاری و مرجع امنیت قلمداد می‌کنیم. این ارزش‌ها عبارتند از: «مردم را کارساز هر دگرگونی دانستن»، «انتخابات آزاد»، «مرکز قدرت بودن مجلس»، «خدمتگزار بودن کارگزاران».

مدرس خواست اجتماعی را سرآغاز هر برپایی بهبودگرایانه می‌داند و بر این باور است که در سامان جدید نیز فرمانروایان باید نمایندگان واقعی مردم باشند و به نمایندگی از سوی آنان و در راستای مصالح و منافع، مردم جامعه را اداره نمایند. از این‌رو در نگاه مدرس، انتخابات به‌عنوان رویکردی برای سپردن مشروط قدرت مردم به گروهی از برگزیدگان برای اداره جامعه اهمیت ویژه می‌یابد.

مدرس انتخابات آزاد را بایسته بهسازی همه امور جامعه می‌داند. برای او معیار سلامت انتخابات این است که مجلس نماینده واقعی ملت ایران باشد؛ تا به نمایندگی از ملت، اداره جامعه را به عهده بگیرد. مدرس برای این دیدگاه خود مبنای شرعی قائل است و خلاف آن را غصب می‌داند.

در اندیشه مدرس، مجلس در حکومت ملی از آن‌رو که نماینده مردم است، مرکز قدرت است و اختیار او را هیچ چیز جز شرع و قانون اساسی محدود نمی‌کند. به عبارت دیگر، در نگاه او مجلس قوه‌ای در کنار دیگر قوا نیست؛ بلکه از هر حیث بالادست آنها و حتی شاه است.

مدرس کارگزاران حکومت در هر سه قوه را مستخدم مردم می‌داند و معتقد است حاکمیت وکیل مردم است و نه ولی آنها.

از دیدگاه مدرس «سلطه بیگانه»، «نفوذ اندیشه‌های انحرافی» و «جنگ» مهم‌ترین تهدیدها و «نادانی» و «بی‌حالی» مهم‌ترین آسیب‌پذیری‌های امنیتی ایران بشمار می‌آید و «ستم» سری در ورای مرزها دارد که می‌توان آن را تهدید قلمداد کرد و سری در داخل و فرهنگ ظلم‌پذیری ما دارد که آسیب‌شناسی قلمداد می‌شود.

مدرس سلطه‌جویی بیگانگان را تهدید، قدرت‌های بزرگ جهانی به‌ویژه انگلیس و روسیه را عامل این تهدید و اسلام و استقلال را آماج این تهدید می‌داند.

جنگ تهدیدی است که در اندیشه امنیتی مدرس، آدمی و زیستگاهش را همزمان آماج خود قرار می‌دهد. او ریشه جنگ‌ها را طمع و کینه دانسته و از «فساد و بی‌اخلاقی» پیامد جنگ، بیش از زیان‌های جانی آن نگران است. مدرس دوری‌گزیدن از جنگ را اگر چه دشوار ولی شدنی می‌داند. مدرس برپایه خاستگاه فکری‌اش آغاز جنگ را ناپسند می‌شمرد؛ اما جنگ را واقعیتی می‌داند که خواه ناخواه به ملت‌ها تحمیل می‌شود؛ پس باید برای آن آماده بود.

ستم مفهوم دیگری است که در اندیشه امنیتی مدرس، سکه‌ای دو روست. یک روی آن ستمگری است که تهدید شمرده می‌شود و روی دیگر آن ستم‌پذیری است که آسیب‌پذیری قلمداد می‌شود. مدرس تهدید ستم را همیشگی و همه‌جایی و فقط نمود آن را گوناگون می‌داند. مدرس ستم را از هر کس که سر بزند، ناپسند می‌انگارد و تفاوتی میان خودی و دیگری نمی‌گذارد. او «سرشت» ستم استعمار خارجی و استبداد داخلی را یکی، «کارکرد» آنها را مکمل یکدیگر و «پیامد» هر دو را تباهی کشور می‌داند.

نادانی در نظر مدرس، مهم‌ترین آسیب‌پذیری هر جامعه، از جمله امت اسلامی و مردم ایران است. او هر جنبش بهبودگرایانه را بدون آگاهی عمومی، بیهوده و حتی زیانبار می‌داند و برآنست که اگر مردم جاهل را به هر شیوه از چاهی بیرون آورید؛ آنها دوباره خود را به منجلاب دیگری گرفتار می‌کنند. از این‌رو، مدرس دانش‌آموزی در جامعهٔ اسلامی را وظیفه‌ای همگانی و آموزش عمومی را در شمار حقوق انسانی و به عهده دولت‌ها و نیازمند برنامه‌ریزی ژرف‌نگرانه می‌داند.

مدرس سستی و تنبلی را آسیب‌پذیری دیگری می‌داند که تهدیدها را علیه امنیت امت اسلامی و ملت ایران برمی‌انگیزد. سستی و کاهلی آن هنگام زیانبارتر می‌شود که دامن برگزیدگان جامعه را می‌گیرد.

در اندیشهٔ امنیتی مدرس برای امنیت‌سازی بهره‌گیری از شیوه‌ها و ابزارهای نرم، نیمه‌سخت و سخت سفارش می‌شود. این روش‌ها عبارتند از: آگاهی‌بخشی، دادگستری، تدبیر، آمادگی دفاعی و سرانجام آمیزه‌ای از بخشش، چشم‌پوشی و نادیده‌انگاری.

مدرس پیش و بیش از هر چیز آگاهی‌بخشی به مردم را پدیدآورنده امنیت می‌شمارد. او که سلطه‌جویی قدرت‌های بزرگ و استبداد وابسته به آنان را بزرگ‌ترین تهدید امنیتی می‌داند؛ آگاهی عمومی را چاره کار قلمداد می‌کند.

در اندیشهٔ امنیتی مدرس دادگستری به‌عنوان سازوکاری امنیت‌ساز شناخته می‌شود که بار سنگین آن بر دوش حکومت و فرمانروایان است. او بی‌عدالتی را برهم زنندهٔ بنیادهای اجتماعی و مایهٔ نابودی کشور و حکومت می‌داند.

مدرس تدبیر سیاسی و هوشمندی را نیز رویکردی برای دوری‌گزیدن از تهدیدهای امنیتی می‌داند. در نگاه او تهدیدهای خارجی بسیار جدی هستند؛ ولی تدبیر را دست‌کم به‌عنوان یکی از رویکردهای روبروشدن با آنها می‌شناسد. با آنکه مدرس سلطه‌ستیز است؛ دفاع را دستور دین و آمادگی دفاعی را حکم عقل می‌داند؛ ولی برای او تدبیر سیاسی اهمیت ویژه دارد.

مدرس آمادگی دفاعی را رویکردی برای امنیت‌سازی می‌داند. این رویکرد دربرگیرنده: فراهم‌ساختن شمار سربازان از راه خدمت وظیفهٔ همگانی، ایجاد حس سربازی در ارتش و تجهیز ارتش به سازوبرگ روز است. مدرس ارتش را مهم‌ترین ابزار پدیدآوری امنیت در سطح ملی، در هر دو بعد داخلی و خارجی می‌داند.

رویکرد دیگری که در اندیشهٔ امنیتی مدرس امنیت‌ساز بشمار می‌آید، آمیزه‌ای از بخشش، چشم‌پوشی و نادیده‌انگاری است. او خیانتکارانِ پشیمان را سزاوار بخشش، لغزش‌های کوچک و بزرگ را شایسته چشم‌پوشی و نادیده‌انگاری را هنر حکمرانی می‌داند و با این نگاه در پی یکپارچگی دینی و میهنی، در برابر بیگانگان متجاوز است. این رویکرد مدرس را در شمار سیاستگران «واقع‌گرا» و «وحدت‌گرا» قرار می‌دهد.

مدرس قدرت را اساس سیاست می‌داند. در نگاه او گسترهٔ سیاست، میدان پیشی‌گرفتن قدرت‌ها بر یکدیگر است و پذیرفتنی است که دارندهٔ قدرت بیشتر، اراده‌اش پیاده شود. این کار دور از اخلاق نیست؛ چون آیین کار سیاسی است و نباید دست‌آویز گلایه و کینه‌توزی قرار گیرد. مدرس، منشاء قدرت را «ارادهٔ فردی» و «ارادهٔ اجتماعی» می‌داند و تصریح دارد که عقل، ادارهٔ جامعه بر اساس ارادهٔ اجتماعی را تأیید می‌کند.

نگاه مدرس به سرچشمه‌های قدرت با چارچوب فکری حاکم بر زمان خودش تفاوت دارد. او «طبیعت ملت»، «یکپارچگی و پیروی از رهبران» و «ارتش» را از سرچشمه‌های قدرت می‌داند. مفهوم «طبیعت ملت» نوآوری مدرس و نشانگر نگرش واقع‌بینانه او به امور اجتماعی است. در اندیشهٔ امنیتی مدرس طبیعت ملت ریشه‌دارترین و والاترین سرچشمه قدرت است. سرچشمه‌ای که نیرویی شکست‌ناپذیر برای کشور می‌آفریند. از نظر او طبیعت ملت، هواداری بیشتر مردم از یک حقیقت است.

مدرس، ارتش توانا را نیز از سرچشمه‌های قدرت کشور می‌داند. چنین به نظر می‌رسد که دیدگاه مدرس در بارهٔ ارتش بنیاد اعتقادی دارد و تنها یک رفتار سیاسی و به فراخور زمان نیست.

مدرس «پایداری»، «آبادانی»، «بهسازی» و «پیشرفت» جامعه را آرمان امنیت می‌داند. پایداری در اندیشهٔ مدرس با رویکرد سلبی مستلزم «نبود ناامنی گسترده» و با رویکرد ایجابی دربرگیرنده «یکپارچگی با حفظ هویت» است. چنین حالتی اولین سطح از آرمان امنیت و بستر نیل به آبادی، بهسازی و پیشرفت است که مراتب والاتر آرمان امنیت هستند.

پیوست

متن قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس

نظر بروابط محکمه دوستی و مودت که از سابق بین دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است و نظر باعتقاد کامل باینکه مسلما منافع مشترکه و اساسی هر دو دولت در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام می‌نماید و نظر بلزوم تهیه وسایل ترقی و سعادت ایران بحد اعلی بین دولت ایران از یک طرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان بنماینده از دولت خود از طرف دیگر، مواد ذیل مقرر می‌شود:

- ۱- دولت انگلستان با قاطعیت هر چه تمام‌تر تعهداتی را که مکررا در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران کرده است، تکرار می‌کند.
- ۲- دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل شود به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد.
- ۳- دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحب‌منصبان، ذخایر و مهمات جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکل که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم در دامنه سرحدات در نظر دارد، تهیه خواهد کرد.

۴- برای تهیه وسایل نقدی لازم به جهت اصلاحات مذکور در ماده دو و سه این قرارداد، دولت انگلیس حاضر است یک قرض کافی برای دولت ایران تهیه یا ترتیب آن را دهد.

۵- دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران به ترقی وسایل حمل و نقل که موجب تامین و توسعه می‌باشد حاضر است با دولت ایران موافقت کرده و اقدامات مشترک ایران و انگلیس راجع به تامین حفظ راه آهن یا اقسام دیگر وسایل نقلیه تشویق کند.

۶- دولتین توافق می‌کنند در باب تعیین متخصصان برای تشکیل کمیته، که تعرفه گمرکی را مراجعه و تجدیدنظر کرده و با منافع حقه مملکت و تمهید و توسعه وسایل ترقی آن تطبیق نماید. طبق این موارد در نظام آینده ایران وزرای ایرانی در هر وزارتخانه‌ای که بودند مستشاری بالای سر خود دارند که از اوامر او نمی‌توانند سرپیچی کنند و در صورت بروز اختلاف میان وزیر و مستشار به نحوی یکی از آنها باید کنار برود. (irdc.ir) سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی.